



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

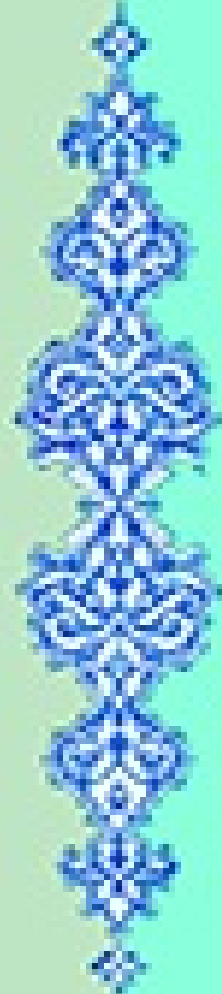
www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

از آکاہان بچہ سید

دکتر محمد حبیبا زکریا

ترجمہ
نہالہ جواد منیری

جلد اول



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از آگاهان بپرسید

نویسنده:

محمد تیجانی سماوی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	از آگاهان بپرسید جلد ۱
۷	مشخصات کتاب
۸	فهرست مطالب
۱۲	مقدمه ها
۱۲	مقدمه مترجم
۲۳	مقدمه چاپ دوم
۲۸	پیشگفتار
۳۸	نامه سرگشاده به آقای ابو الحسن ندوی، دانشمند هندی
۵۶	از اهل ذکر بپرسید
۶۲	بخش اول: سؤال هائی در رابطه با ذات اقدس احدیت
۶۲	اشاره
۶۴	سؤال اول: در مورد رؤیت و جسم بودن خداوند:
۶۴	اشاره
۶۸	نظریه:
۶۹	سؤال دوم: عدل الهی با جبر چگونه سازش دارد؟
۸۸	سخن اهل ذکر درباره خداوند
۸۸	اهل ذکر درباره خداوند متعال چه می گویند؟
۹۲	بخش دوم: سؤال هائی پیرامون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)
۹۲	اشاره
۹۴	سؤال: درباره عصمت پیامبر چه می گوئید؟
۱۴۴	سخن اهل ذکر، درباره رسول خدا «صلی الله علیه و آله»
۱۴۸	بخش سوم: درباره اهل بیت علیهم السلام
۱۴۸	اشاره

۱۵۰	سؤال سوم: اهل بیت چه کسانی هستند؟
۱۵۹	عایشه در زمان حیات پیامبر
۱۶۸	أم المؤمنین عایشه و گواهی علیه خویش
۱۹۲	عایشه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
۲۰۲	رفتار عایشه با امیر المؤمنین
۲۰۶	«وَفَزَنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»
۲۱۲	فرماندهی ام المؤمنین
۲۱۶	هشدار پیامبر از فتنه عایشه
۲۲۲	پایان بحث
۲۲۴	سخن اهل ذکر درباره اهل بیت
۲۳۲	بخش چهارم: اصحاب
۲۳۲	اشاره
۲۵۲	قرآن کریم و افشای برخی از اصحاب
۲۶۴	پیامبر و کشف حقایق برخی از اصحاب
۲۹۰	اصحاب در قبال اوامر رسول خدا
۳۱۰	رفتار اصحاب با اوامر رسول خدا
۳۱۰	ضایع نمودن سنت پیامبر
۳۱۶	گواهی ابوذر غفاری
۳۲۰	گواهی تاریخ درباره اصحاب
۳۴۰	سخن اهل ذکر درباره برخی اصحاب
۳۵۳	درباره مرکز

سرشناسه: سماوی، محمد تیجانی، ۱۹۳۶ - م.

Samawi, Muhammad al-Tijani

عنوان قرارداد: فاسئلوا اهل الذکر. فارسی

عنوان و نام پدیدآور: از آگاهان پیرسید / محمد تیجانی سماوی ؛ ترجمه محمد جواد مهری.

مشخصات نشر: قم: بنیاد معارف اسلامی، ۱۳۷۴ -

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

فروست: بنیاد معارف اسلامی؛ ۱۹، ۴۹.

شابک: ۷۰۰ ریال (دوره دوجلدی)؛ دوره: ۹۶۴-۶۲۸۹-۰۵-۳؛ ۱۱۰۰۰ ریال: ج. ۱؛ ۹۶۴-۶۲۸۹-۰۶-۱؛ ۵۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۱، چاپ یازدهم: ۹۷۸-۹۶۴-۶۲۸۹-۰۶-۲؛ ۱۸۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ نهم: ۹۶۴-۶۲۸۹-۰۷-X؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۲، چاپ یازدهم: ۹۷۸-۹۶۴-۶۲۸۹-۰۷-۹

وضعیت فهرست نویسی: برونسپاری

یادداشت: چاپ ششم: بهار ۱۳۷۸

یادداشت: ج. ۱ (چاپ نهم: ۱۳۸۵) فیبا

یادداشت: ج. ۱ (چاپ یازدهم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ نهم: زمستان ۱۳۸۵).

یادداشت: ج. ۲ (چاپ یازدهم: بهار ۱۳۸۸).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: شیعه امامیه -- دفاعیه ها

شناسه افزوده: مهری، سید محمد جواد، ۱۳۲۶ -، مترجم

شناسه افزوده: بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره: ۵/۲۱۲/۵BP/س ۸۵ف ۴۱ ۲۰۴۱ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۴-۴۴۲۹

ص: ۱

فهرست مطالب

بسمه تعالی

فهرست مطالب ۲

مقدمه مترجم ۳

مقدمه چاپ دوم ۱۴

پیشگفتار ۱۹

نامه سرگشاده به آقای ابو الحسن ندوی، دانشمند هندی ۲۹

از اهل ذکر پرسید ۴۷

بخش اول

بخش اول ۵۳

سؤالهای در رابطه با ذات اقدس احدیت ۵۵

سؤال اول: در مورد رؤیت و جسم بودن خداوند: ۵۵

نظریه: ۵۹

سؤال دوم: عدل الهی با جبر چگونه سازش دارد؟ ۶۰

سخن اهل ذکر درباره خداوند ۷۹

اهل ذکر درباره خداوند متعال چه می گویند؟ ۷۹

بخش دوم

بخش دوم ۸۳

سؤالهای پیرامون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ۸۵

سؤال: درباره عصمت پیامبر چه می گوئید؟ ۸۵

سخن اهل ذکر، درباره رسول خدا «صلی الله علیه و آله» ۱۳۵

بخش سوم

بخش سوم ۱۳۹

درباره اهل بیت علیهم السلام ۱۴۱

سؤال سوم: اهل بیت چه کسانی هستند؟ ۱۴۱

عایشه در زمان حیات پیامبر ۱۵۰

أم المؤمنین عایشه و گواهی علیه خویش ۱۵۹

عایشه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ۱۸۳

رفتار عایشه با امیر المؤمنین ۱۹۳

«و قرن فی بیوتکن» ۱۹۷

فرماندهی ام المؤمنین ۲۰۳

هشدار پیامبر از فتنه عایشه ۲۰۷

پایان بحث ۲۱۳

سخن اهل ذکر درباره اهل بیت ۲۱۵

بخش چهارم

بخش چهارم ۲۲۴

اصحاب ۲۲۵

قرآن کریم و افشای برخی از اصحاب ۲۴۳

پیامبر و کشف حقایق برخی از اصحاب ۲۵۵

اصحاب در قبال اوامر رسول خدا ۲۸۱

رفتار اصحاب با اوامر رسول خدا پس از رحلت حضرت ۳۰۱

ضایع نمودن سنت پیامبر ۳۰۱

گواهی ابو ذر غفاری در مورد برخی از اصحاب ۳۰۷

گواهی تاریخ درباره اصحاب ۳۱۱

سخن اهل ذکر درباره برخی اصحاب ۳۳۱

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

در این اندیشه بودم که آیا این کتاب را نیز ترجمه کنم یا خیر؟ از سوئی مشغله هایم زیاد بود و از سوئی دیگر فکر می کردم شاید ترجمه آن دو کتاب دکتر تیجانی (آنگاه... هدایت شدم و همراه با راستگویان) برای استفاده علاقمندان کافی باشد، بویژه اینکه مورد استقبال برادران و خواهران قرار گرفته و چندین بار تجدید چاپ شده و امید است که مورد رضایت حضرت حق جلّ شأنه نیز قرار گرفته باشد.

دوستان از گوشه و کنار تماس می گرفتند و اصرار می کردند که این کتاب

سودمند را نیز ترجمه کنم ولی همان طور که ذکر شد چون کمتر وقت فراغت داشتم و حجم کتاب هم نسبت به آن دو، خیلی بیشتر بود، لذا سستی می کردم و اقدام نمی نمودم، تا اینکه سرانجام پس از اصرار یکی از دوستان ارجمند، به او وعده دادم که اگر استخاره ام، خوب بود، قطعاً اقدام می کنم و بیش از این عزیزان را معطل نمی نمایم. قرآن را به دست گرفتم و با توکل بر خداوند، استخاره کردم. می دانید چه آیه ای آمد؟ آیه ای که نه تنها اجازه درنگ نمی داد بلکه بالاترین مشوق برای این کار بود. آیه ۲۹ از سوره رعد که می فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَجْرُهُمْ» - آنان که ایمان آوردند و به کار نیکو پرداختند، خوشا به حال آنها و بازگشت نیکوی آنها.

این آیه آن چنان مرا دلگرم نمود که بلافاصله قلم به دست گرفتم و به امید «طوبی و حسن مآب» ترجمه این کتاب ارزشمند را آغاز نمودم، و به آن دوستم تلفن زدم و گفتم: بهشت در ترجمه این کتاب است- من هم از همین الآن شروع کرده ام، دعا کنید خدا توفیق دهد و قلمم را روان گرداند. و خدمتم را خالص قرار دهد.

دکتر تیجانی در نامگذاری این کتاب نیز مانند کتاب گذشته اش، از قرآن کریم، اقتباس کرده و آن را «فَسَيُتْلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ» نامیده است. یعنی از اهل ذکر بپرسید. این آیه در دو سوره نحل و انبیا تکرار شده است و به نظر می رسد، توضیح مختصری درباره این آیه، ضروری باشد.

در تفسیر آیه، نظرها و مطالب گوناگونی ذکر شده که فعلاً مورد نظر ما نیست.

تنها نکته ای که تذکرش ضروری می باشد این است که «ذکر» در قرآن، هم به معنای قرآن و کتاب آسمانی نازل شده و هم به معنای رسول اکرم حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم، آمده است.

در سوره نحل آیه ۴۴ می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» - و ما ذکر (قرآن) را برای تو فرستادیم تا آنچه بر مردم نازل شده است، برای آنها بیان کنی و شاید بیاندیشند. در این آیه و آیات زیاد دیگری، ذکر به معنای قرآن آمده است.

و در آیه ۱۱ سوره طلاق می فرماید: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» - خداوند برای شما ذکر نازل کرده که او پیامبری است که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند تا کسانی را که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، از تاریکی ها به روشنی هدایت و راهنمایی کند.

و همچنین بسیاری از مفسرین، اهل ذکر را به علما و دانشمندان که به قرآن و سنت آگاهی زیادی دارند، تاویل کرده اند. و در هر سه صورت، بی گمان، اهل بیت پیامبر، مقصود و مورد نظر آیه شریفه اند. زیرا اگر ذکر را به معنای پیامبر بگیریم که ترجمه آیه می شود: «بپرسید از اهل پیامبر» و اهل پیامبر، عترت پاک و خاندان

مطهر آن حضرت اند. و اگر ذکر را به معنای قرآن بگیریم، قطعاً نمونه بارز اهل قرآن آنها هستند چرا که به محتوا و مفاهیم والای قرآن کریم، از دیگر مردم آگاه تر و عالم ترند. و پیامبر نیز آنان را تالی تلو قرآن و مبین قرآن معرفی کرده و به مردم دستور داده است که اگر بخواهند گمراه نشوند باید به قرآن و عترت تمسک جویند و این معنی در حدیث متواتر «ثقلین» وارد شده که می فرماید: «ای مردم! من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم که اگر به این دو تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیت». پس اینان اولاتر به شناخت مفاهیم و معارف بزرگ قرآن هستند. و از سوئی دیگر آنان دانشمندترین و اعلم اهل زمانشان بودند. مگر نه در تمام موارد سخت و دشوار، خلفا به علی علیه السلام، سرور اهل بیت، رجوع می کردند و مکرر عمر بن خطاب، تصریح می کرد که «لولا علی لهلك عمر» - اگر علی نبود، هرآینه عمر هلاک می شد و «لا ابقانی الله فی معضله لست فیها یا ابا الحسن» - خداوند مرا گرفتار مسأله مشکلی نکند که تو ای ابا الحسن برای حل آن مشکل وجود نداشته باشی. و به هر حال کتابهای تاریخ پر است از مراجعه خلفا به علی علیه السلام و همچنین رجوع امت اسلامی در تمام ادوار و اعصار به ائمه اهل بیت. مگر نه بیش از چهار هزار نفر از علمای بزرگ اهل سنت افتخار شاگردی امام باقر و امام صادق علیهما السلام را داشتند و چون مقتضیات زمان، آزادی نسبی برای آن دو امام معصوم فراهم آورده بود، لذا همواره از سراسر کشور بزرگ اسلامی، علما طی

مراحل می کردند و خود را به مدینه منوره می رساندند تا از محضر درس باقرین علیهما السلام، کسب فیض کنند و به این شاگردی، افتخار کنند و همین بس که ائمه اربعه اهل سنت، ابو حنیفه، شافعی، مالکی و احمد بن حنبل، یا مستقیماً و یا بواسطه، از شاگردان امام صادق علیه السلام بوده اند و بدین معنی تمام مورخان قدیم و جدید اعتراف دارند.

و در دوران های دیگر نیز که ائمه اهل بیت در فشار زیاد یا در زندان و یا تحت محاصره نظامی نیروهای بنی عباس بودند، باز هم در موارد گوناگون پاسخگوی مشکلات جهان اسلام بودند و چند صباحی که حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیه، به صورت ظاهر ولایتعهدی مامون را پذیرفته بود و مجالی برای نشر علوم اهل بیت پیدا کرده بود، کتابهای اهل سنت و شیعیان مالا مال از مطالب علمی والای آن حضرت است و جلسات بحث و احتجاج آن بزرگوار و فرزند عزیزش امام جواد سلام الله علیه با دانشمندان بزرگ زمان خویش، تفسیر صادقی بر سخن جاویدان پیامبر است که هدایت و نور، جز از درگاه این خاندان میسر نیست و دوری از اهل بیت جز ضلالت و خسران، چیزی دربر ندارد.

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» - آیا کسی که مرده بود (و در گمراهی و ضلالت به سر می برد) و ما او را زنده کردیم و نوری را به او عطا کردیم که با آن نور در میان مردم سرفراز

برود، مثل او مانند کسی است که در تاریکی ها غوطه ور شده و از آن نمی تواند خارج گردد؟

آری! مگر ممکن است کسی که امام هدائی دارد که او را راهنما است و نور هدایت قلب و سیمایش را روشن کرده است، مانند کسی باشد که امامی به حق برای خود نمی شناسد و در گمراهی فرورفته است؟

این نور ولایت ائمه معصومین علیهم السّلام است که در تاریکی های زندگی، دستگیر پیروان راستینشان می شود و آنان را از تاریکی های ضلالت به نور هدایت رهنمون می سازد، و این بالاترین و والاترین نعمت الهی است که اگر به کسی عطا شد، خداوند بالاترین لطف و عنایت را به او داشته است. و این کتاب، می خواهد امت اسلامی را به این هدایت بزرگ راهنمائی کند و راه را برای شناخت بهتر امامان هموار سازد که همانا اگر کسی از دنیا برود و امام زمانش را نشناسد، مرگ او مرگ جاهلیت است.

از این رو است که دکتر تیجانی که خداوند به او توفیق داد و این نور را در قلب او انداخت و او را با ولایت امامان آشنا ساخت، عزم خود را جزم کرده است که با نگارش و تالیف کتابهایی در این زمینه، دین خود را ادا کند و دیگران را از این فیض بزرگ و نعمت والا بهره مند گرداند و خداوند نیز بحمد الله توسط او و کتابهایش، افراد زیادی را هدایت کرده و به نور رهنمون ساخته و از ظلمت ها بیرون آورده است و پیوسته کتابهای ارزشمندش، این خطّ اصیل را دنبال می کند و

قطعا کسانی که در این راه مقدس او را یاری می دهند و کتابهایش را چاپ و پخش و تکثیر می کنند و مطالب مهم و ارزنده کتابهایش را- که از قرآن و سنت پاک استخراج شده- با خلوص نیت به سمع و بصر مسلمانان می رسانند، بالاترین اجر و پاداش را خواهند داشت و در آن روزی که «لا ینفع مال ولا بنون» است، با قلبی سلیم به لقای پروردگارشان خواهند رفت و در یوم الحشر که فریاد «وا نفساه» امت ها بلند است، سربلند و سرافراز خواهد بود.

*** در هر صورت این کتاب، سخنان اهل ذکر را درباره مسائل مهم و سرنوشت ساز اسلامی، بیان کرده است و هر چند استاد تیجانی، در استمداد از اهل ذکر، به سخنان امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام اکتفا کرده است و از دیگر امامان معصوم، مواردی را نقل نکرده، ولی همین چند جمله امام علیه السلام کافی است که مسلمانان را به پیروی خالصانه فراخواند. و شاید علتش این باشد که ایشان می بیند، اهل سنت، فقط علی علیه السلام را- آن هم به عنوان خلیفه چهارم- قبول دارند و نسبت به سایر امامان، بی تفاوت اند و لذا فقط سخنان حضرت امیر را نقل می کند و گرنه در موارد گوناگون، سخنان بسیار ارزنده ای از سایر اهل ذکر سلام الله علیهم وارد شده است که روا است، مورد مطالعه و دقت برادران و خواهران اهل سنت قرار گیرد تا آشنائی بیشتری با اهل ذکر پیدا کنند. و چه بهتر که ما در این مقدمه

کوتاه، چند جمله ای، برای تیمن و تبرک از سخنان آنان در تفسیر آیه اهل ذکر بیان کنیم.

مرحوم کلینی در «کافی» از عبد الرحمن بن کثیر نقل می کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام تفسیر آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» را پرسیدم، حضرت فرمود: «الذکر محمد و نحن أهله المسؤلون»- ذکر، محمد است و ما اهل او هستیم که باید مردم از ما سؤال کنند. و این اشاره به همان آیه ۱۱ سوره طلاق است که بیان شد.

در تفسیر عیاشی، از محمد بن مسلم نقل می کند که گفت از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که برخی از یهود و نصاری ادعا می کنند، آنان مقصود از سخن خداوند در این آیه هستند که می فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...» حضرت فرمود:

پس آنها شما را به دین خودشان، دعوت می کنند، سپس با دست به سینه خود اشاره کرد و فرمود: «نحن اهل الذکر و نحن المسؤلون»- ما اهل ذکریم و مائیم که باید پاسخگوی سؤالهای مردم قرار گیریم. سپس راوی ادامه می دهد که امام باقر علیه السلام فرمود: «الذکر، القرآن»- ذکر، قرآن است. و مانند همین بیان نیز از امام رضا علیه السلام در مجلس مامون نقل شده است.

و در تفسیر برهان، عبد الکریم بن ابی الدیلم از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه مبارکه سؤال می کند، حضرت می فرماید: «الکتاب الذکر و اهله آل محمد

عليهم السلام، أمر الله عز و جل بسؤالهم و لم يأمر بسؤال الجاهل و سمى الله عز و جل القرآن ذكراً فقال تبارك و تعالی: [وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ] و قال تعالی: [وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ] «قرآن، ذکر است و اهل قرآن، آل محمد عليهم السلام اند که خدای عز و جل امر کرده است که از آنها سؤال کنند و امر نکرده است که از نادانان و جاهلان سؤال کنند. و خدای عز و جل، قرآن را ذکر نامیده و فرموده است: «و ما ذکر را بر تو نازل کردیم تا برای مردم بیان کنی که چه بر آنها نازل شده است و شاید تفکر کنند» و فرمود: «و این ذکر است برای تو و قومت و از شما سؤال خواهد شد».

در پایان سخن باز هم تأکید می کنیم که هم عقل حکم می کند و هم خداوند در این آیه امر می کند که مردم به آگاهان و دانشمندان و عارفان به قرآن و سنت، رجوع کنند و مسائل و احکام دین را از آنان فراگیرند و چه کسی آگاه تر و دانشمندتر از اهل بیت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و مفسرین واقعی قرآن کریم و ستونهای محکم اسلام و زنده کنندگان علم و دانش و محوکنندگان جهل و نادانی، همان ها که به حق آیات محکمۀ خداوند و پناه گاه و ملجأ و ملاذمت اند؛ آنها که برگزیدگان عالم غیب اند تا اسرار نهان الهی را در عالم خلقت نگه دارند؛ آنها که خزینه های علم پیامبر و مرجع حکمتهای رسول خدایند؛ آنها که پیامبر درباره شان فرمود: «مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است که هر کس در آن سوار شود، رستگار خواهد شد و هر

که از آن دوری جوید، غرق و هلاک خواهد شد».

و اینان شناخته شده و مشخص شده اند. پیامبر آنها را با نام و عدد مشخص کرده و به مردم معرفی نموده است که در برخی از کتابها با نامشان روایت‌هایی آمده و در برخی از کتابها، کلی تر بیان شده است.

بخاری در صحیحش از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: از پیامبر اکرم شنیدم که می فرمود: «دوازده امیر پس از من خواهند آمد، سپس سخنی فرمود که من نشنیدم ولی پدرم گفت که فرموده است: همه آنها از قریش اند».

مسلم در صحیحش نیز نقل کرده است: «دین همچنان استوار و پابرجا خواهد ماند تا قیام قیامت و بر شما دوازده خلیفه خواهند بود که آنها از قریش اند».

در مسند احمد همین روایت به عبارت «دوازده تن به عدد نقبای بنی اسرائیل» آمده است و حتی در توراتی که نزد یهودیان است نیز آمده است:

«خدای تعالی به حضرت ابراهیم بشارت داد به فرزندى که نامش اسماعیل است و اینکه نسل او را بسیار می کند و در ذریه اش دوازده امیر و یک امت بزرگ قرار خواهد داد».

(سفر تکوین ۱۷: ۲۰)

و در این مقوله سخن بسیار است ولی مطلب، یکی بیش نیست. اینان، همان یازده امام از ذریه علی بن ابی طالب و فاطمه زهرا علیه السلام اند که با خود آن

ص: ۱۲

حضرت، عددشان فقط دوازده امام است و لا غیر. و ما شیعیان افتخار پیروی از این راهنمایان و اهل ذکر را داریم. باشد که تو هم ای خواننده عزیز، با مطالعه دقیق این کتاب و سایر کتابهای دکتر تیجانی، به این افتخار نائل آئی.

و السلام سید محمد جواد مهری

ص: ۱۳

هرچند تمام کتابهای دکتر تیجانی جالب، جذاب، آموزنده و پرمحتوا است ولی کتاب «از آگاهان پرسید» بر سایر کتابهای دکتر تیجانی برتری دارد، زیرا در این کتاب، مطالب دسته بندی و مرتب شده و بحث، استدلالی و منطقی است؛ گو اینکه یک ویژگی در تمام آثار دکتر تیجانی به چشم می خورد و آن خلوص و قصد قربتی است که نویسنده محترم از آن برخوردار است و به همین علت است که مؤمنین و علاقمندان به مکتب اهل بیت علیهم السلام و مسلمانانی که با قلبی پاک در پی رسیدن به حق و در جستجوی حقیقت اند، به محض منتشر شدن کتابهای این استاد بزرگوار، برای مطالعه و نشر و پخش آن، پیشقدم می شوند. چند ماهی از چاپ کتاب «از آگاهان پرسید» نمی گذرد که کتاب نایاب شده و دوستان گرامی از سراسر کشور با تلفن ها و تماس ها و نامه ها خواستار آن هستند. از این روی، بر آن شدیم که هرچه زودتر، آن را تجدید چاپ نموده و در دسترس علاقمندان قرار دهیم.

لازم به تذکر است که چاپ جدید از چند ویژگی برخوردار است:

۱- تمام اشتباه ها و غلطهای چاپی که در چاپ اول بود، زدوده و تصحیح شده است.

۲- کتاب به صورت رقعی درآمده که مانند کتابهای گذشته، آسان تر در دسترس قرار گیرد.

۳- برای اینکه صفحات کتاب زیاد است و حجم آن را بالا می برد، لذا ناچار آن را در دو جلد تهیه و تقدیم عزیزان می نمائیم.

۴- پاورقی ها که در چاپ گذشته خیلی ریز و ناخوانا بود، در اینجا درشت تر و خواناتر شده است.

امیدواریم از نظر ویراستاری و طرح داخل صفحات و روی جلد نیز، مورد پذیرش و قبول خوانندگان گرامی قرار گیرد.

همهٔ دوستان را به خدا می سپاریم و از آن همه محبت و لطفی که همواره درباره ما ابراز می دارند، با دل و جان، سپاسگزار و ممنونیم.

ص: ۱۵

پیشگفتار

ص: ۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس پروردگار جهانیان را و درود و سلام بی پایان بر سرور و مولایمان حضرت محمد که به عنوان رحمه للعالمین برگزیده شد؛ همو که سید اولین و آخرین و منزّه از هر عیب و نقصی است و سلام و درود خداوند بر اهل بیت پاک و برگزیده اش باد؛ آنان که ستارگان هدایت و چراغان پرفروغ روشنائی در تاریکی ها و ظلمات روزگار و امامان و پیشوایان مسلمین اند.

باری! پرسشهایی را در این کتاب مطرح کرده ام که ویژه مسلمانان کنجکاو، خصوصاً اهل سنت است؛ آنها که می پندارند فقط خود به سنت راستین نبوی- که برترین و پاکیزه ترین درودها و سلامها بر او و آل پاکش باد-چنگ زده اند، بلکه

دیگر مسلمانان را محکوم کرده و گاهی به استهزاء می گیرند؟

و متأسفانه در بسیاری از کشورهای اسلامی، انجمنهای نوینی به نام دفاع از سنت محمّدیه و یا به نام انصار سنت و یاران اصحاب (انصار الصحابه) تشکیل و پایه گذاری شده و کتابهای بی شماری برای توهین و ناسزا به شیعیان و امامانشان و تکفیر آنان و استهزا به علمایشان نوشته شده و توسط رسانه های گروهی بین المللی نیز این اندیشه ها در تمام مناطق جهان اسلام و غیر اسلام، ترویج و پخش شده، تا جایی که سخن روز مردم، بحث میان سنی و شیعه شده است.

و بسیار اتفاق افتاده است که در مناسبتهای گوناگون با برخی جوانان روشنفکر از مسلمانان راستین، برخورد می کنم که از حقیقت تشیع جو یا می شوند و نسبت به آنچه می بینند و با دوستان شیعه شان می گذرانند و آنچه از آنان می شنوند و در کتابها می خوانند، دچار سردرگمی شده اند و به هر حال نمی دانند حق در کجا نهفته است. اینجانب با بعضی از آنها گفتگو کردم و کتاب «آنگاه... هدایت شدم» خود را به آنان هدیه کردم که با فضل الهی بیشتر آنان، پس از بحث و گفتگو برای شناخت حق، هدایت شده و آن را پیروی می کردند، ولی به هر حال این مطلب، منحصر می شود به برخی از جوانانی که تصادفاً با آنان روبرو شده و به بحث می پردازم، ولی نسبت به دیگران که به دیدارشان موفق نمی شوم، بی گمان چنین اندیشه های پراکنده ای، آنان را سردرگم و مضطرب می نماید. و هرچند دلیلهائی محکم و

استدلالتی روشن و قوی در دو کتاب «آنگاه... هدایت شدم» و «همراه با راستگویان» وجود دارد ولی برای مقابله با تهاجم فکری خطرناک و تبلیغات مسمومی که از سوی برخی کشورها با بودجه ای کلان از دلار و نفت تهیه و تغذیه می شود و با رسانه های گوناگون گروهی پخش و نشر می گردد، کافی نیست.

در هر صورت، من بر این باورم که صدای رسای حق در میان آن همه سر و صدای چندش آور، شنیده خواهد شد و شمعک نور در میان تاریکی مطلق، تابشی پرفروغ خواهد داشت زیرا وعده خدا حق است و بی گمان اجرا خواهد شد که می فرماید:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۱) - کافران می خواهند با دهان خود نور الهی را خاموش کنند ولی خداوند-علی رغم میل آنان- نور خود را به اتمام خواهد رساند هر چند کافران را خوش نیاید.

و در مقام بیان شکست توطئه هایشان می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسِيرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ* وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ» (۲) - کافران اموال خود را به خاطر سد راه خدا، مصرف می کنند، پس بزودی اموالشان نابود خواهد شد. سپس

ص: ۲۱

۱- (۱) -سوره صاف-آیه ۸.

۲- (۲) -سوره انفال-آیه ۳۶.

حسرتی بر دلشان می ماند و مغلوب می گردند و همانا این کافران به سوی دوزخ رهسپار می شوند.

از این روی، بر دانشمندان و نویسندگان و اندیشمندان، واجب و لازم است که مشکلات مردم را در این زمینه رفع نمایند و راه حق را به آنان بنمایانند. خداوند می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ، أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». (۱) - آنان که ادله روشنی را که برای هدایت مردم فرستادیم، پنهان نموده و کتمان کردند، پس از آنکه در کتاب آسمانی برای مردم بیان کردیم، خداوند آنان را لعنت کرده و لعنت کنندگان (جن و انس) نیز لعن می کنند؛ مگر آنها که توبه کنند و خود را اصلاح نمایند و آیات خدا را برای مردم بیان کنند، که من توبه آنان را می پذیرم و همانا منم پذیرنده توبه ها و مهربان به خلق.

پس چرا دانشمندان، با اخلاص و جدیت و به خاطر خدا، در این مطلب مهم، بحث نمی کنند و اگر خدای سبحان بینات و هدایت را نازل کرده و دین را تکمیل نموده و نعمت را تمام کرده است و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امانت را ادا کرده و رسالت را ابلاغ نموده و امت را نصیحت کرده است، پس برای چیست این همه تفرقه ها، دشمنی ها، کینه ورزی ها، استهزا و تکفیرها.

ص: ۲۲

هان! من امروز به صراحت به تمام مسلمانان اعلام می‌کنم که هیچ راه رهائی و پیروزی و وحدت و خوشبختی و سعادت و دست‌یابی به بهشت برین نیست جز به بازگشت به دو اصل اساسی و دو رکن مهم: «کتاب خدا و عترت رسول خدا»؛ و جز به سوار شدن در کشتی نجات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام. و این سخن من نیست که سخن خدا و رسولش در قرآن و سنت می‌باشد. و مسلمانان، امروز، برای رسیدن به وحدت بر سر دوراهی قرار گرفته‌اند:

نخست اینکه: اهل سنت و جماعت، مذهب اهل بیت را که شیعیان امامیه اثنا عشریه بدان تمسک می‌جویند، پذیرا گردند و به عنوان مذهب پنجم قبول کنند و چنانکه با سایر مذاهب چهارگانه عمل می‌کنند، با نصوص و احکام فقهی آن نیز عمل کنند، و از آن چیزی کم نکنند و گروندگان به آن را محکوم نمایند و به روشنفکران، آزادی انتخاب مذهبی که بدان اقتناع می‌شوند را بدهند. و بدین سان بر تمام مسلمانان-چه سنی و چه شیعه-لازم است که دیگر مذاهب اسلامی را چون اباضیه و زیدیه نیز بپذیرند. و هرچند این پیشنهاد، بسیاری از تفرقه‌ها و کینه‌ها را در امت اسلامی برطرف می‌سازد ولی قطعاً راه حلی برای آن مشکل تاریخی که قرن‌ها با آن دست‌به‌گریبانیم، نخواهد بود.

دوم اینکه: تمام مسلمانان بر یک عقیده استوار باشند، عقیده‌ای که کتاب خدا و رسول خدا آن را بیان کرده‌اند و صراط مستقیمی است که انحراف در آن راه ندارد و

آن اینکه پیرو ائمه اهل بیت شوند؛ همان‌ها که خداوند هر رجس و پلیدی را از ایشان دور کرده و پاک و طاهرشان نموده است، و تمام مسلمانان-چه سنی و چه شیعه-اتفاق نظر بر اعلم بودن آنها و برتریشان در تمام مسائل از تقوی و پارسائی و زهد و اخلاق گرفته تا علم و عمل دارند و اگر اختلافی هست، نسبت به سایر اصحاب است؛ پس چه بهتر که مسلمانان، موارد اختلاف را رها کرده و موردی که در آن اتفاق نظر دارند قبول کنند، زیرا سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که می‌فرماید:

«از آنچه تردید داری بگذر و آنچه را یقین داری بگیر».^(۱) بنابراین، باید امت اسلامی اجتماع کرده و بر یک پایه استوار وحدت داشته باشند، که آن پایه را رسول خدا صلی الله علیه و آله بنیان نهاده و فرموده است: «من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم که اگر به آن دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیتم».^(۲)

حال که این روایت مورد قبول هر دو گروه (سنی و شیعه) است، و همهٔ مسلمین با اختلاف مذاهبشان، آن را می‌پذیرند، پس چرا گروهی از مسلمانان به آن عمل نمی‌کنند؟! و بی‌گمان، اگر تمام مسلمانان به این حدیث نبوی، عمل می‌کردند، یک

ص: ۲۴

۱- (۱) - سنن ترمذی - ج ۴ - ص ۶۶۸۸، سنن ابن حنبل - ج ۱، ص ۲۰۰.

۲- (۲) - صحیح ترمذی - ج ۲ - ص ۳۰۸، صحیح مسلم - ج ۵ - ص ۱۲۲

وحدت اسلامی مستحکمی میانشان پدیدار می شد که بادهای سهمگین آن را بر نمی کند و طوفانهای سنگین، آن را نمی لرزاند و تبلیغات سوء بیگانگان، خنثایش نمی کرد و توطئه دشمنان اسلام آن را از بین نمی برد.

من جدا بر این باورم که این تنها راه رهائی و نجات مسلمین است و هرچه جز این باشد، سخنی گزاف و بیهوده است. و قطعاً اگر کسی پیرو قرآن و سنت پیامبر و آگاه بر تاریخ و کنجکاو در آن باشد، با من موافق و سازگار خواهد بود.

نخستین راه حل، متأسفانه از روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، به شکست انجامید، چرا که اصحاب، اختلاف کردند و امت از هم پاشیده شد و با کمال تأسف، در اثر تبلیغات مسموم رسانه های گروهی چه در دوران اموی و عباسی و چه در دوران کنونی که پیروان اهل بیت را متهم به گمراهی و گاهی تکفیر کرده و می کنند، چاره ای جز این نیست که حق را به صراحت برای کسی که در پی آن است، اعلام کنیم و برنامه قرآن را در رویارویی با مخالفان برگزینیم که می فرماید:

«... قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱) - بگو، دلیل و برهانتان را بیاورید، اگر راست می گوئید.

و دلیل و برهان را هرگز با سلاح یا با پول و با وسائل تطمیع و تهدید، نمی توان بر آزادگانی که جان خود را تنها برای خدا معامله کردند و جز حق پذیرای چیزی

ص: ۲۵

نیستند هرچند در این راه جان ببازند، تحمیل کرد.

ای کاش علمای مسلمین، امروز کنفرانسی برپا می کردند که با دل‌هائی باز و خردهائی آگاه و نفوسی پاک، مسائل را بررسی کنند و از این راه، خدمتی بزرگ به امت اسلامی نمایند و اختلاف‌ها را برطرف کرده و زخم‌ها را التیام بخشیده و وحدت را از نو پایه گذاری کنند.

این وحدت، بدون شک در راه است، چه بخواهند و چه نخواهند، زیرا خداوند برای آن، امامی از نسل رسول خدا آماده ساخته که جهان را پر از عدل و داد کند، پس از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد. و این امام بزرگوار از عترت پاکی است که خدای سبحان حکمتش بر آن قرار گرفته که در این مدت طولانی، با غیبت او، امت را آزمایش کند و آن هنگام که آخرالزمان فرارسد، اشتباهشان را تصحیح نماید و فرصتی به آنها بدهد که به سوی حق بازگردند و خط اصیل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دنبال کنند که همواره می فرمود: «بار خدایا! قومم را هدایت کن چرا که نمی دانند».

و تا رسیدن آن روز، این کتابم را به آنان اهداء می کنم که در حقیقت پاسخی است بر برخی پرسش‌ها، که از مکتب اهل بیت علیهم السلام استفاده کرده‌ام؛ باشد که مسلمانان سراسر کشورهای اسلامی از آن بهره گیرند و برای رسیدن به وحدت دلخواه، گردهم آیند.

خدایا، بر تو توکل کردم و به سوی تو باز می گردم، تو خود مرا در این راه موفق بدار که من توفیقم را تنها از تو می خواهم و سینه ام را بگشای و امرم را آسان ساز و گره را از زبانم باز کن تا سخنم را درک کنند. بارالها، عملم را قبول کن و در آن خیر و برکت قرار ده که این تنها پایه ای است کوچک در بنای بزرگ وحدت.

این را می گویم زیرا امروز مسلمانان را از کوچکترین حقوق انسانی و از همراهی با یکدیگر به دور می بینم. من این مطلب را در خلال مسافرت‌هایم و زیارت‌هایم به بسیاری از کشورهای اسلامی یا کشورهای که مسلمانان در آن‌ها سکونت دارند لمس کردم. آخرین مسافرت‌م به شبه قاره هند بود که بیش از دویست میلیون مسلمان در آن زندگی می کنند، و آنچه شنیده بودم بسیار بود، ولی آنچه دیدم واقعا مایه تعجب، نگرانی و سرگردانی است. من برای سرنوشت این امت بسیار تاسف خوردم و گریستم و اگر ایمان و امید در قلبم نبود، نزدیک بود، یأس تمام وجودم را فراگیرد.

به محض بازگشت از هند، نامه ای سرگشاده به دانشمند هندی «ابو الحسن ندوی» که اهل سنت آن دیار به او مراجعه می کنند نوشتم و به او وعده دادم که اگر پاسخش دهد هر دو را منتشر سازم ولی تاکنون پاسخی از او دریافت نکرده ام لذا در آغاز این کتاب، نامه ام را منتشر می کنم که سندی تاریخی باشد و نزد خدا و مردم گواهی می دهد که ما خواهان وحدتیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و درود بر اشرف مرسلین و اهل بیت طاهرینش باد.

سلام و درود خداوند و برکاتش بر شما باد.

اینجانب محمد تیجانی سماوی تونسسی هستم که خداوند بر او منت نهاد و هدایتش کرد که مذهب اهل بیت پیامبر را پس از بحثی طولانی برگزیند. من پس از آن که مذهب مالکی را اختیار کرده و از پیروان «تیجائیه» بودم- که طریقه ای صوفیه است و در شمال آفریقا مشهور می باشد- در خلال مسافرتی که در آن با علمای شیعه برخورد کردم، حق را دریافتم و از این روی کتابی را نگاشتم که نامش را «آنگاه... هدایت شدم» نهادم، سپس «مجمع علمی اسلامی» در هند، آن را به زبانهای گوناگون، چاپ کرد و بدین سان به زیارت آن کشور دعوت شدم.

آقای محترم! من در طول زیارتی کوتاه به هند آمدم و امیدوار بودم که خدمتتان برسم زیرا در رابطه با شما مطالب زیادی شنیده بودم بویژه آنکه حضرتعالی از

بزرگترین شخصیت های اهل سنت آن دیارید. ولی دوری مسافت و کمبود وقت، مانع از آن شد، لذا بسنده کردم به زیارت شهر «بمبئی» و «بونه» و برخی دیگر از شهرهای «گجرات» و از آن همه دشمنی و کینه ای که از اهل سنت هند نسبت به برادران مسلمان شیعه شان دیدم، بسیار نگران و اندوهگین گشتم.

گاهی می شنیدم که باهم می جنگند و باهم کارزار می کنند و چه بسا در این بین، خون بیگناهایی به نام دفاع از اسلام، ریخته شود! ولی باور نمی کردم و می پنداشتم که این اغراق و گزافه گوئی است ولی در این چند روز زیارتم، واقعا شگفت زده و متعجب گشتم و مطمئن شدم که نقشه های پلید و خطرناکی علیه اسلام و مسلمین طرح می شود که دو گروه سنی و شیعه را به جان هم انداخته و هر دو را نابود سازند و آنچه بر یقینم افزود، دیداری بود که با برخی از علمای اهل سنت و پیشاپیش آنها مفتی مسلمانان شیخ عزیز الرحمن، رخ داد و این دیدار در مسجد بمبئی و به دعوت آنان، ترتیب یافته بود.

همین که میانشان قرار گرفتم ناگهان اهانت و ناسزا و سب و لعن نسبت به شیعیان اهل بیت، شروع شد. و از این رو می خواستند مرا به هیجان بیاورند زیرا قبلا فهمیده بودند که کتابی را نگاشته ام و در آن دعوت به پیروی از مذهب اهل بیت علیهم السلام کرده ام.

به هر حال، فهمیدم که منظورشان چیست، لذا بر اعصاب خود مسلط شدم و با

تبسم به آنها گفتم: من مهمان شمایم و شما مرا دعوت کردید و من فوراً دعوتتان را اجابت کردم؛ پس آیا دعوتم کردید که مرا فحش و ناسزا بگوئید؟ و آیا اسلام این اخلاق را به شما آموخته؟ با کمال خشونت پاسخ دادند که: تو یک روز از عمرت هم مسلمان نبوده‌ای، زیرا شیعه‌ای و شیعیان، مسلمان نیستند و در این مورد قسم هم خوردند!!

گفتم: برادران! از خدا بترسید. پروردگار ما یکی است، پیامبران یکی است، کتابمان یکی است و قبله ما نیز یکی است. شیعیان، خداپرست اند و به اسلام عمل می‌کنند و از پیامبر و اهل بیتش پیروی می‌نمایند؛ پس چگونه به خود اجازه می‌دهید که تکفیرشان کنید؟!

پاسخ دادند: شما به قرآن ایمان ندارید! شما منافق‌اید و با تقیه عمل می‌کنید و امامتان گفته است: تقیه دین من و دین پدران من است. و شما یک گروه یهودی هستید که عبد الله بن سبای یهودی، آن را بنیان گذارده است!!

با تبسم گفتم: ما کار به شیعیان نداریم، با خود من شخصا صحبت کنید. من قبلاً مانند شما مالکی بودم و پس از بحثی طولانی به این نتیجه رسیدم که حق با اهل بیت است و آنان سزاوارتر به پیروی اند، پس آیا شما دلیلی دارید که با من بحث و مجادله کنید یا اینکه حاضرید از من بپرسید که دلیل و برهانم چیست، شاید یکدیگر را بتوانیم بهتر درک کنیم؟!

گفتند: اهل بیت زنان پیامبرند و تو از قرآن چیزی نمی دانی.

گفتم: صحیح بخاری و صحیح مسلم غیر از آنچه می گوئید، معتقدند.

گفتند: هرچه شما بخواهید از بخاری یا مسلم یا دیگر کتابهای اهل سنت گرفته و با آنها استدلال کنید، از دروغهایی است که شیعیان در کتابهای ما اضافه کرده اند!

با خنده گفتم: اگر شیعیان کارشان به اینجا رسیده باشد که در کتابها و صحاح شما دست ببرند، پس نه ارزشی برای آن کتابها هست و نه برای مذهبشان که بر آنها مبتنی است!

ساکت شدند و نتوانستند پاسخ دهند. ولی ناگهان یکی از آنان، باز شروع به فتنه انگیزی و تحریک آنان کرده و گفت: هرکه به خلافت خلفای راشدین ابو بکر، عمر، عثمان، علی، معاویه و یزید- که خداوند از او راضی باشد-ایمان ندارد مسلمان نیست!!!

با شنیدن این سخن که برای اولین بار در عمرم می شنیدم، کسی را تکفیر می کنند که به خلافت معاویه و فرزندش یزید، اعتقاد ندارد، سخت شگفت زده شدم و به خود گفتم: معقول است کسی بر ابو بکر و عمر و عثمان، ترحم کند ولی بر یزید هرگز معقول نیست و این را فقط در هند دارم می شنوم. رو به آنان کرده و گفتم: آیا همه شما با سخنش موافق هستید؟ گفتند: آری!

آنجا بود که فهمیدم دیگر ادامه سخن با آنان فایده ای ندارد و متوجه شدم آنها

می خواهند مرا تحریک کنند تا از من انتقام بگیرند و شاید به اتهام اینکه به صحابه توهین کرده ام، مرا بکشند! و کسی چه می داند؟

شر را در دیدگان نشان یافتیم. فوراً از همراهم که مرا به آنجا آورده بود درخواست کردم تا مرا از آنجا بیرون ببرد، او هم مرا خارج ساخت درحالی که از آنچه گذشته بود، پوزش می طلبید و اظهار تاسف می کرد. البته این انسان شریف، که با تهیه این دیدار، قصد داشت به حقیقت پی ببرد؛ نامش شرف الدین و صاحب کتابخانه و چاپخانه اسلامی «بمبئی» بود و شاهد بود که بین من و آنان در آن دیدار چه گذشت و لذا نمی توانست انزجار خود را از آنان که معتقد بود علمای بزرگ اسلام اند، مخفی بدارد.

آنان را رها کردم درحالی که متاسف بودم که وضعیت مسلمانان بویژه آنان که ادعای رهبری مسلمین را دارند و خود را دانشمند معرفی می کنند، به اینجا برسد که ملاحظه کردید، و به خود گفتم: اگر علما به این درجه از تعصب کورکورانه رسیده اند، حال مردم عوام و نادانان چگونه خواهد بود؟ و آنجا بود که فهمیدم چرا جنگ ها و نبردهائی به اسم دفاع از اسلام برپا می گردد و خون بی گناهان ریخته می شود و اعراض و نوامیس مسلمین هتک می شود و بر سرنوشت این امت بیچاره ای که خداوند مسئولیت هدایت را به آنان سپرده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز مسئولیت رساندن نور به دلهای تاریک را به آنان واگذار کرده، گریستم، زیرا خود

نیاز به یک ذره نور دارند و درحالی که تنها در هند قریب هفتصد میلیون نفر، عبادت غیر خدا می کنند و گاو و بت را تقدیس می کنند، و به جای اینکه تلاشها و کوشش های مسلمانان در راه هدایت و ارشاد آنان و اخراجشان از تاریکی ها به نور مصرف شود تا در برابر پروردگار عالمیان تسلیم گردند، مسلمانان امروز را می بینیم -بویژه در هند- که خود نیاز به هدایت و راهنمایی دارند.

از این رو- آقای من- نامه ام را به شما می نویسم و به نام خدای رحمان و رحیم و به نام پیامبر گرامیش و به نام اسلام عظیم و به خاطر سخن حق تعالی که می فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»، از شما می خواهم که مانند مسلمانی شجاع پیاخیزید و در راه خدا از ملامت و سرزنش هیچ ملامت کننده ای نهراسید و بدور از هر گونه تعصب و ناسیونالیستی که مورد علاقه شیطان و اولیایش است، به خاطر خدا و با صراحت قیام کنید چرا که چون شما به نام اسلام سخن می گوئید، خداوند شما را مسئول قرار داده و قطعاً راضی نمی شود که این مصیبت ها را بنگرید و بشنوید و دم برنیاورید؛ مصیبت هائی که در اینجا و آنجا واقع می شود و حوادثی ناهنجار به وقوع می پیوندد که بهایش را مسلمانان بی گناهی-چه سنی و چه شیعی- می پردازند و بی گمان خداوند در روز رستاخیز از هر کوچک و بزرگی از شما سؤال خواهد کرد زیرا: «آنان که می دانند با آنان که نمی دانند، یکسان نیستند» و به اندازه گنجایش تصمیم گیرندگان، تصمیم ها گرفته می شود و به اندازه بخشاینده گی

کریمان، کرامت ها فرود می آید. و حال که شما مسئولیت رهبری علمای هند را بر عهده دارید، پس بی گمان مسئولیتان بیشتر از دیگران است و چه بسا یک سخن شما، امت هند را اصلاح کند یا خدای نخواستہ موجب هلاکتشان گردد، پس «ای خردمندان، تقوای الهی داشته باشید».

اکنون که خدای سبحان، مرتبه و درجه عالمان را پس از فرشتگان قرار داده، «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» و اکنون که همه ما را دستور می دهد که به حق داوری کنیم و از آن هیچ نگاهیم «وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ» و حال که مفسران همه نظر می دهند که باید در مسائل مادی با-بهای کم-اقامه قسط کرد، در قضایای مذهبی و عقائدی که حق از باطل به آسانی شناخته نمی شود و بر آن هدایت بشریت و نجات انسانی، مترتب است، چه می گوئید و چه نظر می دهید؟

خدای متعال می فرماید:

«وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» و اگر حکم کردید، پس با عدالت حکم کنید.

و می فرماید:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» - ای داود، ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم، پس به حق بین مردم داوری کن و هرگز از هوی و هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا دور

ص: ۳۵

می سازد.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «حق را دنبال کن هرچند علیه خودت باشد. حق بگو هرچند تلخ باشد».

سرور محترم! به کتاب خدا دعوتتان می کنم و به سنت رسول خدا شما را می خوانم، پس سخن حق را با صراحت اعلام کنید هرچند تلخ باشد، تا اینکه شهادتی باشد برای شما نزد خدایتان.

شما را به خدا قسم، آیا شما، شیعیان را غیر مسلمان می دانید؟! آیا واقعا معتقدید که شیعیان کافرند؟ آیا پیروان اهل بیت پیامبر که خدا را به وحدانیت قبول داشته و بیش از تمام گروه ها او را تمجید و تسبیح می گویند و او را از هر نوع تشبیه و مشاکله و تجسیم، منزّه می دانند، و به رسولش و پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان دارند و بیش از همه گروه ها او را تعظیم و تکریم می کنند زیرا قائل بعصمت مطلقه آن حضرت، حتی قبل از بعثت می باشند، آیا اینان کافرند؟!

آیا اینها که ولایت خدا و رسولش و مؤمنان واقعی را پذیرا هستند و عترت پیامبر را دوست داشته و ولایتشان را می پذیرند-که ابن منظور در لسان العرب به عنوان شیعه، آنان را معرفی کرده-مسلمان نیستند؟!

آیا این شیعیان که به بهترین وجه، نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند و برای تکمیل اطاعت از خدا و رسولش، خمس اموالشان را بر آن می افزایند و ماه

ص: ۳۶

رمضان و روزهای دیگر را روزه می دارند و حج خانه خدا را انجام می دهند و شعائر الهی را بزرگ می شمارند و اولیای خدا را احترام می کنند و از دشمنان خدا و دشمنان اسلام، تبری می جویند، آیا اینان نزد شما مشرک اند؟!

آیا آنهایی که معتقد به امامت دوازده امام از اهل بیت هستند که خداوند هر رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاک و طاهرشان قرار داده و چنان که در بخاری و مسلم و دیگر صحاح اهل سنت، آمده که پیامبر خدا آنان را معرفی کرده است، آیا آنها خارج از دین اسلام اند؟!

آیا مسلمانان در هیچ دورانی بوده است که امامت را منکر شوند و آنها را قبول نداشته باشند، چه در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و چه پس از وفاتش، تا اینکه ما تئوری «امامت» را به ایرانیان یا مجوسیان بچسبانیم؟!

و آیا شما واقعا معتقد به کفر کسی هستید که اقرار به امامت یزید بن معاویه- که فسق و تباهی، نزد خاص و عام از مسلمانان، معروف و مشهور است- نداشته باشد. و یزید را تباهی و انحطاط همین بس که تمام مسلمین اجماع دارند بر اینکه به سپاهیانش اجازه داد، مدینه منوره را مورد تاخت و تاز خویش قرار دهند و برای گرفتن بیعت به زور از مردم مدینه، هر چه می خواهند در آنجا انجام دهند و مردم را مانند بردگان خود قرار دهند و بدین سان ارتشش ده ها هزار نفر از بهترین صحابه و تابعین را قتل عام کردند و اعراض و نوامیس زنهای شوهردار و دختران مسلمان را

هتک نمودند که در نتیجه، آن قدر فرزندان زنا در آنجا بدنیا آمد که جز خداوند کسی تعدادش را نمی داند. و همین قدر برای رسوائی و بی آبرویی و ذلت او تا قیام قیامت بس است که سید و سرور جوانان اهل بهشت را به قتل رسانید و دختران رسول خدا را به اسارت گرفت و با چوب خود، بر لب و دندان حسین کوبید و ابیات معروف خود را خواند که در آنها می گوید:

«ای کاش پدران من که در غزوه بدر کشته شدند، می دیدند که...» تا آنجا که می گوید: «فرزندان هاشم (پیامبر و فرزندان) حکومت را به بازی گرفتند و هیچ خبری نیست و هیچ وحی ای هم نازل نشده است».

و در اینجا اعتراف می کند که نبوت حضرت محمد را قبول ندارد و قرآن را نیز نمی پذیرد؛ آیا باز هم کافر می دانید کسی را که تبری بجوید از او و از پدرش معاویه که علنا علی را لعن می کرد و دستور به لعنش می داد و هر کس از آن امتناع می ورزید - هر چند از بهترین اصحاب بود - به قتل می رساند چنانکه با حجر بن عدی کندی و یارانش رفتار کرد، و لعن بر علی را سنتی قرار داد که تا هفتاد سال ادامه داشت، در حالی که می دانست پیامبر خدا فرموده است: «هر که علی را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته و هر که مرا ناسزا گوید، خدا را ناسزا گفته است»^(۱) چنانکه صحاح اهل سنت این روایت را نقل کرده اند؛ گذشته از اینکه کارهای بسیاری انجام داد که با اسلام

ص: ۳۸

۱- (۱) - مستدرک حاکم - ج ۳ - ص ۱۲۱، کنز العمال - ج ۱۱ - ص ۶۰۲.

منافات دارد و مردان نیک و صالح را به شهادت رساند زیرا می خواست بیعت را با زور برای فرزندش یزید بگیرد، و از طریق جعده دختر اشعث، حسن بن علی را به قتل رساند و جنایتهای زیادی مرتکب شد که تاریخ اهل سنت بسیاری از آنها را یاد آور شده است، چنانکه شیعیان نیز، آنها را نقل کرده اند.

سرورم! من گمان نمی کنم شما همه آنها را قبول داشته باشید و گرنه وای بر اسلام و وای به حال جهان اسلام، و دیگر جایی برای موازین شرعی و عقل و منطق و دلیل و برهان نمی ماند.

خدای سبحان می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» - ای مؤمنان، تقوای الهی داشته باشید و همراه با راستگویان باشید. و چه خوش گفت دانشمند متوفای پاکستانی، مرحوم ابو الاعلی مودودی رحمه الله علیه، هنگامی که در صفحه ۱۰۶ کتابش «الخلافة و الملك»، از حسن بصری نقل کرد که گفت:

چهار خصلت در معاویه بود که هریک از آنها برای هلاکتش و جهنمی شدنش کافی است:

۱- امر خلافت را بدون مشورت با مسلمانان در دست گرفت درحالی که اصحابی بافضیلت هنوز در حیات بودند.

۲- خلافت را به فرزند شرابخوار و فاسقش که ابریشم می پوشید و تار و تنبور می زد

۳- زیاد بن ابیه را به خود نسبت داد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«الولد للفراش و للعاهر الحجر»-فرزند واقعی همان است که در بستر زوجیت، نطفه اش منعقد شده، و سهم زنازاده سنگ است.

۴- حجر و یاران حجر را به قتل رسانید. وای بر او از حجر و اصحاب حجر (و این را سه بار تکرار کرد).

خداوند رحمت کند ابو الاعلی مودودی را که حق را اعلام کرد و اگر می خواست، می توانست چهل خصلت دیگر بر آن چهار بیافزاید ولی خدایش بیامرزد که در همین چهار تا کفایت می دید که موجب هلاکت و به جهنم انداختن معاویه باشد و معروف است که واژه «موبقه» که ایشان انتخاب کرده، یعنی او را در آتش دوزخ می افکنند. و شاید «مودودی» ملاحظه عواطف مردم می کرد که از پیشینیانشان احترام و تقدیس معاویه آموخته بودند و بر او ترحم می کردند و ای کاش فقط بر او، که حتی بر فرزندش یزید نیز ترحم می کردند چنانکه خودم از علمایان در هند شنیدم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

و به همین خاطر بود که من هم مراعات عواطف کسانی که دعوت کرده بودند تا مرا تحریک کنند نمودم و از ترس جانم، چیزی به آنان نگفتم.

ای سرورم، من از شما جدا می خواهم که بی پروا بپاخیزید و برای خاطر خدا

قیام کنید چرا که خداوند از حرف حق، خجالت نمی کشد و من از شما بیش از این نمی خواهم که رسوائیشان و بدیهایشان را، پخش و منتشر سازید، و در این راستا مشکلی وجود ندارد چرا که تاریخ، ما را بس است.

و آنچه از شما خواسته می شود این است که اقرار کنید و پیروانتان را بیاموزید به اینکه آنها که به امامت و پیشوائی اینان اعتراف نمی کنند و ولایتشان را نمی پذیرند، مسلمانانی حقیقی هستند و شایان تقدیر و احترام می باشند و هیچ شک و تردیدی در آن نیست. بگوئید که شیعیان در طول تاریخ مظلوم بوده اند زیرا هرگز امامت شجره ملعونه را-که خداوند به عنوان مثل در قرآنش ذکر کرده-قبول نداشته و ندارند.

شما را به خدا شیعیان چه گناهی دارند اگر فرمان رسول خدا را اجابت کنند که مسلمین را به پیروی اهل بیتش پس از خودش فرمان داده و آنان را مانند کشتی نوح معرفی کرده که هرکس در آن سوار شود رهایی می یابد و هرکس از آن تخلف جوید هلاک می گردد. و شیعیان چه گناهی دارند که این سخن رسول خدا را با جان و دل پذیرا گردند که می فرماید: «در میان شما دو چیز گرانبها قرار دادم: کتاب خدا و عترتم که اگر به این دو تمسک بجوئید هرگز پس از من گمراه نشوید». و صحاح اهل سنت نیز مانند کتابهای شیعیان، آن را گواهی داده اند.

چقدر شرم آور است که به جای تشکر و تقدیر از آنان و برتری دادن به آنان بر

دیگران به دلیل اطاعت از اوامر و فرمایشات رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، آنان را فحش و ناسزا بگوئیم و تکفیرشان کنیم و از آنها تبری جوئیم! این به خدا نه منصفانه است و نه خردمندانه.

آقای من! بگذریم از سخنان بیهوده و بی ارزشی که بر هیچ دلیل و برهانی استوار نیست و روشنفکران از فرزندان امت اسلام، برای آن پیشیزی، ارزش قائل نیستند که مثلاً شیعیان قرآن خاصی دارند! یا اینکه معتقدند علی، پیامبر خداست! یا اینکه عبد الله بن سبای یهودی، تشیع را بنا نهاده است! و امثال این سخنان بیهوده و مغرضانه ای که خدا شاهد است از پندارها و خیال بافی های دشمنان اسلام و دشمنان اهل بیت و شیعیان است و جز تعصب کورکورانه و جهل مغرضانه، او را پدید نیاورده است.

سرور گرامی! من از شما می پرسم، آیا علمای هند نشنیده اند که علمای جامع از هر فتوا به روا بودن تعبد به مذهب شیعه امامیه در سی سال پیش دادند؟ و از علمای بزرگ ازهر، کسانی هستند که معتقدند فقه جعفری که شیعیان به آن عمل می کنند، از سایر مذاهب، به روح اسلام نزدیک تر است، درحالی که دیگر مذاهب اسلامی، از آن بهره برده و استفاده کرده اند. و در پیشاپیش این بزرگان، جناب شیخ محمود شلتوت رحمه الله علیه است که در دوران خود، ریاست جامع ازهر را به عهده داشت. آیا امثال این عالمان، اسلام و مسلمین را نمی شناسند؟ یا اینکه

علمای هند، از آنان اعلم و داناتر هستند؟ گمان نمی‌کنم، چنین فکر کنید!!

سرور محترم! امید من به شما است و قلبم برای محبت و عاطفه گشوده است.

من هم در گذشته از حقیقت بدور بودم و از اهل بیت فاصله گرفته بودم ولی بحمد الله خدای سبحان مرا به حقیقی که پس از آن گمراهی نیست، هدایت کرد و از قید و بندهای تعصب و تقلید کورکورانه رهائی یافتم و دانستم که هنوز بسیاری از مسلمانان در اثر شایعه‌ها و تبلیغات باطل، از درک حقیقت به دورند و این شایعه‌ها و تهمت‌های ناروا است که آنان را نمی‌گذارد در کشتی نجات وارد شده و به ریسمان مستحکم الهی چنگ بزنند، چه اینکه خود می‌دانید، فرقی بین شیعه و سنی نیست جز در مواردی که پس از رسول خدا، بر سر خلافت اختلاف پیدا کردند و اساس اختلاف بر سر اصحابی بود که خودشان نسبت به یکدیگر بقدری اختلاف و تفرقه داشتند تا جائی که یکدیگر را لعن کرده، بلکه خود را به کشتن دادند و باهم جنگ و ستیز کردند.

پس اگر اختلاف میان مسلمین، دلیل خروج از دین است، اصحاب سزاوارتر به این اتهام اند و العیاذ بالله، من باور نمی‌کنم که شما بدین امر راضی شوید و انصاف، شما را وادار می‌کند که به خروج شیعه از دین اسلام تن درندهید، و چنانکه شیعیان بر تقدیس و احترام اهل بیت خو گرفتند، اهل سنت نیز بر احترام و تجلیل تمامی اصحاب خو گرفتند و چقدر فرق است میان این دو نظر؛ پس اگر شیعیان اشتباه

کرده اند، بی گمان اهل سنت نیز ره خطا را پیموده اند زیرا تمامی اصحاب، اهل بیت را بر خود مقدم دانسته و بر آنان درود می فرستند چنان که بر رسول خدا درود می فرستند و هرگز سراغ نداریم که یکی از اصحاب-خدایشان رحمت کند-خود را بر اهل بیت مصطفی صلوات الله علیه و آله، در علم یا در عمل، مقدم دانسته و برتر بیندارد.

پس اکنون وقت آن رسیده است که این ظلم تاریخی نسبت به شیعیان اهل بیت برداشته شود و با آنان الفت و برادری و همکاری براساس بر و تقوی پدید آید.

دیگر بس است خونریزی و فتنه انگیزی میان امت اسلام.

خدا کند بوسیله شما شاهد وحدت و برادری میان مسلمین باشیم و بوسیله شما زخمها التیام بخشد و آتش فتنه به خاموشی گراید و شیطان و حزبش ذلیل و خوار گردند و بدین سان از جمله رستگاران نزد خدایتان باشید، بویژه اینکه شنیده ام از سلاله عترت پاک می باشید، پس تلاش کنید که با آنان محشور گردید. «و همانا این امتتان، امت واحده است و الله پروردگارتان است، پس عبادت کنید» «و بگو-ای پیامبر-عمل (به احکام خدا) کنید که بزودی خداوند و رسولش و مؤمنان نتیجه عملتان را می بینند».

خداوند شما و ما را در آنچه خیر بندگان خدا است، موفق بدارد و ما را از عاملین مخلص در گاهش قرار دهد. همراه با این نامه، نسخه ای از کتاب

«آنگاه... هدایت شدم» را می فرستم که در این زمینه نگاشته ام، به این امید که مورد پذیرشتان قرار گیرد.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ارادتمند محمد تیجانی سماوی تونسوی

ص: ۴۵

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». (۱)

-از اهل ذکر و از دانشمندان امت سؤال کنید، اگر نمی دانید.

این آیه کریمه، مسلمانان را امر می کند که در آنچه بر آنان مشکل شده، به اهل ذکر و دانشمندان امت، مراجعه کنند تا اینکه حق را از باطل تشخیص دهند، زیرا خداوند پس از آنکه آنان را علم آموخت، به این کار انتخابشان کرد و همانا آنان راسخین در علم اند که به تاویل قرآن، آشنائی دارند.

این آیه نازل شد تا اهل بیت علیهم السلام را معرفی کند و آنان عبارت اند از:

محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین، و اینان پنج تن آل عبا هستند و پس از رسول خدا، بر آنان اضافه می شود نه تن از ذریه امام حسین که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مناسبتهای گوناگون، آنان را معرفی کرده و به نام «امامان هدایت» و «چراغان»

ص: ۴۷

تاریکی» و «اهل ذکر» و «راسخین در علم» نامگذاری کرده است که به تحقیق، خدای سبحان، علم کتاب را به آنان عطا فرمود. و این روایتها صحیح و متواتر است نزد شیعیان از دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانکه برخی از علمای اهل سنت و مفسریشان اعتراف دارند به نزول آنها در مورد اهل بیت علیهم السلام. به عنوان نمونه، چند مورد را یادآوری می کنم:

۱- امام ثعلبی در تفسیر بزرگش، در معنای این آیه از سوره نحل.

۲- تفسیر ابن کثیر- ج ۲- ص ۵۹۱.

۳- تفسیر طبری- ج ۱۴- ص ۷۵.

۴- تفسیر آلوسی معروف به «روح المعانی»- ج ۱۴- ص ۱۳۴.

۵- تفسیر قرطبی- ج ۱۱- ص ۲۷۲.

۶- تفسیر حاکم معروف به «شواهد التنزیل»- ج ۱- ص ۳۳۴.

۷- تفسیر تستری معروف به «احقاق الحق»- ج ۳- ص ۴۸۲.

۸- ینابیع الموده قندوزی حنفی- ص ۱۱۹.

و از اینکه در ظاهر آیه، ممکن است مقصود از اهل ذکر یهود و نصاری باشند، از این رو لازم است توضیح دهیم که آنان، مقصود از این آیه کریمه نمی باشند.

اولا- قرآن کریم در آیات بی شماری یادآور شده است که یهود و نصاری کلام خدا را تحریف کرده و کتاب را با بیان خود نوشتند و گفتند که از نزد خدا آمده است

تا اینکه آن را به بهائی کم بفروشد، و گواهی داده است که دروغ گفته اند و حقایق را وارونه جلوه داده اند، پس محال است که مسلمانان را دستور دهد در مسائلی که نمی دانند به آنها رجوع کنند.

ثانیا-بخاری در صحیح خود، در کتاب شهادت، باب «لا یسال اهل الشرك» از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«اهل کتاب را تصدیق نکنید و تکذیب هم نکنید، بلکه بگوئید ایمان به خدا داریم و به آنچه نازل فرموده است»^(۱).

از این روایت استفاده می شود که نباید به آنان رجوع کرد، بلکه باید رهایشان نمود، زیرا عدم تصدیق و عدم تکذیب، بمعنای بی اعتنائی به آنها است و لذا مقصود، منتفی است.

ثالثا-بخاری در صحیح خود در باب سخن خدای متعال «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» از ابن عباس روایت کرده که گفت: «ای گروه مسلمین! چگونه از اهل کتاب، چیزی می پرسید درحالی که کتاب خداوند که بر پیامبران (صلی الله علیه و آله) نازل شده، کهنه نشده است و خداوند به شما خبر داده است که اهل کتاب، کتابهای آسمانی خدا را تغییر دادند و آنها را با دستهای خود نوشتند (یعنی تفسیر به رأی) و گفتند که این از پیش خدا آمده است تا آن را به قیمتی اندک، بفروشند. مگر خدای تعالی شما را نهی

ص: ۴۹

۱- (۱) -بخاری- ج ۳-ص ۱۶۳- کتاب الشهادت- ج ۳-ص ۲۳۷.

نکرده که از آنان چیزی سؤال نکنید؟ به خدا قسم یکی از آنان را نیافتیم که از شما پرسد چه بر شما نازل شده است؟!» (۱).

رابعا- اگر امروز از مسیحیان اهل کتاب پرسیم، ادعا خواهند کرد که حضرت عیسی، خدا است و یهودیان هم تکذیبشان خواهند کرد و حتی قبول ندارند که او پیامبر خدا نیز باشد. و به هر حال، هر دو گروه (یهود و نصاری) اسلام را قبول ندارند و بدترین تهمت ها را به پیامبر اسلام می زنند. لذا به هیچ وجه معنی ندارد خداوند به ما امر کند، از آنها مسائلمان را پرسیم و آنچه نزد شیعه و سنی از راه های صحیح ثابت شده است این است که این آیه درباره اهل بیت نبوت نازل شده و از آن فهمیده می شود که: خدای سبحان علم کتاب را بدون کم و کاست به این امامان عطا فرموده است و آنان را از میان سایر بندگان برگزیده است که مردم در تفسیر و تاویل به آنها مراجعه کنند و بدین سان هدایتشان تضمین شود.

و از اینکه خدای سبحان، می خواست عموم مردم را در برابر این برگزیدگانی که علم کتاب را به آنان آموخته، خاضع کند تا رهبری و تنظیم زندگانی مردم، میسر گردد؛ پس اگر اینان، کنار روند راه، برای ادعا کنندگان و جاهلان گشوده می شود و هرکس پیروی از هوای نفس خود می کند و امور مردم دگرگون می گردد، زیرا هر کس ممکن است ادعای برتری و دانشمندتر بودن کند.

ص: ۵۰

و در عین حالی که اعتقاد بر این است که اهل بیت، همان اهل ذکرند، و برای اینکه این مسئله را با دلیل و برهان اثبات کنم، سؤالهایی را در اینجا مطرح می‌کنم که نزد اهل سنت و جماعت، پاسخی برای آنها نیست و یا اینکه پاسخهایی دارند ولی مستند به استدلال نیست و قابل قبول محققین و پژوهشگران نمی‌باشد. و به هر حال جواب واقعی آنها نزد ائمه اطهار است که دنیا را پر از علم و معرفت و عمل کردند.

ص: ۵۱

بخش اول: سؤال هائی در رابطه با ذات اقدس احدیت

اشاره

ص: ۵۳

سؤال اول: در مورد رؤیت و جسم بودن خداوند:

اشاره

خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (۱) - دیدگان، او را نمی بینند. «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۲) - هیچ چیز مانند او نیست. و هنگامی که حضرت موسی درخواست دیدن و رؤیت خداوند می کند، به او می فرماید: «لَنْ تَرَانِي» (۳) - هرگز مرا نخواهی دید.

پس چگونه می پذیرید احادیثی را که صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل کرده اند به اینکه خدای سبحان در برابر بندگانش نمایان می شود و او را می بینند چنانکه ماه

ص: ۵۵

۱- (۱) -سوره انعام-آیه ۱۰۳.

۲- (۲) -سوره شوری-آیه ۱۱.

۳- (۳) -سوره اعراف-آیه ۱۴۳.

را در شب چهاردهم می بینند. (۱)

و خداوند هر شب به آسمان دنیا فرود می آید. (۲)

و پایش را در جهنم می گذارد، پس جهنم پر می شود. (۳)

و پایش را نمایش می دهد تا مؤمنین او را بشناسند. (۴)

و خداوند می خندد و تعجب می کند، و مانند آن از روایت‌هایی که خدا را به شکل جسمی متحرک و قابل تحوّل درمی آورد که مثلاً دو دست و دو پا دارد و پنج انگشت دارد که آسمان‌ها را بر انگشت اول می گذارد و زمین‌ها را بر انگشت دوم و درختان را بر سوم و آب و خاک را بر چهارم و سایر آفریدگان را بر انگشت پنجم می گذارد (۵)!!

و دارای منزلی است که در آن سکونت دارد و محمّد (صلی الله علیه و آله) برای دخول بر او، در منزلش، سه بار، اجازه می گیرد (۶)!! خداوند برتر است از این تشبیهات. ای پروردگار عزت و جلال، تو منزّه و مقدّسی و به تو پناه می بریم از اینگونه توصیف‌ها.

ص: ۵۶

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۲۰۵ و صحیح مسلم- ج ۱- ص ۱۱۲.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۴۷.
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۱۷۸ و ۱۸۷.
 - ۴- (۴) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۱۸۲ و صحیح مسلم- ج ۱- ص ۱۱۵.
 - ۵- (۵) - صحیح بخاری- ج ۶- ص ۳۳ و ج ۹- ص ۱۸۱.
 - ۶- (۶) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۱۸۳.

پاسخ این سؤال، نزد امامان هدایت و چراغان پرفروغ الهی در تاریکی ها این است که خداوند تبارک و تعالی از هر نوع مجانسه، مشاکله، تصویر، تجسیم، تشبیه و محدودیت، کاملاً منزّه است.

امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

«حمد و سپاس خدائی را سزا است که سخنان از مدحش ناتوانند و شمارندگان از حساب نعمتهایش در مانده اند و تلاش کنندگان از ادای حَقِّش عاجزند؛ خداوندی که بلندهمتان درکش نتوانند کرد و زیرکان و دارندگان هوشهای سرشار به او دست نیابند، خدائی که برای صفتش حدّ و مرزی نیست و او را صفتی ثابت و موجود نیست و او را زمانی نیست که مشخص شده باشد و مدّت درازی نیست که به آن منتهی شود... پس هر که خدای سبحان را وصف کند، او را همتا و همانند دیگری قرار داده و هر که برای او همسری قرار دهد، او را دوّمین (یکی از دو) دانسته و کسی که او را دو تا بداند، تقسیمش کرده و کسی که تقسیمش کند، به او جاهل و نادان است و کسی که به او جهالت دارد، به سویش اشاره کرده است و کسی که به او اشاره کند، محدودش کرده است و کسی که محدودش کند، او را به شمارش درآورده و کسی که بگوید: در چیست؟ او را در ضمن چیزی قرار داده و کسی که بگوید: بر چیست؟ بعضی از جاها را از او نفی کرده.

خداوند همیشه بوده است نه اینکه حادث و نو بوده باشد. خداوند موجود است ولی مسبوق به نیستی نیست. خداوند با هر چیزی است، نه بگونه ای که همتای آن باشد.

خداوند غیر از هر چیزی است، نه بگونه ای که از آن کناره گیری کند.

خداوند فاعل است نه به معنای حرکت و آلت و انتقال از حالی به حالی دیگر.

خداوند بصیر و بینا بوده و هست هنگامی که هیچ چیزی از آفریدگانش وجود نداشته است...» (۱).

در اینجا فرصتی می یابم که نظر پژوهشگران و جوانان روشنفکر را جلب کنم به گنجهایی که امام علی علیه السلام، آنها را از خود به جای گذاشته و در کتابی به نام «نهج البلاغه» گردآوری شده است؛ این کتاب ارزشمندی که جز قرآن، کتابی بر آن برتری ندارد و متأسفانه در اثر تبلیغات مسموم و وحشت و رعب و حساری که از سوی امویان و عباسیان نسبت به هر چه مربوط به علی بن ابی طالب علیه السلام است کشیده شد، این کتاب ارجمند، برای بیشتر مردم، ناشناخته مانده است.

و من اغراق و گزافه نمی گویم اگر اعلام کنم به اینکه در نهج البلاغه بسیاری از دانش ها و نصیحت هائی که مردم در طول دوران ها به آن نیاز دارند وجود دارد. در نهج البلاغه، علم اخلاق، جامعه شناسی، اقتصاد و نکته های ارزشمندی در رابطه با دانش فضا و تکنولوژی به اضافه فلسفه و عرفان و سیاست و حکمت وجود دارد. و این مطلب را شخصا در طرحی که تقدیم به دانشگاه «سوربون» کردم به اثبات رساندم و چهار موضوع مهم را در نهج البلاغه انتخاب کرده و مورد بحث قرار دادم و

ص: ۵۸

۱- (۱) - نهج البلاغه امام علی (علیه السلام) با شرح محمد عبده - ج ۱ - خطبه ۱.

از آن راه به مدرک دکترا نائل آمدم. پس ای کاش مسلمانان، برای نهج البلاغه، اهمیتی ویژه قائل بودند و تمام طرح‌ها و نظریه‌هایش را مورد بحث و بررسی قرار می‌دادند، چرا که نهج البلاغه دریائی است بی‌پایان که در ژرفنایش، پژوهشگران غوّاص، لؤلؤ و مرجان بدست خواهند آورد.

نظریه:

اختلاف روشنی میان دو عقیده است: عقیده اهل سنت و جماعت که قائل به تجسیم است و از خدای سبحان جسم و شکلی می‌سازد که دیده می‌شود و او را مانند انسانی می‌پندارد که راه می‌رود و پائین می‌آید و دارای خانه و منزلی است و نسبت‌های ناروا و بیهوده دیگری که خداوند از آن منزّه و بدور است، و عقیده شیعیان که خداوند را از هر نوع مشاکله و مجانسه و تجسیم منزّه می‌دانند و رؤیتش را در دنیا و آخرت محال می‌دانند. و بنده شخصا معتقدم روایت‌هایی که اهل سنت به آنها استدلال می‌کنند، توسط یهودیان در زمان اصحاب وضع و گنجانده شده زیرا کعب الاحبار یهودی که در دوران عمر بن خطاب اسلام آورد، همان کسی است که مانند این عقاید را که ویژه یهودیان است، جعل و انتشار داده است؛ آن هم از راه برخی از

ص: ۵۹

ساده لوحان صحابه مانند ابو هریره و وهب بن منبه، چرا که بیشتر این روایت ها از ابو هریره نقل شده و بخاری و مسلم آن را در صحاح خود آورده اند.

در بحث گذشته یادآور شدیم که همین ابو هریره فرقی بین احادیث پیامبر و کعب الاحبار نمی گذارد تا آنجا که عمر بن خطاب او را می زند و از روایت کردن در قضیه آفرینش آسمان ها و زمین در هفت روز، منعش می نماید.

بنابراین تا وقتی که اهل سنت اطمینان کامل نسبت به بخاری و مسلم دارند و آن دو کتاب را صحیح ترین و معتبرترین کتاب ها می دانند و تا وقتی که اینان اعتماد بر ابو هریره می کنند و او را سرور حدیث گوینان می دانند تا آنجا که بزرگترین راوی اسلام نزد اهل سنت شناخته می شود، در این وضعیت، اهل سنت نمی توانند، عقیده خود را تغییر دهند مگر اینکه از تقلید کورکورانه رهائی یابند و به ائمه هدی و عترت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و باب شهر علم روی آورند. و این دعوت مخصوص بزرگان و سالخوردگان نیست که بر جوانان روشنفکر از اهل سنت نیز لازم است از تقلید کورکورانه دست بردارند و دنبال استدلال و برهان روشن (برای رسیدن به حق) باشند.

سؤال دوم: عدل الهی با جبر چگونه سازش دارد؟

خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ

ص: ۶۰

فَلْيُؤْمِنُ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۱)- بگو: حق از سوی پروردگارتان است، پس هر که خواست مؤمن شود و هر که خواست کافر گردد.

و می فرماید: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (۲)- هیچ اکراه و اجباری در دین نیست، راه هدایت از راه گمراهی مشخص شده است.

و می فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۳)- هر که به اندازه ذره ای کار خیر کند، نتیجه اش را خواهد دید و هر که به اندازه ذره ای کار بد انجام دهد، نتیجه اش را خواهد دید.

و می فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (۴)- همانا تو-ای پیامبر- فقط تذکردهنده هستی؛ تو هرگز بر نفس آنان سلطه ای نداری.

با این همه آیات، چگونه روایت‌هایی را که در صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده می پذیرید که مثلاً خدای سبحان کردارهای بندگانش را پیش از آنکه خلقشان کند مقدر کرده است. بخاری در صحیح خود می نویسد: «حضرت آدم و حضرت موسی با یکدیگر احتجاج و گفتگو کردند. موسی به او گفت: ای آدم! تو پدر ما بودی، ما را نومید کردی و از بهشت بیرونمان نمودی! آدم به او گفت: ای موسی!

ص: ۶۱

۱- (۱) -سوره کهف- آیه ۲۹.

۲- (۲) -سوره بقره- آیه ۲۵۶.

۳- (۳) -سوره زلزله- آیه ۸.

۴- (۴) -سوره غاشیه- آیه ۲۲.

خداوند با کلامش تو را برگزید و با دستش برای تو نوشت؛ آیا مرا ملامت می کنی بر امری که خداوند برایم مقدر فرموده است پیش از آنکه مرا بیافریند به چهل سال و بدین سان آدم بر موسی با سه احتجاج غلبه کرد. (۱)

مسلم نیز در صحیحش روایت کرده که گفت: هر یک از شما بمدت چهل روز در شکم مادرش، خلقتش کامل می شود سپس چهل روز علقه است و چهل روز مضغه است. آنگاه فرشته با روح خود در او نفخ می کند و چهار کلمه به او امر می شود که با آنها رزق و اجل و عملش و آیا او خوشبخت است یا بدبخت، نوشته و مقدر می شود؛ به آن خدائی که جز او نیست قسم همانا یکی از شما مردم کارهائی انجام می دهد که کارهای اهل بهشت است و میان او و بهشت بیش از یک ذراع فاصله نمی ماند، پس ممکن است کتاب تقدیرش بر او غلبه کند و کارهای اهل جهنم انجام دهد و گاهی ممکن است یکی از شما مردم کارهای اهل دوزخ را انجام دهد و بین او و جهنم بیش از یک ذراع نباشد، پس کتاب تقدیرش بر او غلبه کند و کار اهل بهشت انجام دهد و داخل بهشت گردد. (۲)

و همچنین مسلم در صحیح خود از عایشه ام المؤمنین نقل می کند که گفت:

ص: ۶۲

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۲۱۴- کتاب القدر، صحیح مسلم- ج ۸- ص ۴۹.
 - ۲- (۲) - صحیح مسلم- ج ۸- ص ۴۴- کتاب القدر- باب کیفیه خلق الآدمی فی بطن امه، صحیح البخاری- ج ۷- ص ۲۱۰.

رسول خدا بر جنازهٔ کودکی از کودکان انصار دعوت شد. من عرض کردم: ای رسول خدا! خوشا بحال این گنجشک که از گنجشکهای بهشت است، هیچ گناهی نکرده و به مرز گناه نرسیده است. حضرت فرمود: ممکن است غیر از این باشد. ای عایشه! خداوند برای بهشت، گروهی را آفریده است و آنان را هنگامی که در اصلاب پدرهایشان بودند برای بهشت خلق کرده، همچنان که گروهی را از وقتی که در اصلاب پدرانشان بودند، برای جهنم آفریده است. (۱)

بخاری در صحیحش گوید: شخصی عرض کرد: یا رسول الله! آیا اهل بهشت از اهل جهنم، تشخیص داده می شوند؟ فرمود: آری! عرض کرد: پس چرا انسانها باید اعمال داشته باشند و کار کنند؟ فرمود: هرکس کار می کند برای همان که آفریده شده یا مجبور شده است (۲)!!

خداوندا! تو مقدس و منزهی از این ظلم، تو برتری از این سخنان. ما چگونه این روایتها را باور کنیم که تناقض دارد با سخن حَقَّت که می فرمائی:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَ لَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ» (۳) - قطعاً خداوند هیچ گونه ظلمی به مردم نمی کند و این مردم اند که به خویشتن، ظلم روا می دارند.

ص: ۶۳

-
- ۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۸ - ص ۵۵ - کتاب القدر - باب کُلِّ مولود یولد علی الفطره.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۲۱۰ - کتاب القدر - باب جَفَّ القلم علی علم الله.
 - ۳- (۳) - سوره یونس - آیه ۴۴.

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (۱) - همانا خداوند به اندازه ذره ای، ظلم نمی کند.

«وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا» (۲) - و پروردگارت به هیچ کس، ستم نمی نماید.

«وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۳) - و خداوند به آنان ظلم نکرده بلکه مردم خودشان ظلم می کنند.

«فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۴) - خداوند هیچ ستمی بر آنها نکرد، بلکه خودشان به خویشان ستم کردند.

«وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ» (۵) - ما به آنها ظلم نکردیم، بلکه خودشان ظالم بودند.

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» (۶) - این مجازات کارهای بدتان است که از پیش برای خود فرستادید و همانا خداوند به بندگان، ظلم روا نمی دارد.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا، وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» (۷) - هر که عمل نیکی انجام دهد، به نفع خویشان است و هر که کار بدی انجام دهد، به ضرر خویش

ص: ۶۴

۱- (۱) - سوره نساء- آیه ۴۰.

۲- (۲) - سوره کهف- آیه ۴۹.

۳- (۳) - سوره آل عمران- آیه ۱۱۷.

۴- (۴) - سوره توبه- آیه ۷۰، سوره عنکبوت- آیه ۴۰، سوره روم- آیه ۹.

۵- (۵) - سوره زخرف- آیه ۷۶.

۶- (۶) - سوره انفال- آیه ۵۱.

۷- (۷) - سوره فصلت- آیه ۴۷.

است و همانا پروردگارت هرگز به بندگان ظلم نمی کند.

و در حدیث قدسی می فرماید: «ای بندگان! من ظلم را بر خود حرام نمودم و برای شما نیز حرام کردم، پس ظلم نکنید.» (۱)

بنابراین، چگونه مسلمانی که ایمان به خدا و عدالتش و رحمتش دارد، باور می کند که خداوند آفریدگان را آفرید و بر بعضی به رفتن بهشت و بر دیگران به افتادن در جهنم، به میل و اختیار خودش، حکم نمود و اعمالشان را مقدر فرمود تا آنجا که هر کس کاری را به ناچار انجام می دهد (یعنی هیچ اختیاری برای بندگان نیست)؟ برآستی که این روایت ها نه تنها با قرآن کریم معارض است، بلکه با فطرت الهی که خداوند بر آن مردم را آفریده و همچنین با عقل و وجدان بشری و با کمترین حقوق بشر نیز، منافات و تعارض دارد.

چگونه به این دین ایمان بیاوریم که انسان را بی اختیار مانند عروسکی قرار می دهد که دست قضا و قدر او را می چرخاند، تا اینکه روزی او را به اندرون تنوری داغ بباندازد؟ این چه عقیده ای است که خردها را از خلق و ابتکار و ابداع و پیشرفت و رقابت باز می دارد و انسان را موجودی خشک و بی ارزش و بی لیاقت می سازد که به آنچه نزد خویشان است راضی باشد و به فکر پیشرفت نباشد به این ادعا که برای هر چه خلق شده، مجبور است؟

ص: ۶۵

۱- (۱) - تهذیب تاریخ دمشق - ج ۷ - ص ۲۰۶، الترغیب و الترهیب - ج ۲ - ص ۴۷۵.

چگونه بپذیریم این چنین روایت‌هایی را که با عقل‌های سالم منافات دارد و خداوند مهربان را بگونه‌ای برایمان ترسیم می‌کند که فقط یک جباری است نیرومند و خشن - و العیاذ بالله - و بندگانی ضعیف و ناتوان را آفرید که آنان را به جهنم افکند؛ فقط به این خاطر که او قوی است و هرچه می‌خواهد انجام می‌دهد؟ آیا عاقلان و خردمندان، این چنین پروردگاری را حکیم یا مهربان و عادل می‌نامند؟!

اگر ما با روشنفکران و اندیشمندان غیرمسلمان، بحث و گفتگو کنیم و بدانند که پروردگار ما دارای چنین صفاتی است و دین ما - قبل از ولادت مردم - بر آنها حکم به شقاوت و بدبختی کرده است؛ آیا ممکن است اسلام را بپذیرند و فوج فوج در دین خدا وارد شوند؟!

خدایا! تو مقدس‌تر از این سخنان بیهوده و ناروایی که امویان بخاطر مرض و غرضی که داشتند آن را ترویج و پخش نمودند، و بی‌گمان هر پژوهشگری آن را می‌داند. و به هر حال، این سخن زوری است که با کلامت هرگز سازگار نیست. و حاشا که پیام رسالت - که درود خدا بر او و اهل بیتش باد - بر تو دروغ بندد و سخنانی بگوید که با وحیت سازش نداشته باشد. و به تحقیق که رسول خدا فرموده است:

«اگر حدیثی از من برایتان نقل کردند، آن را بر کتاب خدا عرضه بدارید، پس اگر با

آن سازگار بود، بپذیرید و اگر مخالفت داشت، آن را به سینه دیوار بزنید.» (۱)

همه این احادیث که نقل شد- و مانند آنها بسیار است- با کتاب خدا و با عقل سازگار نمی باشد، پس باید آنها را به سینه دیوار بزنیم و به آنها اعتنا نکنیم هرچند بخاری و مسلم روایتش کرده باشند زیرا که آنان معصوم از گناه و خطا نیستند. یک دلیل برای ما کافی است که این ادعای باطل را رد کنیم و آن بعثت پیامبران است از سوی خدا بر بندگانش که در طول تاریخ بشری آمدند تا مفسد مردم را اصلاح کنند و اگر صالح باشند، به بهشت بشارتشان دهند و اگر تبهکار باشند، به دوزخ تهدیدشان کنند.

و از عدالت و رحمت خداوند بر بندگانش است که عذاب نمی کند گروهی را مگر پس از اینکه پیامبری برایشان بفرستد و حجت را بر آنان کامل کند. می فرماید:

«مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (۲)-
هر کس راه هدایت را یافت، تنها به نفع خویش هدایت یافته و هر که گمراه شد، به ضرر و زیان خویش، گمراه شده و هیچ کس بار عمل دیگری را به دوش نگیرد و همانا ما هرگز عذاب نمی کنیم مگر آنکه پیامبر و رسولی بفرستیم.

ص: ۶۷

۱- (۱) - کافی- ج ۲- ص ۲۲۲.

۲- (۲) - سوره اسراء- آیه ۱۵

پس اگر این روایتها که بخاری و مسلم نقل کرده اند و مضمونش این است که خداوند اعمال بندگان را پیش از آفریدن بر آنها نوشته و بر بعضی بهشت و بر برخی جهنم را نوشته و مقدر کرده است، چنانکه قبلاً ذکر شد و اهل سنت به آن ایمان دارند، صحیح باشد، پس فرستادن پیامبران و انزال کتب آسمانی، کار هجو و بیهوده ای است، و خداوند منزّه است از این سخنان. خدایا! تو را درست نشناختند و لذا این چنین درباره ات حکم کردند. و همانا این بهتانی است بزرگ!

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ» (۱) - این آیات خدا است که به حق بر تو تلاوت می کنیم و خداوند هیچ ظلمی برای بندگانش نمی خواهد.

پاسخ این اشکال، باز هم نزد امامان هدایت و ستارگان درخشان الهی و رهبران و پیشوایان امت است که خداوند را از هرگونه ظلم و هجوی منزّه می دارند.

بیائید به سخنان در شهر علم، امیر المؤمنین علی علیه السلام گوش فرادهیم که این اعتقاد را برای مردم توضیح می دهد؛ همین اعتقادی که تا هنوز برای برخی از مسلمانان - که این باب شهر علم را رها کردند - معمّائی ناشناخته باقی مانده است.

یکی از اصحاب از حضرت پرسید که آیا رفتن ما به شام، قضا و قدر الهی بود یا خیر؟

حضرت در پاسخ فرمود:

ص: ۶۸

«وای بر تو! نکند خیال کرده ای قضائی لازم و قدری حتمی است؛ پس اگر چنین بود ثواب و عقاب (پاداش و کیفر) از بین می رفت و وعده و وعید (بشارت و انداز) ساقط می شد. خدای سبحان بندگان را امر کرده است ولی اختیار را به دست آنها داده و نهی کرده است درحالی که هشدارشان داده و تکلیف را بر آنان آسان و امکان پذیر نموده و هرگز سختی و مشقت را در تکلیف بر آنها قرار نداده و بر کار نیک اندک، مزد بسیار قرار داده است.

خدا را نافرمانی نمی کنند که مغلوب باشد و اطاعت نمی کنند که مجبور کرده باشد.

خداوند پیامبران را به بازی نفرستاده و کتابهای آسمانی را برای بندگان بیهوده نازل نکرده و آسمان ها و زمین را از روی باطل نیافریده؛ این پندار کسانی است که کافر شدند، پس وای بر کافران از آتش دوزخ.» (۱)

راست گفت حضرت علی علیه السلام. وای بر کسانی که ظلم و بیهودگی را به خدا نسبت می دهند.

لازم به تذکر است که اهل سنت خداوند را از هرگونه عبث و ظلمی منزّه می دانند و لذا اگر با یکی از آنان سخن بگوئی، هرگز ظلم را به خداوند نسبت نمی دهد ولی در برابر روایتهای بخاری و مسلم، سرگردان می شود و ضمناً معتقد می گردد که این روایتها صحیح است، ازاین روی، هرگاه با منطقی عاقلانه برخورد

ص: ۶۹

کند، ادعا می نماید که آن مسائل نسبت به خداوند ظلم، به حساب نمی آید زیرا او پروردگار است و پروردگار نسبت به مخلوقاتش می تواند هر نوع تصرّفی را انجام دهد و او هرگز از آنچه می کند مورد بازپرسی قرار نمی گیرد درحالی که بندگان بازخواست می شوند. و هنگامی که از او می پرسیم: چگونه خداوند پیش از اینکه کسی را بیافریند، او را محکوم به دوزخ می کند، زیرا بدشانسی برای او نوشته شده است و بر دیگری قبل از خلقتش حکم به بهشت می کند زیرا سعادت برای او نوشته شده است؟ آیا در این، ستم روا داشتن بر هر دو شخص نیست، زیرا در این صورت، آن کس که به بهشت می رود، با عمل خود نمی رود، بلکه با اختیار خدا می رود و آن که وارد جهنم می شود، به خاطر ارتکاب گناه و معصیت نمی رود، بلکه تقدیر الهی بر او چنین نوشته است؟! آیا این ظلم نیست؟ و آیا این مخالف قرآن نمی باشد؟ به تو پاسخ می دهد که: خداوند هر چه بخواهد انجام می دهد.

به هر حال از این دو نظر متناقض، چیزی سر در نمی آوری و این بدیهی است زیرا او معتقد است که پس از قرآن، کتابی صحیح تر و معتبرتر از بخاری و مسلم نیست. و در این کتاب بخاری و مسلم، مطالب عجیب و غریب و مصیبت هائی است که مسلمانان بدان گرفتار شده اند.

و بی گمان امویان و پس از آنها، عباسیان در نشر بدعت ها و عقایدشان که با سیاستهای پوچشان سازگار بود، موفق شدند زیرا متأسفانه تا امروز آثارشان باقی

مانده و مسلمانان آن را گرامی ترین و ارزشمندترین میراث می دانند چون به ادعای آنها، احادیث صحیح پیامبر گردآوری شده است و اگر مسلمانان می دانستند که آنها به خاطر هدفهای سیاسیشان چقدر به پیامبر دروغ بسته اند، هرگز آن احادیث را نمی پذیرفتند، بویژه آنها که با کتاب خدا، تناقض دارد. البته در رابطه با قرآن کریم چون خداوند خود متعهد به نگهداریش شده و نزد اصحاب محفوظ بوده و همواره بر پیامبر عرضه اش می داشته اند، لذا نتوانستند آن را تحریف نموده یا تغییر دهند، از این روی، به سنت پاک نبوی روی آوردند و تا توانستند در آن تحریف کردند، و چون با حافظان قرآن و سنت یعنی اهل بیت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، دشمن بودند، لذا برای هر رخدادی، حدیثی را وضع کرده و به پیامبر نسبت دادند، و به مسلمانان تحمیل کردند که این احادیث، معتبرترین حدیث ها است؛ و مردم هم از روی حسن نیت، آن را قبول کرده و نسل به نسل، منتقلش کردند.

انصاف این است که شیعیان نیز در بسیاری از احادیث که به پیامبر یا ائمه اطهار نسبت داده می شود، قربانی این تهمت ها و تحریف ها شدند و به هر حال در طول تاریخ، نه اهل سنت و نه شیعیان، از این تحریف و تغییر در حدیث، سالم نماندند، هرچند شیعیان در سه مورد بر دیگر گروه های اسلامی، امتیاز دارند و عقیده هایشان با قرآن و سنت و عقل سازگار است و این سه خصالت عبارت اند از:

۱- اتصال مطلق به اهل بیت پیامبر، چرا که هیچ کس را بر آنان ترجیح نمی دهند، و

همه ما به منزلت و مقام اهل بیت که خداوند آنان را پاک و مطهر قرار داده و از هر رجس و پلیدی دورشان کرده است، واقف هستیم.

۲- عدد امامان اهل بیت، دوازده امام است که زندگی و آثارشان، سه قرن به طول انجامید. و در تمام احکام و احادیث، سخنان همه آنان باهم توافق و سازگاری داشته است و در هیچ مورد باهم اختلاف نداشته اند، که این امر باعث شد، شیعیان نشان، تمام مسائل را به خوبی و روشنی درک کرده و بدون هیچ تناقضی، در عقیده خود ثابت قدم بمانند.

۳- اعتراف و اقرار به اینکه هرچه کتاب دارند، احتمال اشتباه در آنها می رود و هیچ کتاب صددرصد صحیح و معتبری جز کتاب خدا که باطل به هیچ وجه در آن راه ندارد، ندارند. کافی است بدانی که مهمترین کتاب، نزد آنان، «اصول کافی» است و با این حال، گواهی می دهند که هزاران حدیث نادرست در آن وجود دارد؛ از این رو است که همواره علما و مجتهدینشان دنبال بحث و بررسی و تحقیق هستند و جز روایتهائی که از نظر متن و سند، ثابت و محقق گردد و با قرآن و عقل نیز معارض نباشد، نمی پذیرند.

ولی اهل سنت، خود را متعهد و ملزم به کتابهائی می دانند که نامشان «صحاح» است به این اعتبار که هرچه در آنها آمده است، صحیح می باشد و بیشتر آنان این رأی را با وراثت از پیشینیان و بدون هیچ بحث و تحقیقی بدست آورده اند، و گرنه بسیاری از احادیثی که در این کتابها نقل و روایت شده، بر هیچ دلیل علمی استوار

نیست و کفر محض از آن پیدا است و با قرآن و اخلاق و رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله، منافات و تعارض دارد و آبروی پیامبر را برده است. برای انسان جستجوگر همین کافی است که کتاب شیخ مصری، مرحوم محمود ابوریّه را بخواند؛ کتاب «اضواء علی السنه المحمديه» تا قدر و بهای صحاح شش گانه را دریابد.

خدای را سپاس که امروز بسیاری از جوانان پژوهشگر از آن قیده‌های غلط رهائی یافته و خوب را از باطل تشخیص داده اند، بلکه حتی بسیاری از سالخوردگانی که نسبت به «صحاح» تعصب داشتند، امروز از آن فاصله گرفته اند البته نه به خاطر ضعف و اشتباه احادیث بی شماری که در آنها آمده است، بلکه برای اینکه دیده اند که مورد استدلال و احتجاج شیعیان قرار گرفته است، چه در احکام فقهی و چه در عقیده به غیبات و امور پنهانی و لذا هیچ حکم و عقیده ای نیست که شیعیان به آن اقرار داشته و ایمان آورده باشند، جز اینکه در یکی از صحاح شش گانه اهل سنت، از آن روایت و حدیثی نقل شده باشد.

از این روی بود که یکی از متعصبان لجباز و ستهنده به من گفت: شما که معتقدید، احادیث بخاری صحیح نیست، پس چرا با آن، بر ما، استدلال و احتجاج می کنید؟

پاسخ دادم: نه هرچه در بخاری است صحیح است و نه همه اش دروغ! بلکه حق، حق است و باطل، باطل، و بر ما است که کنکاش کنیم و تصفیه نمائیم.

گفت: آیا تو میکرسکوب مخصوصی داری که بوسیله آن صحیح را از غلط تشخیص دهی؟

گفتم: من بیش از آنچه تو داری ندارم ولی هرچه که سنی و شیعه بر آن اتفاق نظر دارند، صحیح می دانم زیرا صحتش نزد دو گروه ثابت شده و ما آنها را متعهد به چیزی می سازیم که خودشان را به آن متعهد و ملزم کرده اند. و هرچه در آن اختلاف دارند، هرچند یکی از دو گروه، آن را پذیرفته باشد، گروه دوم را به پذیرش آن متعهد و ملزم نمی دانیم، و همچنین پژوهشگر بی طرف نیز، پذیرشش لازم نیست و نمی شود به آن احتجاج کرد چرا که دور، لازم می آید.

من برای جنابعالی مثالی می زنم تا اشکال و اعتراضی نباشد و دوباره همین انتقاد با روشهای مختلف تکرار نگردد:

شیعیان ادعا می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی را به عنوان خلیفه مسلمین در روز غدیر خم (هیجدهم ذی حجه، پس از اتمام حجه الوداع) نصب کرده و بدین مناسبت فرموده است:

«هر که من مولای اویم، پس علی مولای او است. بارالها! دوست بدار هر که ولایتش را بپذیرد و دشمن بدار هر که با او دشمنی ورزد».

می بینیم که این حادثه و این حدیث را بسیاری از علمای اهل سنت در صحاح و مسانید و تاریخهایشان نقل کرده اند. پس شیعیان می توانند با آن، بر اهل سنت،

از سوی دیگر، اهل سنت ادعا می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری وفاتش، ابو بکر را وادار کرد که با مردم نماز بخواند و فرمود: «خدا و رسولش و مؤمنان کسی را جز ابو بکر نمی پذیرند».^(۱) این حادثه و این حدیث، هیچ وجودی در کتابهای شیعیان ندارد بلکه آنان روایت می کنند که رسول خدا در پی علی فرستاد. عایشه خبردار شد، فوراً کسی را دنبال پدرش فرستاد و هنگامی که رسول خدا فهمید، رو به عایشه کرده فرمود: «شما مانند زنی هستید که به یوسف علاقه داشت»^(۲) (کنایه از اینکه شما خیانت کارید) و خودش فوراً به سوی مسجد رفت و درحالی که ابو بکر را پس زد، نماز را با مردم خواند.

بنابراین، نه ممکن است و نه انصاف است که اهل سنت بر شیعیان احتجاج کنند به روایتی که ویژه خودشان است، خصوصاً در صورتی که این روایت ها تناقض داشته و با تاریخ مخالفت داشته باشند. همه می دانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابو بکر را جزء سپاهیان اسامه تعیین کرده بود و او را زیر پرچم و فرماندهی اسامه قرار داده بود و معلوم است که امیر و فرمانده ارتش، در سریه ها،^(۳)

ص: ۷۵

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۱۰.

۲- (۲) - ابن ابی الحدید - ج ۹ - ص ۱۹۷.

۳- (۳) - غزوه، جنگی است که پیامبر شخصاً در آن بوده و رهبری می کرده است و سریه جنگهایی است که در زمان حضرت و به امر حضرت رخ داده ولی خودشان در آن شرکت

خودش امام جماعت است. و در تاریخ به اثبات رسیده که هنگام وفات پیامبر، ابو بکر در مدینه نبود بلکه در منطقه ای به نام «سنح» بود که خود را آماده خارج شدن با امیرش و فرماندهش اسامه بن زید که بیش از هفده سال از عمرش نگذشته بود، می کرد. پس چگونه می توانیم باور کنیم که رسول خدا او را، برای امامت نماز، تعیین کرده است؟! مگر اینکه سخن عمر بن خطاب را در مورد پیامبر تصدیق کنیم که-العیاذ بالله-رسول خدا هذیان می گوید و نمی داند چه می کند و چه می گوید!! و این امری است محال و از نظر شیعیان مردود است و راهی به آن نیست.

پس بر انسان پژوهشگر است که در بحث و تحقیقش، تقوای الهی داشته باشد و سرسپردۀ عاطفه نگردد که از حق منحرف گشته و دنبال هوای نفس رود و از راه خدا دور گردد بلکه بر او لازم و واجب است که در برابر حق تسلیم شود هرچند، حق با دیگری باشد و نفس خود را از گل و لای عواطف و خودبینی ها آزاد سازد تا از کسانی گردد که خدایشان در قرآن چنین توصیف و ستایش کرده است:

«فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ». (۱)

-ای پیامبر، بشارت ده بندگان مرا؛ آنها که چون سخنی بشنوند، حق و نیکویش را پیروی

ص: ۷۶

کنند؛ آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده و آنان خردمندان اند...

پس معقول نیست که یهودیان بگویند: حق با ما است و مسیحیان بگویند: حق با ما است و مسلمانان هم ادعا کنند حق با ما است درحالی که همه آنها در عقیده و احکام باهم اختلاف دارند.

بنابراین، لازم است که سخنان اهل ادیان سه گانه را بررسی نموده تا حق را از باطل تشخیص داد.

و همچنین معقول و خردمندانه نیست که اهل سنت ادعا کنند حق با آنها است و شیعیان ادعا کنند که حق فقط با آنها است، درحالی که در بسیاری از احکام و مفاهیم، باهم اختلاف داشته باشند، چرا که حق، یکی بیشتر نیست و هرگز قابل تجزیه نمی باشد.

بنابراین، بر پژوهشگر لازم است که خود را آزاد سازد و اقوال هر دو گروه را بررسی نماید و با یکدیگر مقارنه کند، و عقل خود را داور قرار دهد تا حق برایش، مشخص و معلوم گردد و این ندای پروردگار است برای هر گروه که ادعای حق داشته باشد:

«قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱) - بگو- ای پیامبر- دلیل و برهانتان را بیاورید اگر راست می گوئید.

ص: ۷۷

و هرگز بیشتر بودن افراد یک گروه دلیل بر حق بودنشان نیست، بلکه عکس آن صحیح است. خداوند می فرماید:

«وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ، يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (۱)- و اگر پیروی کنی از بسیاری از مردم زمین، تو را از راه خدا بازمی دارند.

و همچنین می فرماید: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» (۲)- و بسیاری از مردم مؤمن نیستند هرچند تو تلاش کنی.

از آن سوی نیز، پیشرفت علمی و تکنولوژی و پول و ثروت هرگز دلیل بر حقانیت نیست و هیچ وقت اینها دلیل نمی شود که مثلا حق با غرب است و اهل شرق در باطل اند. خداوند می فرماید:

«فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» (۳)- هرگز اموال و اولاد فراوان آنان تو را به شگفت نیآورد، چرا که خداوند می خواهد با این زیادی مال و فرزند، آنها را در زندگی دنیا، معذب سازد و ساعت مرگ نیز در حال کفر، جانشان را بگیرد.

ص: ۷۸

۱- (۱) -سوره انعام- آیه ۱۱۶.

۲- (۲) -سوره یوسف- آیه ۱۰۳.

۳- (۳) -سوره توبه- آیه ۵۵.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

سپاس و حمد خدائی را که به امور پنهانی دانا است و نشانه‌ها و علامتهای ظاهر، بر وجودش دلالت دارد و دیدن او با چشم، محال است. پس چشم کسی که او را ندیده، انکارش نمی‌کند و دل کسی که وجود او را از آثار و علامات دانسته، به کنه ذاتش پی نمی‌برد. در علوّ و بلندی، برتری دارد که چیزی از او بالاتر نیست و در زندگی و قرب، نزدیک است که چیزی از او نزدیک تر نیست. بنابراین، بلندی او، او را از آفریدگانش دور نساخته و نزدیکی او، خلق را در مکانی با او برابر ننموده است. خرده‌ها را بر حدّ و نهایت صفتش آگاه ننموده ولی آنان را از شناختن خویش، بقدر واجب باز نداشته است. پس او است خدائی که پدیده‌ها و نشانه‌های هستی بر او دلالت و گواهی دارد و حتی دل‌های

منکران، با وجود این آثار، بر او گواهی می دهند (هرچند به ظاهر انکارش کنند) منزّه است خداوند از اینکه او را به جسم تشبیه کنند یا وجودش را منکر گردند. (۱)

سپاس و حمد مخصوص خداوندی است که هیچ صفتی از صفاتش بر صفتی دیگر سبقت نگرفته است، پس قبل از آنکه آخر باشد، اول است و پیش از آنکه پنهان باشد، ظاهر است. و غیر او هر که به وحدت نامیده شود، اندک است و هر عزیزی غیر او، ذلیل و خوار است (چرا که معلول همواره، ذلیل علت است) و هر توانائی غیر از او ناتوان و درمانده است و هر مالکی غیر او مملوک است و هر عالم و دانائی غیر او، متعلم است و هر توانائی غیر او گاهی توانا است و گاهی ناتوان و هر شنونده ای غیر او از صداهای خیلی بلند کر می شود و صداهای آهسته و دور را نمی شنود و هر بینائی غیر از او رنگهای پنهان اجسام لطیفه (یا بسیار ریز) را نمی بیند. و هر آشکاری غیر او آشکار نیست و هر پنهانی غیر از او، پنهان نیست.

آنچه را آفریده است نه به خاطر تقویت سلطنت است و نه ترس از عواقب زمان است و نه به خاطر یاری خواستن برای دفع شریکی است که با او رقابت می کند و نه برای جلوگیری از چیره شدن و مباحثات انباز است، بلکه آفریدگانش همه ریزه خوار خوان نعمتش می باشند و بندگانی ناتوان و خوار در برابر او هستند.

او در اشیاء حلول نمی کند تا گفته شود: در آنها است و از اشیاء دور نمی گردد تا گفته

ص: ۸۰

شود: از آنها جدا است.

آفریدن مخلوقات او را خسته نکرده و تدبیر حال آنها، ناتوانش نساخته و در آفریدن اشیاء هرگز عاجز و درمانده نگشته و در آنچه حکم نموده و مقدر کرده، شبهه ای برایش حاصل نشده، بلکه حکمی است محکم و استوار و علمی است ثابت و پایدار و امری است مبرم و برقرار. با همه نعمت ها و عقوبت‌هایش، بندگان به او امیدوارند و با همه نعمت ها و بخشندگی هایش، از او هراس و ترس دارند.^(۱)

اول بودن او را ابتدا نیست و همیشگیش را نهایتی نیست. او است «اول» که همیشه بوده و او است پاینده که نهایتی ندارد. پیشانی ها در برابرش به خاک افتاده و لب ها به توحیدش هم نوا گشته است. حدود و مرزهای اشیاء را هنگام آفریدن، تعیین نمود تا خود از شبیه آنها شدن، امتیاز داشته باشد. افکار و اندیشه ها نمی توانند او را با حدود و حرکات و اعضاء مشخص نمایند. به او گفته نمی شود: کی و در چه زمانی بوده؟ و مشخص نمی شود که تا چه زمانی خواهد بود (زیرا او بر زمان احاطه دارد و در دسترسش است و او ماده نیست که زمان بر او احاطه و قدرت داشته باشد). او ظاهر است ولی نمی توان گفت: از چه پیدا شده؟ و پنهان است ولی نمی شود گفت: در چه چیز پنهان گشته؟ جسمی نیست که از دور جلوه داشته باشد، سپس نابود گردد و پشت پرده نیست تا چیزی بر او احاطه کرده باشد. نزدیک بودن و قرب او به اشیاء از لحاظ چسبیدن به آنها

ص: ۸۱

نیست و دوری و بعد او از آنها به جدائی نمی باشد... مقدّس و منزّه است از اینکه تعیین کنندگان حدّ و مرزها و جوانب و اطراف و فراهم آوردن جاها و قرار گرفتن در آنها به او نسبت دهند. حدّ و نهایت تنها شایسته مخلوقاتش است و بغیر او نسبت داده می شود.

اشیاء را از روی اصولی ازلی و ابدی نیافرید بلکه آفرید آنچه را آفرید و برای آن حد و اندازه ای قرار داد و صورت و شکل داد به هرچه می خواست، پس شکلش را زیبا و نیکو ترسیم نمود. هیچ شیء و چیزی نمی تواند در برابرش امتناع و سرپیچی کند و اگر او را اطاعت کند، برای او سودی ندارد. علم و آگاهی به گذشته‌گان و مردگان مانند علمش به زندگان و مانند‌گان است و علمش به آسمانهای بالا مانند علمش به زمین های سفلی است. (۱)

ص: ۸۲

بخش دوم: سؤال هائی پیرامون رسول اکرم (صلی اللہ علیہ و آلہ)

اشارہ

ص: ۸۳

سؤال: درباره عصمت پیامبر چه می گوئید؟

خدای سبحان درباره پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«وَاللَّهُ يَعْصِي مَمْرًا مِنَ النَّاسِ» (۱) - خداوند تو را از آزار مردمان، نگه خواهد داشت. و می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۲) - او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، بلکه هرچه می گوید چیزی جز وحی نیست که به او وحی می شود.

و می فرماید: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۳) - هرچه پیامبر به شما دستور داد قبول کنید و اطاعت نمائید و از هرچه نهیتان کرد، خودداری کنید.

این آیات، دلالت واضح و روشن دارد بر عصمت کاملش در همه چیز و همه

ص: ۸۵

۱- (۱) - سوره مائده - آیه ۶۷.

۲- (۲) - سوره نجم - آیه ۳.

۳- (۳) - سوره حشر - آیه ۷.

حال. با این حال، شما معتقد به عصمت او فقط در تبلیغ قرآن می باشید و در غیر آن، او را مانند دیگر مردم می دانید که هم اشتباه می کند و هم درست می گوید و برای اثبات خطا و اشتباهش در مناسبتهای گوناگون، به رخدادها و حوادثی، استدلال می کنید که در صحاحتان آمده است.

پس اگر امر چنین است، دلیلتان در ادعای تمسک جستن به کتاب خدا و سنت رسولش چه می باشد، حال آنکه سنت را معصوم نمی دانید و خطا را در آن امکان پذیر می دانید. بر این اساس و طبق عقیده شما، کسی که به کتاب و سنت، چنگ می زند، از گمراهی بدور نیست بویژه اینکه اگر بدانیم تمام آیات قرآن، با سنت پیامبر، تفسیر و تبیین شده است. پس استدلال شما چیست در اینکه تفسیر و تبیینش، مخالف کتاب خداوند متعال نمی باشد؟

یکی از آنان برای تاکید بر این نظر، به من گفت: رسول خدا در بسیاری از احکام و به اقتضای مصالح، با قرآن مخالفت کرد!

با تعجب گفتم: نمونه ای از مخالفت‌های آن حضرت را برای من توضیح ده. پاسخ داد. خداوند در قرآن می فرماید: «الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» (۱) - زن و مرد زناکار را هریک صد تازیانه بزنید.

ص: ۸۶

با این حال حضرت رسول بر مرد و زن زناکار، حکم کرد که سنگسار شوند و این در قرآن نیست.

گفتم: رجم مخصوص محصن (متأهل) است چه مرد باشد و چه زن ولی تازیانه برای مجرّد است چه مرد باشد و چه زن.

گفت: در قرآن مجرد و متأهل نیست زیرا خداوند تخصیص نداده بلکه مطلق زانی و زانیه را ذکر فرموده است.

گفتم: پس در این صورت، هر حکمی که در قرآن بطور مطلق آمده و پیامبر آن را تخصیص زده، مخالف قرآن است؟ پس تو می خواهی بگوئی که پیامبر در بیشتر احکامش، با قرآن مخالفت نموده است؟!

با ناچاری پاسخ داد: فقط قرآن، معصوم است زیرا خداوند متعهد به نگهداریش شده است ولی پیامبر، انسانی است مثل سایر انسانها، ممکن است خطا کند و ممکن است راه صحیح برود. خداوند درباره اش فرموده: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» - بگو من انسانی مانند شما هستم!!

گفتم: پس چرا نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا می خوانی با اینکه قرآن واژه نماز را بدون تخصیص اوقاتش ذکر کرده است؟

گفت: قرآن فرموده: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» - نماز بر

مؤمنان به وقت، نوشته شده است.

و پیامبر اوقات نماز را بیان کرده است.

گفتم: پس چگونه او را در اوقات نماز قبول داری ولی در حکم رجم زانی نمی پذیری؟!

با سخن پرانی های متناقض و بیهوده که بر هیچ دلیل و پایه ای استوار نیست، خواست مرا قانع کند مثل اینکه: در نماز نمی شود شک کرد زیرا رسول خدا در طول زندگی روزانه پنج بار آن را بجای آورد ولی به رجم و سنگسار کردن نمی شود اطمینان کرد زیرا بیش از یک یا دو بار، آن را به انجام نرسانده است. و یا اینکه:

رسول خدا هر وقت مامور به امری از سوی پروردگارش می شود، خطا نمی کند ولی هنگامی که با فکر خود، امری را انجام می دهد، معصوم نیست و لذا همواره و در هر امری، اصحاب از او می پرسیدند: از پیش خودت است یا از پیش خدا است؟ و اگر می فرمود: از پیش خدا است، بدون حرف می پذیرفتند ولی اگر می گفت به نظر خودم چنین آمده است، با او جرّ و بحث می کردند و نصیحتش می نمودند و او هم نصیحتها و نظراتشان را می پذیرفت!! و گاهی اوقات آیات قرآن، موافق با نظرات اصحاب و مخالف با رای حضرت نازل می شد!! مانند قضیه اسرای بدر و قضایای مشهور دیگر!! من هرچه خواستم او را قانع کنم، متاسفانه اثری نداشت زیرا

ص: ۸۸

علمای اهل سنت به این نظر اعتقاد دارند و صحاحشان پر است از قبیل چنین روایتی، که عصمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زیر سؤال می برد و از او شخصیتی می سازد کمتر از یک مرد هوشمند یا فرمانده نظامی بلکه حتی کمتر از یک مرشد طریقت نزد صوفیگران و من اغراق نمی کنم اگر بگویم کمتر از سطح یک مرد معمولی! و اگر روایتهای صحاح اهل سنت را بخوانیم، به روشنی می بینیم، تاثیر تبلیغات امویان در افکار و خردهای مسلمانان تا کجا رسیده و از آن زمان تا امروز، آثار شومش پایدار مانده است! و اگر در پی هدف و غرضشان برویم، به یک نتیجه قطعی و تلخ می رسیم و آن این است که: آنان که در دوران امویان بر مسلمانان حکم راندند و مسلط شدند و در رأس آنها معاویه بن ابو سفیان، حتی یک روز هم به پیامبر ایمان نیاوردند و او را مبعوث از سوی پروردگار نمی دانستند. بیشتر به نظر می رسد که آنان معتقد بودند که حضرت ساحر است و با سحر و جادو بر مردم غلبه کرده و با سوء استفاده از وجود مستضعفین و بردگان، حکومتش را پایه گذاری نموده است!!! و این تنها یک گمان نیست، چرا که بیشتر گمان ها، گناه است، بلکه وقتی کتابهای تاریخی را مطالعه می کنیم، به شخصیت معاویه خوب پی می بریم و می دانیم در طول زندگیش بویژه ایام حکومتش چگونه رفتار می کرد، آنجا است که گمان به حقیقتی مبدل می شود که راه فرار از آن وجود نخواهد داشت.

ما همه معاویه را می شناسیم و پدرش ابو سفیان و مادرش هند را می شناسیم. او کسی است که جوانیش را در کنار پدرش گذراند و با او در بسیج سپاهیان و نبرد با رسول خدا و تلاش برای نابودی و دعوتش با تمام توان، همکاری می کرد و آنگاه که تمام تلاشهایش نقش بر آب شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او و بر پدرش چیره و غالب شد، در برابر امر واقع، تسلیم گشت، بی آنکه به آن ایمان بیاورد ولی رسول خدا با بزرگواری و کرامت و خوی والایش از او درگذشت و او را «طلیق» (آزادشده) نامید. و پس از رحلت رسول اکرم، پدرش می خواست فتنه ای جدید برپا کند و اسلام را از ریشه بخشکاند، لذا شبانه نزد حضرت علی علیه السلام آمد و او را به شورش علیه ابو بکر و عمر، تشویق و ترغیب نمود و با پول و سپاهیان زیاد، وعده اش داد ولی امام علی علیه السلام که از نیت پلیدش آگاه بود، او را از خود راند، از این روی، او مانند ماری زخمی تمام عمرش را با حقد و کینه علیه اسلام و مسلمین گذراند تا روزی که خلافت به پسر عمویش عثمان رسید. آنجا بود که کفر و نفاق درونیش را هویدا ساخت و اعلام کرد که:

فرزندانم! مانند توپ، خلافت را به یکدیگر پاس دهید. به آن کسی که ابو سفیان به او قسم می خورد، سوگند که نه بهشتی هست و نه جهنمی (۱)!

ص: ۹۰

ابن عساکر در تاریخ خود از انس نقل می کند که گفت: ابو سفیان هنگامی که نابینا شده بود، روزی بر عثمان (در ایام خلافتش) وارد شد. سپس پرسید: کسی اینجا نیست. گفتند: نه (غریبه ای نیست). گفت: خداوندا! امر را مانند دوران جاهلیت قرار ده و حکومت را غاصبانه ساز و تمام کوه و دشت های زمین را برای بنی امیه فراهم ساز(۱)!!

و اما فرزندش معاویه! و چه می دانی که معاویه چه کسی بود؟! هرچه درباره او و کردارش نسبت به امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در طول دوران ولایتش در شام و سپس سلطه غاصبانه اش با زور بر خلافت، بگوئی کم گفته ای. تاریخنگاران از اهانت کردنش به قرآن و سنت و تجاوزش از تمام حدود الهی و شرعی و اعمال پلیدی که قلم و زبان از ذکر آنها شرم دارد، بسیار گفته اند ولی ما به خاطر رعایت عاطفه برادران اهل سنتمان که حب معاویه و دفاع از او در دلهایشان رسوخ کرده، از ذکر آنها خودداری می کنیم. ولی به هر حال، نمی شود از عقیده و نظر او نسبت به صاحب رسالت گذشت چه او از عقیده پدرش، مستثنی نبود و او شیر هند جگر خواری را خورده بود که مشهور به فساد و فسق و تباهی بود،(۲) چنانکه نفاق را از

ص: ۹۱

۱- (۱) - تهذیب ابن عساکر - ج ۶ - ص ۴۰۹.

۲- (۲) - زمخشری در ربیع الأبرار - ج ۳ - ص ۱۵۵ - باب القربات و الانساب. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۱ - ص ۳۳۶.

پدرش، بزرگ منافقان ارث برده بود، همو که آنی اسلام به قلب سیاهش ره نیافته بود.

حال که از درون قلب پدرش آگاه شدیم، خوب است از درون قلب او نیز اطلاع یابیم که همان عبارت پدر را با سبکی منافقانه تر بیان می کند.

زبیر بن بکار از مطوف بن مغیره بن شعبه نقل می کند که گفت: همراه با پدرم مغیره بر معاویه وارد شدیم. پدرم همیشه با او سخن می گفت و مشورت می کرد و از عقل و شعور معاویه برایم تعریف می نمود و اظهار شگفتی می کرد. شبی او را غمین یافتم. شام برایش آوردم، از خوردنش امتناع ورزید. ساعتی گذشت. من خیال می کردم از برخی کارهای ما، اندوهگین شده، به هرحال از او پرسیدم: پدر! چه شده است که امشب تو را نگران و حزین می بینم؟

گفت: فرزندم! من از نزد پلیدترین و خبیث ترین مردم آمدم.

گفتم: او کیست؟

گفت: هنگامی که با معاویه تنها شدیم، به او گفتم: ای امیر مؤمنان!! اکنون سنّ و سالی بر تو گذشته است، چه خوب است که عدالتی به خرج دهی و خیری از تو نمایان گردد. تو که به هرحال، به هدفت نائل آمده ای، پس بیا و نسبت به خویشانت، بنی هاشم، نگاهی دیگر کن، صلّه رحم نما که به خدا قسم، دیگر چیزی ندارند که از

آنها بهرآسی، و این برای تو پایدار خواهد ماند و پاداش خواهی داشت.

به من گفت: «هیئات، هیئات! من چه پاداشی و چه ثوابی بخواهم؟! او که از قبیله «تیم» بود، حکومت کرد و عدالت نمود و آنچه می خواست انجام داد، چیزی نگذشت که هلاک شد و نامش نیز محو و نابود گشت جز برخی که گاهی نام ابو بکر را می برند. و او که از قبیله عدی بود، حکومت کرد و ده سال تلاش و جدیت نمود.

ولی تا مرد، نامش هم با خودش هلاک شد، جز اینکه گاهی کسی نام عمر را ببرد.

سپس برادرمان عثمان حکومت کرد، او کسی بود که در حسب و نسب، مانندی نداشت. او هم هرچه خواست انجام داد و هرچه می خواستند بر سرش آوردند و به خدا قسم تا مرد، نامش و یادش هم از بین رفت و آنچه مانده است چیزهائی است که بر سرش آمده. ولی او که از قبیله هاشم است (یعنی پیامبر) هر روز پنج بار، با صدای بلند نامش برده می شود و «اشهد انّ محمداً رسول الله» گفته می شود.

مادرت به عزایت بنشیند، من چه عملی و چه یادی پس از این بخواهم جز اینکه نام او را دفن کنم، نام او را دفن کنم» (۱)!!!

مرگ بر تو و بر نامت! خزی و خواری بر تو باد! تو می خواستی نام و یاد رسول

ص: ۹۳

۱- (۱) - کتاب موفقیات - ص ۵۷۶ - چاپ وزارت اوقاف بغداد سال ۱۳۹۲، تاریخ مسعودی، مروج الذهب - ج ۳ - ص ۴۵۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۵ - ص ۱۳۰، الغدیر علامه امینی - ج ۱۰ - ص ۲۸۳.

خدا را با تمام توانت و با آن همه پول بیت المال که در اختیارت بود، دفن کنی؟ خدای را شکر که تمام تلاشهایت، خنثی و نقش بر آب شد، چرا که خدا در کمین تو و امثال تو نشسته است. او است که دربارهٔ پیامبرش می فرماید:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» - ما یاد تو را بلند کردیم.

تو می توانی، یاد کسی را که پروردگار عزت و جلالت، او را بلند کرده و برتری داده است دفن کنی؟! هرچه می خواهی بکن و تمام توانت را در این راه بگذار ولی مطمئن باش که تو با فوت کردن، نمی توانی نور خدا را خاموش کنی و خداوند-علی رغم نفاق تو-نورش را به اتمام خواهد رساند و سراسر گیتی را از نور وجودش روشن خواهد ساخت.

هان! مگر تو نبودی که شرق و غرب جهان را مالک شده بودی، پس چه شد که تا هلاک شدی، نامت و یادت فراموش شد و چیزی از تو نمانده است جز اینکه یادآوری، کردارهای بد و ناشایستت را به یاد آورد که می خواستی اسلام را براندازی، چنانکه از زبان رسول خدا- که درود بی پایان بر او و دودمان پاکش باد- شنیده شده است. (۱)

و از آن سوی، طی قرن ها و نسل ها، یاد فرزند هاشم حضرت محمد بن عبد الله

ص: ۹۴

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، پابرجا مانده و تا روز رستاخیز، نامش به عظمت و بزرگی برده می شود، علی رغم میل تو و بنی امیه که تحت فرمانت و رهبریت می خواستند نام او و دودمانش را از بین ببرند و فضائلشان را کتمان کنند، و شما هرچه بیشتر تلاش کردید، عظمت و رفعت آنها بیشتر و افزونتر شد و در روز رستاخیز، خدای را ملاقات می کنید درحالی که بر شما خشمناک باشد به خاطر این همه بدعت که در دین گذاردید و کيفرتان را، چنانکه سزایتان است، خواهد داد.

و اگر به اینان اضافه کنیم، فرزندشان یزید بن معاویه، آن تبهکار فاسد شرابخواری که، بر ملافسق و فجور می کرد و آشکارا فساد می نمود، می بینیم او هم از همان عقیده ای که از پدرش و نیایش ارث برده بود، برخوردار است. او است که پستی و دنائت و حقارت و می خوارگی و زنا و قماربازی و ... را از آنان ارث برده بود، و اگر این اوصاف و خوبیهای پلید و قبیح را وارث نشده بود، بی گمان پدرش معاویه، خلافت را به او واگذار نمی کرد و او را بر گرده مسلمان مسلط نمی ساخت، درحالی که خوب او را می شناختند و می دانستند که در میان اصحاب شخصیتی مانند حسین بن علی سرور جوانان اهل بهشت وجود دارد. و من هیچ تردیدی ندارم به اینکه معاویه زندگی خود و اموالی را که از حرام بدست آورده بود، در راه از بین بردن اسلام و مسلمین واقعی صرف نمود.

و خود دیدیم که چگونه می خواست نام محمّد (صلی الله علیه و آله) را دفن کند و بحمد الله نتوانست، ولی به هر حال برای انتقامجویی از پیامبر، به نبرد با پسر عمویش و وصی و جانشینش علی پرداخت تا اینکه او به شهادت رسید و با زور و نفاق و نیرنگ به خلافت رسید و سنت شومش را در میان مردم برگزار کرد و به مزدورانش دستور داد که در تمام کوی و برزن و بر تمام منابر و پس از هر نماز، لعن علی و اهل بیتش را از یاد نبرند و بدین سان می خواست رسول خدا را سب و لعن کند (۱).

ولی چون نقشه اش برای این هدف، عملی نشد و اجلس فرارسید و به آرمان پلیدش نرسید، فرزندش را برای این امر تعیین کرد و او را بر امت اسلام، ولایت داد تا همان نقشه پلیدی را که او و پدرش داشت، دنبال کند و اسلام را نابود سازد و جاهلیت را زنده گرداند.

آن فاسق تبهکار، خلافت را به دست گرفت و آستینش را بالا زد تا بنا به خواسته پدرش اسلام را از بین ببرد و لذا در آغاز، مدینه و شهر پیامبر را بمدت سه روز برای سپاهیانش آزاد قرار داد تا هر چه می خواهند انجام دهند و هزاران نفر از برترین

ص: ۹۶

۱- (۱) - ابن عبد ربّه در جلد چهارم، صفحه ۳۹۶ در عقد الفرید نقل می کند که معاویه، حضرت علی را بر منبر لعن کرد و به مامورین خود نوشت که آن حضرت را بر منابر لعن کنند و آنان همچنین کردند. ام سلمه، همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نامه ای به معاویه نوشت، که در آن چنین آمده است: همانا شما خدا و رسولش را بر منابر لعن می کنید به این دلیل که شما علی و هر که علی را دوست بدارد لعن می کنید و من گواهی می دهم که خدا و رسولش علی را دوست می دارند. ولی معاویه به سخنانش اهمیتی نداد.

صحابه پیامبر را به قتل برسانند و اعراض و نوامیس مسلمین را هتک کنند، سپس ریحانه و گل خوشبوی رسول خدا و تمام اهل بیت پیامبر و سروران امت را به قتل رسانند و زنان و دختران اهل بیت عصمت و طهارت را به اسارت گرفت. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» .

و اگر خداوند او را هلاک نکرده بود، قطعاً می توانست، با آن همه جنایت هولناک و خیانت و فساد، اسلام و مسلمین را از بین ببرد. ولی آنچه فعلاً برای ما مهم است این است که از عقیده او نیز پرده برداریم چنانکه از عقیده پدر و جدش نیز پرده برداشتیم.

تاریخنویسان خبر داده اند که پس از حادثه شوم «حرّه» و به شهادت رساندن ده ها هزار از بهترین مسلمانان و قتل هزاران زن و کودک و هتک عرض قریب هزار دختر که در نتیجه هزار زن بدون شوهر، حامله شدند، و سرانجام بقیه مردم به عنوان بردگان یزید با وی بیعت کردند و هر که امتناع ورزید، به قتل رسید. و هنگامی که خبر این جنایت های هولناک که حتی در تاریخ مغول و تاتار و حتی در زمان ما نزد صهیونیست ها نیز، مثیل نداشته است، به او دادند، خوشحال و مسرور شد و پیامبر را مورد شماتت و سرزنش قرار داد و به قول «ابن الزبیری» تمثّل جست که پس از واقعه احد این اشعار را سروده بود:

«ای کاش پدران و نیاکانم که در «بدر» هلاک شدند، زنده بودند و می دیدند که چگونه دشمنانشان را تارومار کردم. تا از این روی خرسند می شدند و هلله کنان به من می گفتند: یزید! دستت درد نکند؛ آفرین بر تو! ما امروز سادات و بزرگانشان را به قتل رساندیم و پرچمان را که در جنگ بدر کج شده بود، راست کردیم. من فرزند پدرم نباشم اگر از فرزندان «احمد» انتقام نگیرم. بنی هاشم با ملک و حکومت بازی کردند و قطعاً نه خیری بوده است و نه وحیی نازل شده است»!!!

و زمانی که آن نیایش ابو سفیان، نخستین دشمن خدا و رسولش، چنین است که به صراحت اعلام می کند: ای بنی امیه! خلافت را مانند توپ دربر گیرید و بین خودتان پاس دهید. به آن کسی که ابو سفیان به او سوگند می خورد، قسم که نه بهشتی در کار هست و نه جهنمی!

و وقتی که پدرش معاویه، دومین دشمن خدا و رسولش به صراحت اعلام می دارد: (هنگامی که صدای مؤذن می شنود که به رسالت محمد شهادت می دهد):

چه عملی و چه یادی پس از این برای من می ماند، مادرت به عزایت بنشیند! به خدا قسم باید یادش را دفن کنم، دفن کنم؛ پس باید فرزندشان، سومین دشمن خدا و رسولش نیز با صراحت اعلام کند که هیچ خبری نیست، چند روزی بنی هاشم با حکومت بازی کردند و وحی و کتابی هم نازل نشده است!!

اگر ما واقعا عقیده اینها را نسبت به خدا و پیامبرش و نسبت به اسلام بدانیم و اگر کارهای قبیحشان را که می خواستند ارکان اسلام را ویران سازند و به پیامبر اسائه ادب کنند یادآور شویم که جز اندکی از آن ذکر نکردیم چون هدفمان خلاصه گوئی است و گرنه کافی است که فقط اعمال معاویه را بشماریم تا ده ها جلد بزرگ شود؛ اعمالی که برای همیشه نام او را به رسوائی و ذلت می برد و برای روپوش گذاردن بر آن، علمای سوء که بوسیله بنی امیه تغذیه می شدند و اموال بنی امیه کور و کرشان کرده بود و آخرت خود را به خاطر دنیای آنان فروختند و حق را-عالمانه-لباس باطل پوشاندند، بسیج شده بودند و در نتیجه بسیاری از مسلمانان، قربانی این تزویر و انحراف شدند و اگر این قربانیان، حقیقت را درک می کردند، بی گمان ابو سفیان و معاویه و یزید را جز با لعن و براءت یاد نمی کردند.

و آنچه برای ما در این خلاصه گوئی مهم است این است که برسیم به مقدار تاثیرگذاری آنان و یاران و پیروانشان که صد سال بر مسلمانان حکومت راندند، درحالی که اسلام نخستین گامهای خود را بر می داشت. شکی نیست که تاثیر این منافقین بر مسلمین زیاد بود تا آنجا که عقیده و اخلاق و رفتار و حتی عبادت آنان را به تحریف کشاند و گرنه چگونه تفسیر می کنیم فروگذاری امت نسبت به یاری رساندن به حق و دور شدن از اولیای خدا و همراهی با دشمنان خدا و رسولش؟

و چگونه تفسیر می کنیم رسیدن آزاد شده فرزند آزاد شده،^(۱) یعنی فرزند لعینی به خلافت مسلمین که مرتبه ای از مقام و رهبری رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و درحالی که مورخین به دروغ به ما تزریق می کنند که مردم همواره به عمر بن خطاب می گفتند اگر در تو کثری دیدیم با شمشیرهایمان تو را راست می کنیم، می بینیم که درباره معاویه سخن می رانند و می گویند در نخستین خطبه ای که پس از رسیدن به خلافت انشاد کرد، و در جمع تمام صحابه پیامبر، اعلام کرد که: «من با شما کارزار نکردم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید، بلکه می خواستم بر شما امارت و حکومت کنم، و هم اکنون می بینید که حاکم و رهبر شمایم». ^(۲) با این حال، هیچ کس نفشش در نمی آید و هیچ اعتراضی به او نمی کند بلکه بعکس، همگی از او پیروی کرده و پشت سرش راه می افتند تا آنجا که آن سال را که معاویه بر خلافت، مستولی گشته «عام الجماعه» یعنی سال جماعت و وحدت می نامند درحالی که به حق سال اختلاف و تفرقه بود.

سپس می بینیم همان مردم از او می پذیرند که فرزند فاسق و تبهکارش را- که نزد همه شناخته شده بود- بر آنان ولایت بخشد. پس نه انقلابی می کنند، و نه حرکتی

ص: ۱۰۰

۱- (۱) - اشاره ای است به فتح مکه و آزاد ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابو سفیان و دیگر مشرکین را که حضرت به آنان فرمود: «اذهبوا فأنتم الطلقاء».

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید- ج ۱۶- ص ۴۶.

از خود نشان می دهند و نه شورشی می کنند. جز اندکی از صالحان که یزید آنان را هم در حادثه «حرّه» به قتل می رساند و از سایرین بیعت می گیرد که برده هایش باشند.

ما این حوادث را چگونه تفسیر می کنیم، در صورتی که می بینیم به نام امارت و رهبری مؤمنین، فاسقان و جنایتکاران بنی امیه امثال مروان حکم و ولید بن عقبه و دیگران به خلافت می رسند.

کار به جایی می رسد که پیشوایان دروغین مؤمنین، شهر رسول خدا، مدینه منوره را برای سپاهیانشان آزاد می گذارند که هرچه بخواهند انجام دهند و حرمت ها را هتک کنند، بلکه خانه خدا، کعبه مشرفه را نیز به آتش می کشند و در حرم امن الهی، نیکان از اصحاب را به شهادت می رسانند. و بالاتر از همه که به عنوان امیر المؤمنین خون رسول خدا صلی الله علیه و آله را با به شهادت رساندن گل خوشبویش حسین و دودمان پاکش می ریزند و دختران معصومش را به اسارت می گیرند و از این امت، یک نفر دم بر نمی آورد و سید جوانان اهل بهشت هرچه فریاد می زند، یار و یآوری نمی یابد.

و کار را به جایی رساندند که کتاب خدا را پاره پاره کنند چنانکه ولید اموی، قرآن را با کمال بی شرمی پاره پاره کرد و به او خطاب نمود: «هرگاه روز قیامت

پروردگارت را ملاقات کردی، به او بگو که ولید مرا پاره پاره کرد». (۱)

از این هم فروگذار نکردند که بر منبرها، علی بن ابی طالب را لعن و نفرین کنند و به مردم دستور دهند که در تمام شهرها او را لعن کنند و در حقیقت هدفی جز لعن کردن پیامبر نداشته باشند، و از این مردم کسی حرکت نکرد و اعتراضی بلند نشد؛ تازه هرکس از لعن کردن خودداری می کرد، یا کشته می شد و یا به دار آویخته می شد و بدنش را مثله می کردند.

و یا بالاتر اینکه علنا و در ملاء عام، شراب بنوشند و زنا کنند و مجالس غنا و رقص و ... برپا نمایند... و در این زمینه هرچه بگوئی کم است.

حال که امر امت اسلامی به این درجه از انحطاط و حقارت رسیده است و این چنین روشهای ناشایست را در پیش گرفته اند، لاجرم عقیده شان نیز متاثر می شود، و این همان مطلب مورد نظر ما در اینجا است چرا که مربوط به عصمت و شخصیت والای رسول اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

بنابراین اولین چیزی که جلب توجه می کند این است که خلفای ثلاثه، ابو بکر، عمر و عثمان، از نوشته شدن احادیث پیامبر، منع و نهی کردند و حتی گفتگوی آن را نیز قدهغن نمودند.

ص: ۱۰۲

این ابو بکر است که مردم را-در دوران خلافتش-جمع می کند و به آنان می گوید: «شما از پیامبر احادیثی نقل می کنید و در آن اختلاف می ورزید و مردم پس از شما، اختلافشان شدیدتر خواهد شد، پس چیزی از احادیث رسول خدا نباید نقل کنید و هر که از شما پرسید، پاسخ دهید که: کتاب خدا میان ما و شما است، حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید». (۱)

و این دیگری عمر بن خطاب است که مردم را از روایت کردن احادیث پیامبر منع و جلوگیری می کند. قرظه بن کعب گوید:

هنگامی که عمر بن خطاب، ما را به سوی عراق فرستاد، مقداری از راه را با ما آمد و گفت: می دانید چرا مشایعتتان می کنم؟

گفتیم: لا بد می خواهی احتراممان کنی.

گفت: آری و ضمناً شما به سوی قریه ای (شهری) می روید که مردم مانند زنبور عسل به خواندن قرآن اشتغال دارند، پس هرگز سر آنان را با احادیث درد نیاورید و مشغولشان نکنید. قرآن را با تجوید بخوانید و روایت را از رسول خدا هرچه کمتر بگوئید؛ من هم با شما شریک خواهم بود.

راوی گوید: من پس از این سخنان عمر، یک روایت هم نقل نکردم. و هنگامی که

ص: ۱۰۳

قرظه وارد عراق شد، مردم به سوی او هجوم آوردند و درخواست کردند، از رسول خدا، حدیثی نقل کند. ولی قرظه در پاسخ گفت: عمر ما را از آن نهی کرده است. (۱)

عبد الرحمن بن عوف نیز گوید که:

عمر بن خطاب، اصحاب را از گوشه و کنار جمع می کرد و به آنها دستور می داد که احادیث رسول خدا را برای مردم روایت نکنند و می گفت: نزد من بمانید و از من دور نشوید. آنان نیز با او بودند و از او جدا نشدند تا از دنیا رفت. (۲)

خطیب بغدادی و ذهبی در تذکره الحفاظ نیز نقل می کنند که عمر بن خطاب سه نفر از اصحاب به نامهای «ابو الدرداء»، «ابن مسعود» و «ابو مسعود انصاری» را به جرم بسیار نقل کردن احادیث پیامبر، در مدینه زندانی کرد. و همچنین عمر بن خطاب از صحابه خواست که آنچه از کتابهای حدیث نزد آنان موجود است بیاورند؛ آنها گمان کردند که می خواهد آنها را یک جا جمع کند تا اختلافی در بین نباشد و لذا کتابهایشان را آوردند و او همه آنها را در آتش سوزاند. (۳)

عثمان هم پس از او آمد و همان راه و روش را ادامه داد و به تمام مردم هشدار

ص: ۱۰۴

۱- (۱) - سنن ابن ماجه - ج ۱ - ص ۲۸، سنن دارمی - ج ۱ - ص ۸۵، ذهبی در تذکره الحفاظ - ج ۱ - ص ۷.

۲- (۲) - کنز العمال - ج ۱۰ - ص ۲۹۲.

۳- (۳) - طبقات کبری ابن سعد - ج ۵ - ص ۱۸۸، خطیب بغدادی در تقييد العلم - ص ۵۲.

داد که: «هیچ کس مجاز نیست حدیثی را روایت کند که در زمان ابو بکر و عمر، شنیده نشده باشد». (۱)

و پس از آنها نوبت به معاویه بن ابی سفیان رسید که پس از نشستن بر کرسی خلافت، بر فراز منبر بالا رفته اعلام کرد: «ای مردم! زنهار که حدیثی را از رسول خدا نقل کنید جز حدیثی که در زمان عمر شنیده شده است». (۲)

لا- بد رازی در منع احادیث پیامبر نهفته است که با اوضاع آن زمان سازگار نیست و گرنه چرا در طول این مدت طولانی، حدیث رسول خدا ممنوع باشد و اجازه نوشتنش داده نشود جز در زمان عمر بن عبد العزیز.

اینجا است که ما به این نتیجه می‌رسیم که ابو بکر و عمر از روایت کردن احادیث پیامبر منع می‌کردند، از ترس اینکه مبدا نصوص خلافت- که پیامبر آنها را اعلام کرده بود- به شهرهای مجاور و دور سرایت کند و برای مردم، حقیقت خلافتشان کشف گردد و بدانند که این خلافت شرعی نبوده بلکه غاصبانه است و صاحب شرعیش علی بن ابی طالب می‌باشد. و ما در این زمینه به تفصیل در کتابمان «همراه با راستگویان» بحث کردیم، هر که مایل است به آنجا مراجعه کند.

ص: ۱۰۵

۱- (۱) -منتخب کنز العمال- حاشیة مسند احمد- ج ۴- ص ۶۴.

۲- (۲) -خطیب بغدادی در کتاب شرف اصحاب الحدیث- ص ۹۱، تذکره الحفاظ- ج ۱- ص ۷.

تعجب از عمر بن خطاب است که در امر خلافت، نظرهای متفاوتی داشت. در جایی می بینیم خود او بود که بیعت ابو بکر را بر مردم به زور تحمیل کرد و بر آن چنین حکم نمود که: بیعت ابو بکر کاری عجولانه بود؛ خداوند شرش را دفع کرد. و در جای دیگر می بینیم شش نفر را برای خلافت-پس از خویش-برمی گزیند و می گوید: اگر آن را به علی بن ابی طالب واگذار می کردند، آنان را قطعاً به راه راست هدایت می کرد. وقتی که او اعتراف می کند به اینکه علی تنها کسی است که مردم را به راه راست هدایت می کند، پس چرا او را به تنهایی تعیین نمی کند تا مطلب تمام شود و لااقل خدمتی به امت محمّد کرده باشد. بلکه می بینیم فوراً رأیش عوض می شود و در صورت تساوی آراء، کفّه عبد الرحمن بن عوف را ترجیح می دهد، و باز هم تناقضی دیگر از او پدید می آید چرا که اعلام می دارد: اگر سالم مولای ابو حذیفه زنده بود، او را بر شما ولایت می دادم. (۱)

عجیب تر در رابطه با عمر است که جدا از نقل حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منع و جلوگیری می کند و به همین خاطر اصحاب را زندانی می نماید و از

ص: ۱۰۶

۱- (۱) - ابو حنیفه به این حدیث استدلال کرده است و روا بودن خلافت موالی را فتوا داده است و بدین سان صریحاً با رسول اکرم صلی الله علیه و آله مخالفت کرده که می فرماید: خلافت فقط در قریش است. از این رو است که عثمانی ها پس از رسیدن به حکومت، مذهب ابو حنیفه را اختیار کرده و او را امام اعظم نامیدند. تاریخ طبری- ج ۴- ص ۲۲۷.

خارج شدن آنها از مدینه منع می نماید و فرستادگان خود را دستور می دهد که با مردم چیزی درباره حدیث پیامبر نگویند و کتابهای اصحاب را که مملو از احادیث بوده است، همه را یک جا جمع کرده و می سوزاند.

آیا عمر بن خطاب نمی داند که سنت نبوی، موضح و مبین قرآن کریم است؟ آیا سخن خدای متعال را نخوانده است که می فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذُّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (۱) - قرآن را برای تو فرستادیم که برای مردم توضیح دهی و احکام قرآن را تفسیر نمائی. یا اینکه از قرآن چیزی فهمیده است که صاحب رسالت؛ همو که قرآن بر او نازل شده، نفهمیده است؟! اینجا است که برخی هوچیگران می خواهند بگویند که بیشتر اوقات، آیات قرآن، سازگار با آراء و نظریات عمر نازل می شد و با آراء پیامبر مخالف بود. چه سخن درستی از زبانشان شنیده می شود، حقا که آنان نمی فهمند.

و بدین لحاظ بود که من همواره تعجب می کردم وقتی در بخاری می خواندم که عمر نمی پذیرفت روایت عمار بن یاسر را در خصوص آموختن پیامبر به او تیمم را، و از سخن عمار نیز تعجب می کردم که از ترس عمر می گفت: «اگر اجازه نمی دهی،

ص: ۱۰۷

این حدیث را بیان نمی‌کنم» (۱). معلوم می‌شود که با افرادی که احادیث رسول خدا را روایت می‌کردند با شدت هرچه تمام تر رفتار می‌کرد و آنها را آزار می‌رساند. و حتی اصحاب-که از قریش هم بودند-از ترس خلیفه، جرات نمی‌کردند از مدینه خارج شوند و آنان که خارج می‌شدند، از نقل احادیث امتناع می‌ورزیدند و حتی کتابهایشان را که احادیث پیامبر را در آن جمع کرده بودند، با آتش می‌سوزاند و هیچ کدام توان اعتراض کردن نداشتند، پس عمار بن یاسر، این انسان غریب که همراه با علی و یار علی بود و قریش بدین خاطر از او متنفر بودند، به طریق اولی، نمی‌تواند حدیثی را نقل و پخش نماید.

و اگر مقداری در بحثمان به گذشته بازگردیم و درست به آن روز پنجشنبه-قبل از وفات پیامبر-برسیم، همان روزی که ابن عباس روز مصیبتش خواند و رسول خدا را بینیم که از حاضرین می‌خواهد قلم و کاغذی به او بدهند تا برایشان مطلبی بنویسد که هرگز پس از او گمراه نشوند، در آن روز عمر را می‌بینیم که بر رسول خدا اعتراض می‌کند و آن حضرت را به هذیان گوئی متهم می‌سازد (و العیاذ بالله) و می‌گوید: «کتاب خدا ما را بس است». این حادثه را بخاری و مسلم و ابن ماجه و امام

ص: ۱۰۸

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۹۰، ج ۱- ص ۹۶، صحیح مسلم- ج ۱- ص ۱۹۱، ج ۱- ص ۲۸۰.

پس در جائی که عمر، شخص رسول خدا را از نوشتن حدیثش در حضور اهل بیتش و جمعی از اصحاب، منع می کند و با جسارتی که تاریخ نظیرش را نشان نداده، او را متهم به هذیان گوئی می نماید، دیگر عجیب و غریب نیست که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله آستین را بالا- بزند و با تمام توان از نقل احادیث پیامبر جلوگیری به عمل آورد، درحالی که امروز خلیفه ای قوی و نیرومند است و در میان اصحاب، یاران بسیاری از بزرگان قریش دارد که در قبیله ها و عشایر نفوذ دارند و با پیامبر از راه طمع یا خوف و یا نفاق مصاحبت می کردند، و همه آنان را دیدیم که سخن عمر را در آن روز پنجشنبه تایید کردند و با او در منع نمودن رسول خدا از نوشتن وصیت مهمش، همکاری نمودند و لذا من بر این باورم که همین باعث شد تا رسول خدا از نوشتن امتناع ورزد زیرا با وحی از سوی پروردگارش فهمیده بود که نقشه ای خطرناک و قوی در کار است و اگر وصیتش را بنویسد، کل اسلام مورد تهدید قرار می گیرد.

رسول خدا می خواست چیزی را بنویسد که امت را از گمراه شدن واکسینه کند

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۵- ص ۱۳۷، ج ۶- ص ۱۱، ج ۷- ص ۱۵۶، ج ۹- ص ۱۳۷، صحیح مسلم- ج ۵- ص ۷۵، ج ۳- ص ۱۲۵۷، مسند احمد- ج ۱- ص ۲۲۲.

ولی ممکن بود توطئه گران اوضاع را بگونه ای بهم بزنند و آن وصیت بجای اینکه موجب هدایت مردم باشد، عامل گمراهی و جدائی از دین شود.

پیامبر در آن حال بیماری و در آخرین لحظات زندگی بر بستر افتاده است، چگونه می تواند رأیش را تغییر ندهد. پدر و مادرم به قربانش باد! هم اینک صدای وحی را می شنود که در گوش مبارکش طنین انداز است و قلبش را پر از حسرت و تاسف بر امت بیچاره اش می سازد که: «أَفَايُنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» - پس اگر از دنیا برود یا کشته شود، شما مردم به جاهلیت خودتان برمی گردید. و قطعاً این آیه بطور تصادفی نازل نشده بلکه نتیجه ای حتمی است از نقشه ها و مکرها و توطئه هایشان که خدایش، همو که امور پنهانی قلب ها را می داند و دیدگان خیانتگر را می شناسد، به او آموخت و تعلیمش داده و از آن نقشه ها باخبرش کرده است و آنچه مایه تسلی خاطر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است این است که پروردگارش از همه چیز آگاهش نمود و خود تسلیش داد و بیش از هر پیامبری که از امتش رنج و زجر کشیده، اجر و پاداشش داد (چرا که هیچ پیامبری مانند او اذیت و آزار ندیده بود) و مسئولیت ارتداد و به قهقرا بازگشتن امت را بر عهده اش نگذاشت، بلکه قبلاً به او فرمود:

«وَيَوْمَ يَعِضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً»*

يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا* لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا* وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا* وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا. (۱)

و- به یاد آور آن روزی را که ظالم دست خود را به حسرت به دندان بگیرد و بگوید: ای کاش (در دنیا) با رسول خدا راه دوستی و اطاعت را می پیمودم. وای بر من، ای کاش فلان شخص را، یار خود قرار نداده بودم. او مرا از قرآن جدا ساخت پس از آنکه پیامش به من رسیده بود و همانا شیطان (انسی و جنی) مایه خذلان و رسوائی انسان است. و پیامبر عرض کرد: پروردگارا! این قوم من، از قرآن دوری جسته و با آن فاصله گرفتند. و این چنین برای هر پیامبری از تبهکاران، دشمنانی قرار دادیم و خدای تو برای هدایت و یاریت، تو را بس است.

آنچه راه فرار، در این بحث، از آن نیست، نتیجه دردناکی است که به آن رسیده ایم و آن اینکه اگر آن برنامه های عمر و جسارتش در حضور رسول خدا و مخالفتش در بسیاری از موارد با آن حضرت نبود، هرگز ابو سفیان و معاویه جرأت پیدا نمی کردند که با پیامبر و اهل بیتش، آن چنان رفتار کنند.

بنابراین، نتیجه می گیریم که توطئه ای بزرگ در کار بود تا شخصیت رسول خدا

ص: ۱۱۱

را زیر سؤال ببرد و عظمتش را کاهش دهد و او را به مردمی که نمی شناسندش چنین معرّفی کند که یک انسان معمولی و کمتر از معمولی است و گاهی دنبال عاطفه اش می رود یا از هوای نفسش پیروی می کند و از حق دوری می جوید و همه اینها به خاطر این است که به مردم تفهیم کنند به اینکه پیامبر معصوم نیست و دلیلش هم این است که عمر در موارد گوناگونی با او مخالفت کرد و آیات قرآن، برای تایید عمر نازل شد تا جایی که خدا پیامبرش را تهدید کرد و او می گریست و می گفت: اگر (در قضیه اسرای بدر) بر ما مصیبتی نازل می شد، کسی جز عمر از آن رهائی نمی یافت!!!! (۱)

یا اینکه عمر-مثلا-به پیامبر دستور می داد که بانوانش را باحجاب کند و پیامبر نمی پذیرفت تا اینکه قرآن، به تایید عمر، نازل شد و به پیامبر دستور داد که همسرانش را با حجاب نماید. (۲) یا اینکه شیطان از رسول خدا نمی هراسید ولی از عمر می ترسید و فرار می کرد. (۳) و از قبیل این روایت های دروغین که ارزش رسول خدا صلی الله علیه و آله را پائین می آورد و ارزش اصحاب را بالا می برد ولی عمر در این میان، بالاترین امتیاز را به خود اختصاص می دهد تا آنجا که روایت می کنند

ص: ۱۱۲

-
- ۱- (۱) - سیره حلبیه- ج ۲- ص ۱۹۱، سیره دحلانیه- ج ۱ ص ۴۰۹.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۴۶- باب خروج النساء الی البراز.
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری ج ۴- ص ۹۶ و ج ۸- ص ۱۶۱، صحیح مسلم- ج ۷- ص ۱۱۵.

(خدایشان رسوا کند) که رسول خدا در نبوت خویش، شک می کرد و نقل می کنند که حضرت فرمود: «هر وقت جبرئیل دیر بر من نازل می شد، می پنداشتم که بر عمر بن خطاب نازل شده است»!!!

من معتقدم که امثال این روایت ها در زمان معاویه، وضع شد زیرا وقتی نتوانست فضایل علی بن ابی طالب را از بین ببرد و به فراموشی سپارد، ناچار شد ابو بکر و عمر و عثمان را مورد چنین ستایشهایی قرار دهد و روایتهایی را در فضایلشان جعل کند تا آنان را در نظر مردم، برتر از علی، جلوه دهد. و از این کار دو هدف را دنبال می کرد:

هدف اول- بی ارزش جلوه دادن علی بن ابی طالب در نظر مردم و برتر دانستن خلفای ثلاثه که پیش از او بودند.

هدف دوم- وضع و جعل احادیث دروغین تا اینکه مردم اوامر رسول خدا و وصیت هایش را در امر خلافت بویژه نسبت به حسنین علیهما السلام که معاصر با معاویه بودند، به آسانی زیر پا بگذارند، پس اگر آن سه نفر بتوانند اوامر و سفارشهای رسول خدا را درباره علی نادیده بگیرند، چرا او نتواند اوامر رسول خدا را درباره فرزندان علی، نادیده بگیرد.

و به هر حال، فرزندان جگرخوار تا اندازه زیادی توانست در توطئه اش پیش

برود و دلیلش این است که امروز وقتی سخن از علم علی و شجاعتش و فضایلش و خدماتش به اسلام و مسلمین به میان می آید، کسی پیدا می شود که جلوی ما بایستد و بگوید: رسول خدا فرمود:

اگر ایمان امتم با ایمان ابو بکر مورد مقایسه قرار گیرد، ایمان ابو بکر بیشتر خواهد بود. و دیگری بایستد و بگوید:

عمر فاروق همان کسی است که بین حق و باطل، فرق می گذاشت. و شخص سومی بر سر ما داد بزند که:

عثمان ذو النورین، کسی است که فرشتگان از او خجالت می کشند.^(۱)

و کسی که خواهان بررسی این مسائل است درمی یابد که سهم عمر در باب فضایل از همه بیشتر است، و این تصادفی نیست، بلکه چون او بیش از همه با صاحب رسالت مخالفت می کرد و روبرویش می ایستاد، لذا قریش، او را بیشتر دوست می داشت، بویژه نقشی که در دور نمودن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب از خلافت و ارجاع امر به قریش ایفا کرد تا آنجا که حتی طلقا و نفرین شدگان از بنی امیه نیز در آن طمع ورزند و تمام افراد قریش و در راس آنها ابو بکر می دانستند که عامل اصلی در رسیدن همه آنان به خلافت و مسلط شدن بر مسلمین، شخص

ص: ۱۱۴

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۱۶، ج ۴ - ص ۱۸۶۶.

عمر بن خطاب بود. عمر قهرمان مخالفت با رسول خدا بود؛ او بود که نگذاشت رسول خدا خلافت علی را بر کاغذ مرقوم فرماید. عمر بود که مردم را تهدید کرد و آنان را در مرگ پیامبرشان، به تردید انداخت تا اینکه برای بیعت کردن با علی نشتابند. عمر قهرمان سقیفه بود و او بود که بیعت ابو بکر را پایه گذاری و مستحکم ساخت. عمر بود که به بیعت شکنان با ابو بکر از خاندان علی بن ابی طالب تهدید کرد که اگر با ابو بکر بیعت نکنند، خانه را با هر که در او هست، به آتش می کشد. عمر بود که با نیروی زور و سرنیزه بیعت را برای ابو بکر، هموار ساخت. او بود که در زمان خلافت ابو بکر والیان را تعیین می کرد و مناصب را براساس دلخواهش به افراد می سپرد. و اغراق نمی گوئیم اگر ادعا کنیم که حتی در زمان ابو بکر او، حاکم اصلی و واقعی بود. برخی از مورخان نقل می کنند که وقتی گروه «مؤلفه قلوبهم» نزد ابو بکر آمدند و طبق رسمی که در زمان پیامبر داشتند، سهم خود را که خداوند فرض کرده بود، درخواست نمودند، ابو بکر کاغذی را برای آنان نوشت و آنها را نزد عمر فرستاد که سهمیه شان را تحویل بگیرند ولی عمر فوراً کاغذ ابو بکر را پاره کرد و به آنها گفت: هیچ نیازی به امثال شما نداریم. خداوند اسلام را عزت بخشیده و ما را نسبت به شما بی نیاز کرده است. اگر خواستید، اسلام بیاورید و اگر نخواستید، شمشیر میان ما و شما حکم خواهد کرد. آنها به سوی ابو بکر بازگشتند به او گفتند:

ما نفهمیدیم، تو خلیفه ای یا او؟! ابو بکر گفت: اگر خدا بخواهد، او خلیفه است.

و آنچه عمر کرده بود، بی چون و چرا امضا کرد.^(۱)

در وقتی دیگر ابو بکر سند دو قطعه زمین را می خواست به دو نفر از اصحاب بدهد پس سندها را نزد عمر فرستاد که امضایشان کند. عمر در سندها (که به خط ابو بکر بود) آب دهان انداخت و محوشان کرد. آنان او را ناسزا گفتند و نزد ابو بکر باز گشتند و با عصبانیت گفتند: ما نفهمیدیم که آیا تو خلیفه ای یا عمر؟ ابو بکر گفت:

بلکه او خلیفه است. با این حال عمر با خشم فراوان نزد ابو بکر آمد و به او گفت: تو حق نداری زمین را به این دو نفر ببخشی! ابو بکر گفت: من به تو گفته بودم که تو برای این امر (خلافت) از من نیرومندتری ولی تو خود نگذاشتی و مرا وادار کردی.^(۲)

از اینجا می توانیم به راز مقام والای عمر بن خطاب نزد قریش به طور کلی، و بنی امیه بطور اخص پی ببریم تا آنجا که او را «نابغه» و «الهام شونده» و «فاروق» و «عدالت محض» بنامند و از رسول خدا برترش بدانند

ما نظر عمر را درباره رسول خدا از صلح حدیبیه تا روز مصیبت دریافتیم. به

ص: ۱۱۶

۱- (۱) - کتاب الجوهره النیره فی الفقه الحنفی - ج ۱ - ص ۱۶۴.

۲- (۲) - الاصابه فی معرفه الصحابه عسقلانی (در شرح حال عیینه). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۳ - ص ۱۰۸.

علاوه اینکه او اصحاب را منع می کرد که نسبت به آثار بازمانده از رسول خدا تبرک جویند و لذا درختی را که زیر آن «بیعت رضوان» منعقد شده بود قطع کرد، و همچنین به عباس عموی پیامبر متوسل شد تا به مردم بفهماند که رسول خدا از دنیا رفت و امرش تمام شد و هیچ فایده ای در یادآوریش نیست، پس چرا وهابیان را ملامت و سرزنش کنیم اگر چنین سخنانی بر زبان برانند و در عمل اجرا کنند، چرا که این ها-مانند پندار برخی از مردم-در اسلام چیز تازه ای نیست.

از همین جا بود که در به روی دشمنان اسلام و مستشرقین (اسلام شناسان غربی) گشوده شد تا به این نتیجه برسند که محمد یک مرد نابغه ای بود و چون می دانست که قومش بت پرست هستند و بر بت پرستی بزرگ شده اند، بت ها را برداشت و به جای آن «حجر الاسود» را برایشان قرار داد!

در هر صورت، باز هم عمر را می یابیم که قهرمان مخالفت با نوشتن احادیث پیامبر است تا آنجا که اصحاب را در مدینه زندانی می کند و دیگران را از نگارش احادیث باز می دارد و کتابهای حدیث را می سوزاند تا اینکه سنت پیامبر در میان مردم، شیوع پیدا نکند.

و اینجا است که متوجه می شویم چرا علی خود را در خانه زندانی می کند و بیرون نمی آید مگر در مواقعی که مشکلی رخ می دهد و اصحاب از رفع آن ناتوان

می گردند، و عمر نیز او را در هیچ منصب و ولایت و مسئولیتی، سهم نمی کند و حتی از میراث فاطمه نیز محروم می گردد تا اینکه چیزی نداشته باشد که مردم به طمع آن، به او روی آورند و لذا مورخان می نویسند که پس از وفات حضرت زهرا سلام الله علیها و دور شدن مردم ناچار شد که با ابو بکر بیعت کند.

خدا یارت باشد ای ابا الحسن! چرا این مردم با تو کینه نداشته باشند در حالی که قهرمانانشان را به قتل رساندی و دماغهایشان را به خاک مالیدی و در بازار فضیلت ها، هیچ فضیلتی برای آنان جا نگذاشتی و در میدان خوبی ها، هیچ خوبی برایشان نهدادی و از آن گذشته، تو پسر عموی رسول خدا و نزدیک ترین مردم به اوئی، تو همسر فاطمه زهرا سرور زنان دو جهانی، تو پدر دو سبط پیامبر، دو سرور جوانان اهل بهشتی، تو اولین کسی هستی که اسلام آوردی و تو دانشمندترین و بافضیلت ترین آنها هستی. عمویت حمزه سید الشهداء است. برادرت جعفر طیار است، پدرت ابو طالب سید مکه و کفیل و یاور رسول خدا است. ائمه میامین، همه از فرزندان تو اند. تو از همه، جلوتر و پیش تری، تو اسد الله هستی، تو شیر خدا و شیر رسول خدائی، تو شمشیر خدا و شمشیر پیامبری، تو امین خدا و امین رسول خدائی، آنگاه که برای اعلام برائت از مشرکین فقط تو را فرستاد و جز تو به کسی اطمینان نداشت. تو صدیق اکبری که هر کس این لقب را به غیر تو بگوید، کذاب و دروغگو است، تو فاروق اکبری که حق در رکابت و همراهت راه می رود و از

میان باطل ها، حق را می نمایانی، تو نور درخشنده خدا و پرچم هدایتی، تو کسی هستی که ایمان مؤمن با دوستیت معلوم می گردد و نفاق منافق با دشمنیت آشکار می شود. تو درب شهر علمی که هر که به سوی تو آید رو به آن کرده است. و دروغ گفته است کسی که ادعا کند از راه غیر تو به شهر علم ره یافته و به آن رسیده است.

ای ابا الحسن! کدام یک از آنان مانند تو هستند و کدام یک ذره ای از فضایل تو را دارا است. اگر شرافت را دلیلی باشد، تو دلیل آنی و تو آغاز و نهایتش هستی. آری! تو را بخاطر آن همه فضیلت که خدایت عطا کرده رشک بردند و چون خدا تو را برگزیده، از خلافت که عطیه الهی به تو بود، دور ساختند. و این ظالمان خواهند دید که چگونه روزگارشان سیاه خواهد شد و چه سرنوشت تلخی خواهند داشت. «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»

قلم بی اختیار به سخن گفتن و مناجات با امیر المؤمنین کشیده شد، همو که در ایام زندگانی و پس از وفات همواره مظلوم بود. و در این زمینه نیز تأسی به الگوی نیکویش رسول خدا کرده است چرا که آن حضرت هم در حال موت و حیات، مظلوم بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی خود را در حال جهاد، نصیحت و تلاش بر هدایت مؤمنین و با رحمت و مهربانی به آنها گذراند و در آخرین لحظه با کلامی درشت و سخنی ناهنجار مواجه گشت، او را به هذیان گوئی متهم کردند و از

شرکت نکردن در سپاه اسامه، فرمان حضرتش را تمرد کردند و درحالی که جسد مبارکش روی زمین افتاده بود، در تجهیز و غسل و تکفینش، نه تنها شرکت نکردند بلکه فوراً برای بدست گرفتن خلافت به سوی سقیفه، شتابانه روانه شدند. پدرم و مادرم فدایش باد، پس از درگذشتش نیز، در دیدگان مردم، کوچک و بی ارزشش کردند و از عظمت و بزرگیش کاستند و حتی به عصمتش که هم قرآن و هم وجدان انسانی به آن گواهی می دهد، اعتراف نکردند، همه اینها به خاطر رسیدن به حکومت زودگذر دنیای فانی بود.

و اگر در خلال بحث، نظر برخی از اصحاب را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دریافتیم که برای رسیدن به خلافت، چگونه با او رفتار کردند، حکام بنی امیه و در راس آنان، معاویه بن ابو سفیان، خلافت را با وراثت دریافتند و مطمئن شدند که برای همیشه در خاندانشان خواهد ماند و هرگز باور نمی کردند که روزی بیاید که خلافت از دستشان برود. پس چرا بنی امیه به کوچک شمردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و جعل روایتها برای بی ارزش جلوه دادن آن حضرت ادامه دادند.

به نظر من دو علت اصلی دارد:

علت اول- کوچک جلوه دادن پیامبر، بنی هاشم را که به وجود آن حضرت بر

خود می بالیدند و افتخار می کردند، تحقیر می کند، و این یک نوع انتقام از بنی هاشم است خصوصا اگر توجه کنیم که امیه همواره به برادرش هاشم رشک می برده و در پی نابودی او بوده است.

از آن که بگذریم، علی که پس از پیامبر، سرور بلامنازع بنی هاشم است و تمام مردم-چه دوست و چه دشمن-کینه و بغض معاویه نسبت به علی را می دانند و در جریان جنگهایی که معاویه به خاطر گرفتن خلافت از دست علی، به راه انداخت، قرار دارند و اطلاع دارند که پس از شهادت علی علیه السلام، این دشمن دیرینه اش، در سب و شتم و لعن آن حضرت بر منبرها و در مجالس عمومی، لحظه ای فروگذار نبود، پس تحقیر پیامبر-در نظر معاویه-شکستن شخصیت علی است و لعن علی، در حقیقت، لعن و سب پیامبر به شمار می آید.

علت دوم-بی ارزش جلوه دادن پیامبر از قبیح و زشتی کارهای قبیح و فسادها و تباهی های بنی امیه-که در تاریخ ثبت و ضبط است-می کاهد، پس چنانکه بنی امیه، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را معرفی می کردند که هواپرست بود و بقدری به زنها علاقه داشت که وظیفه های روزمره اش را از یاد می برد و به یکی از آنان آن قدر اظهار علاقه و محبت می کرد که دیگر نمی توانست بین زنانش به عدالت رفتار کند تا جائی که از او می خواستند، عدالت را فراموش نکند؛ پس دیگر ملامتی

در کارهای افراد معمولی مانند معاویه و یزید و امثالشان نیست، اگر چنان کارهای زشت و منکری را مرتکب شوند.

و اینجا خطر زیادی وجود دارد زیرا امویان روایتهای و احادیث زیادی را درباره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، ساخته و جعل کردند و آن قدر بر آن تاکید کردند (و با نقشه ها و ترفندها و صرف اموال فراوان، آن را در میان مسلمین جا انداختند) که به صورت احکامی در آمد که مورد تایید و تصدیق صددرصد مسلمانان قرار گرفت و جزئی از سنت پیامبر به حساب آمد.

اینک نمونه هائی از این روایتهای شرم آور که به خاطر کوچک شمردن و تحقیر پیامبر وضع شده نقل می کنم، و در این باره قصد اطاله کلام را ندارم، فقط نمونه هائی را از روایتهای بخاری و مسلم در این مورد، به اطلاع خوانندگان عزیز می رسانم:

۱- بخاری در کتاب غسل، در باب «اذا جامع ثم عاد» به قول انس، نقل می کند که گفت: «رسول خدا در یک ساعت از شب یا روز بر یازده همسرش می گذشت و با آنان هم بستر می شد. راوی گوید: از انس پرسیدم: آیا این قدر توان داشت؟ انس گفت: ما صحبت در این داشتیم که او را نیروی سی نفر مرد است». (۱)!!!

ص: ۱۲۲

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۷۱، ج ۱ - ص ۷۵.

ای خواننده محترم! به این روایت شرم آور بنگر که رسول خدا را این قدر شهوتران معرفی می کند که در یک ساعت-چه از شب و چه از روز-با یازده همسرش هم بستر می شود، بی آنکه در این میان حتی فرصت برای غسل کردن داشته باشد! تو ای خواننده عزیز تصور کن که از پیامبر-با آن همه عظمت-چه موجودی می سازند که-والعیاذ بالله-مانند حیوانات-بلکه بدتر-به همسرانش هجوم می کند و...

خدا بکشد آنها را با این تهمت هایشان! چون در زمان جاهلیت، عرب به نیروی جماع افتخار می کرد، لذا چنین داستان ذلت باری را برای پیامبر ساختند تا کارهای خود را صحیح جلوه دهند، درحالی که خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «مانند حیوانات بر زناتان هجوم نیاورید و با مقدماتش وارد شوید».

ولی این دشمنان اسلام با وضع چنین احادیثی، پیامبر را به آن وضعیت که خودشان لایقش هستند، متهم می کنند. اکنون از انس بن مالک می پرسیم: کی به او خبر داده است که پیامبر چنین بوده؟ چه کسی او را آگاه ساخته است به اینکه پیامبر در یک ساعت، با یازده همسرش، هم بستر می شود؟ آیا خود پیامبر به او خبر داده بود؟! آیا برای یک شخص معمولی سزاوار است که به مردم خبر دهد، چگونه با

همسرش همخواب می شود؟ آیا زنان پیامبر به او خبر داده بودند؟ آیا سزاوار است برای یک زن مسلمان معمولی که برای مردان نامحرم، چگونگی همخواب شدن همسرش را با وی، تعریف کند؟ یا اینکه انس بن مالک، تجسس کرده و از لای در منزل، خلوت کردن پیامبر را با زنهایش دیده است؟!!!

خداوندا! به تو پناه می برم از همزات شیاطین. خداوند دروغگویان و افاکان و تهمت زنان را لعنت کند.

تردید نیست به اینکه حاکمان غاصب اموی و عباسی که مشهور به داشتن کنیزها و زنهای زیاد و اعمال قبیح بودند، مانند چنین داستانی را ساخته اند، که کارهای خود را موجه، جلوه دهند.

۲- بخاری و مسلم در صحیح خود از عایشه نقل کرده اند که گفت:

همسران رسول خدا، فاطمه دختر رسول خدا را نزد حضرت فرستادند. او آمد و درحالی که حضرت با من، در فراش من، خوابیده بود، اجازه گرفت و عرض کرد: ای رسول خدا، همسرانت مرا نزد شما فرستاده اند که از شما بخواهم نسبت به آنها و دختر ابو قحافه، عدالت روا داری!! من ساکت بودم. پیامبر به او فرمود، دخترم! دوست نداری کسی را که من دوستش دارم؟ عرض کرد: آری! فرمود: پس این را دوست بدار. (۱)

ص: ۱۲۴

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۳ - ص ۱۳۲، صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۳۶.

این روایت ادامه می دهد که بالاخره زنان پیامبر، بار دیگر، زینب دختر جحش، همسر پیامبر را واسطه قرار دادند که درباره دختر ابو قحافه، عدالت را روا دارد و او هم بر رسول خدا وارد می شود، درحالی که با عایشه در لباس خوابش خوابیده اند، به همان حالتی که فاطمه بر آنها وارد شد، و او هم پیام همسران رسول خدا را به آن حضرت می رساند، سپس عایشه را فحش و ناسزا می گوید. عایشه هم برای دفاع خودش برمی خیزد و به زینب، فحش و ناسزا می گوید و او را ساکت می کند. پیامبر تبسم می کند و می گوید: «این دختر ابو بکر است» (۱)!!!

من درباره این روایت چه می توانم بگویم که رسول خدا را مردی هواپرست معرفی می کند که بین همسرانش به عدالت رفتار نمی کند درحالی که قرآن از زبان رسول خدا می فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» - و اگر ترسیدید که نمی توانید به عدالت رفتار کنید، پس یک زن بیشتر نگیرید یا از کنیزان خود بهره ببرید.

وانگهی چگونه رسول خدا اجازه می دهد که دخترش فاطمه، سرور زنان، در آن حال که با همسرش در لباس خواب، خوابیده، بر او وارد شود و حتی بر نمی خیزد و نمی نشیند، بلکه در همان حال خوابیده با او حرف می زند و می گوید: دخترم!

ص: ۱۲۵

دوست نداری آن کس را که من دوست می دارم؟ و همچنین وقتی همسرش زینب بر او وارد می شود و مطالبه عدالت می کند، تبسم نموده و به او می گوید: این دختر ابو بکر است!!

خواننده عزیز! به این داستانهای شرم آور بنگر که به رسول خدا «صلی الله علیه و آله» چنین دروغهایی می بندند؛ به کسی که الگوی عدالت و مساوات است و در همان حال می گویند که عدالت با مرگ عمر بن خطاب از دنیا رفت ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فردی بی حیا و بی مروت-والعیاذ بالله- معرفی می کنند که ارزشهای اخلاقی را زیر پا می گذارد و مانند این روایت متاسفانه در صحاح اهل سنت بسیار است که راویان غرضشان از این احادیث، اظهار فضیلتی برای یکی از اصحاب و بویژه عایشه می باشد زیرا وی دختر ابو بکر است و بدین سان فهمیده یا نفهمیده، پیامبر را تحقیر و کوچک می شمارند، و همان گونه که قبلا عرض کردم، ساختن این روایت ها فقط به خاطر کوچک شمردن مقام و شخصیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. و اینک روایت دیگری از این قبیل:

۳-مسلم در صحیح خود در باب فضایل عثمان بن عفان از عایشه و عثمان نقل می کند که گفتند:

ابو بکر اجازه خواست بر رسول خدا وارد شود، درحالی که او با عایشه در لباس

خوابش، در رختخواب خوابیده بود، پس حضرت اجازه داد. ابو بکر وارد شد و پس از این که کارش تمام شد، رفت. سپس عمر اجازه گرفت و حضرت در همان حال بود. او هم حاجتش روا شد و رفت. سپس عثمان گوید: من اجازه ورود خواستم. حضرت فوراً برخاست و نشست و به عایشه گفت: لباست را جمع کن. من هم کارم تمام شد و از آنجا رفتم. عایشه گفت: یا رسول الله! چگونه شد که برای ابو بکر و عمر، سراسیمه نشدی و برنخواستی ولی برای عثمان فوراً از جا بلند شدی؟ فرمود: عثمان مرد باحیائی است و من ترسیدم اگر در آن وضعیت باشم، حاجتش را از من نخواهد (۱)!!!

این روایت نیز مانند روایت دیگری است که بخاری و مسلم در باب فضیلت عثمان بن عفان نقل کرده اند و خلاصه اش این است که رسول خدا، رانش را از زیر لباس بیرون آورده بود، پس ابو بکر اجازه خواست و حضرت رانش را نپوشانید و همین رفتار را با عمر کرد ولی وقتی عثمان آمد، فوراً حضرت رانش را پوشاند و لباسش را مرتب کرد و هنگامی که عایشه، سبب را از او پرسید، پاسخ داد: «آیا خجالت نکشم از کسی که فرشتگان از او خجالت می کشند»؟؟؟!!!

خدا عذاب کند بنی امیه را که به خاطر بزرگ کردن سرورشان، مقام رسول خدا را این چنین پائین می آورند.

ص: ۱۲۷

۴-مسلم در صحیحش در باب «وجوب الغسل بالتقاء الختانی» از عایشه، همسر رسول خدا نقل می کند که گفت:

شخصی در حضور عایشه، از رسول خدا پرسید که اگر شخصی با همسرش هم بستر شود و از غسل کردن تنبلی کند، آیا غسل بر آنها هست؟ رسول خدا پاسخ داد: «من با این (عایشه) همین کار را می کنیم، سپس غسل می نمائیم» (۱)!!!

من به تو ای خواننده، نظر دادن را در چنین روایتی واگذار می کنم. آیا این قدر باید پیامبر، همسرش عایشه را لوس بار بیاورد که جلو خاص و عام از مردم، سخن از جماع کردن با او را بگوید؟! و چقدر عایشه امثال چنین روایتی دارد که در آنها، کرامت و شرافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را زیر سؤال می برد و او را بی ارزش جلوه می دهد که یک وقت روایت می کند که حضرت صورت را بر صورتش می گذارد تا رقص سیاهان را بنگرد و یک وقت می گوید که حضرت او را بر دوش خود سوار می کند یا اینکه با او مسابقه می گذارد و بر او چیره می شود پس رسول خدا منتظر می گردد تا او چاق شود سپس با او مسابقه می گذارد و می گوید: این در مقابل آن. و یک وقت بر پشت می خوابد و زنها برای او تار می نوازند و شیپور می زنند، و این آلات شیطانی را در خانه خود نگه می دارد، پس ابو بکر، عصبانی شده، منعش

ص: ۱۲۸

می کند.

و چقدر در کتابهای صحاح مانند این روایتهای شرم آور وجود دارد که غرضی جز کوچک شمردن و تحقیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارند، مانند روایتی که نقل می کنند به اینکه رسول خدا جادو شد و نمی دانست چه می کند و چه می گوید تا جایی که خیال می کرد با زنهایش معاشرت کرده درحالی که نزد آنها نیامده بود^(۱) و روایتی نقل می کنند که رسول خدا در ماه رمضان، جنب می شد^(۲) یا اینکه می خوابید و در خواب سنگین فرو می رفت و وقتی برمی خاست، بدون وضو نماز می خواند^(۳).

و در نمازش فراموشی به او دست می داد و نمی دانست چند رکعت خوانده است^(۴).

و رسول خدا نمی داند که روز قیامت چه سرنوشتی دارد و با او چه رفتار می کنند^(۵) و ایستاده ادرار می کند پس آن صحابی از او دور می شود، پیغمبر صدایش

ص: ۱۲۹

۱- (۱) - بخاری- ج ۴- ص ۶۸ و ج ۷- ص ۲۹.

۲- (۲) - بخاری- ج ۲- ص ۲۳۲ و ص ۲۳۴.

۳- (۳) - بخاری- ج ۱- ص ۴۴ و ص ۱۷۱.

۴- (۴) - بخاری- ج ۱- ص ۱۲۳ و ج ۲- ص ۶۵.

۵- (۵) - بخاری- ج ۲- ص ۷۱.

می زند که نزدیکش بیاید تا وقتی که ادرارش تمام شود(۱)!!!

آری! لوس کردن پیامبر، همسرش عایشه دختر ابو بکر را (بنا بگفته اینان) به جایی می رسد که پیامبر خود و مسلمانان را بجای آنکه بدنبال آب جهت وضو بفرستد، به جستجوی گلوبند عایشه وامی دارد، و بقدری بر مردم سخت می گذرد که شکایت عایشه را نزد پدرش ابو بکر می برند و او، دخترش را ملامت و سرزنش می کند، و این ملامتها در حالی صورت می گیرد که پیامبر در آغوش همسرش خوابیده است!!!

بخاری در صحیح خود، در باب تیمم و نیز مسلم در صحیح خود، در این باب از عایشه نقل می کنند که گفت:

«با رسول خدا در یکی از سفرهایش، خارج شدیم، به بیابان که رسیدیم، گلوبندی از من گم شد، رسول خدا همراه با مسلمانان، در جستجوی آن مشغول شد درحالی که آب همراهشان نبود. مردم نزد ابو بکر آمدند و گفتند: نمی بینی عایشه چه کرده است؟ او رسول خدا و همراهیان حضرتش را، به کار گرفته است، درحالی که آبی همراهشان نیست! ابو بکر نزد رسول خدا آمد، درحالی که رسول خدا سرش را روی رانم گذاشته و خوابیده بود. ابو بکر به من گفت: رسول خدا و مردم را بدون آب، گرفتار کردی؟ و مرا

ص: ۱۳۰

سرزنش کرد و هرچه می خواست به من گفت و با دست در پهلوی من فشار می داد و چون رسول خدا روی ران من خوابیده بود، حرکت نکردم و تحمل نمودم و همچنین پیامبر به خواب رفت تا اینکه صبح شد و آب هم نداشتیم. پس آیه تیمم نازل شد و او و مسلمانان تیمم گرفتند. اسید بن حضیر که از مردان بزرگ است گفت: این اولین برکات شما نیست ای خاندان ابو بکر! سپس عایشه ادامه داد: به هر حال دستور دادیم شتری را که من روی آن نشسته بودم، بیاورند و گلوبند را در زیر شتر پیدا کردند». (۱)

آیا مؤمنی که اسلام را شناخته، تصدیق می کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مورد نماز این قدر بی اعتنا و بی اهمیت باشد که مسلمانان را بدون آب، مدت زیادی مسخر کند که در جستجوی گلوبند همسرش باشند و مسلمانان را رها کند که بر نمازشان حسرت بخورند و شکایت عایشه را به پدرش ببرند و اما خود او، بی خیال، برای استراحت کردن و خوابیدن نزد همسرش برود و سر بر رانش بگذارد و در خواب عمیق آن چنان فرو رود که از آمدن ابو بکر و سرزنش کردن دختر خویش را و فرو کردن انگشتش به پهلوی وی، اصلاً خبردار نشود؟ چگونه برای این پیامبر روا است که مردم را در حسرت آب رها کند و با این که وقت نماز نزدیک شده است، بی اعتنا برود و در کنار همسرش بیارمد!

ص: ۱۳۱

قطعا این روایت در زمان معاویه بن ابو سفیان، ساخته شده و هیچ اساسی هم ندارد و گرنه چطور می شود چنین حادثه ای را تفسیر کنیم که تمام اصحاب در آن حضور دارند ولی عمر بن خطاب از آن غایب شده است و اصلا از آن اطلاعی ندارد، چرا که از تیمم چیزی نمی داند، چنانکه بخاری و مسلم در باب تیمم ذکر کرده اند. (۱)

آنچه در این مباحث، مهم و حائز اهمیت است، این است که بدانیم علیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چقدر توطئه ناروا و قبیح صورت می گیرد که او را بقدری منحط و بی ارزش جلوه می دهد و مقامش را پائین می آورد که هیچ یک از ما، با آن همه فساد که امروز جهان را فرا گرفته، برای خودمان، مانند چنین رفتارهایی را نمی پذیرد و به آن تن در نمی دهد، چه رسد به بزرگترین و عظیمترین شخصیتی که تاریخ بشریت او را شناخته است و پروردگار عزت و جلالت گواهی می دهد که او دارای خلق عظیم و خوی برتری می باشد.

من بر این باورم که، توطئه پس از پایان یافتن حجه الوداع، آغاز شد، زیرا در روز غدیر خم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی را به عنوان خلیفه مسلمین نصب و معرفی فرمود و ریاست طلبان فهمیدند که جز مخالفت و سرپیچی کردن در برابر

ص: ۱۳۲

این نص حضرت، چاره ای ندارند هرچند به ارتداد و برگشتن نسل هایشان از اسلام بیانجامد. و با این اعتقاد، سایر رویدادها که از مخالفت با رسول خدا در تمام اوامرش آغاز شد تا نوشتن وصیتش و دادن فرماندهی به اسامه و سرباز زدن از شرکت در سپاهی که خود رسول خدا آن را بسیج کرده بود؛ تفسیر و تاویل می شود و همچنین حوادثی که پس از رحلت حضرت رخ داد از گرفتن بیعت با زور و تهدید کردن متخلفین به سوزاندن خانه هایشان که از جمله ایشان علی و فاطمه و حسن و حسین نیز بودند، و از منع کردن مردم که احادیث رسول خدا را بازگو نکنند و آتش زدن کتابهایی که سنت رسول خدا در آن نوشته شده است و زندانی کردن اصحاب که احادیث حضرت رسول را روایت نکنند، تا به شهادت رساندن اصحابی که از پرداختن زکات به ابو بکر خودداری کردند زیرا او همان خلیفه ای نبود که در زمان پیامبرشان با او بیعت کرده بودند و تا غصب نمودن حق فاطمه زهرا از فدک و ارث و سهم خمس و تکذیب کردنش و تا دور نگهداشتن امام علی علیه السلام از هر مسئولیتی و ریاست دادن به تبهکاران و منافقین از بنی امیه و آنان را بر گرده مسلمانان مسلط کردن و تا منع نمودن اصحاب از تبرک جستن به آثار رسول خدا و تلاش در زدودن نام مبارکش از اذان و قتل عام مدینه منوره توسط ارتشیان کافر که هرچه بخواهند در این شهر مقدس مرتکب شوند و ویران ساختن خانه خدا، کعبه مقدسه با منجنیق و سوزاندن مسجد الحرام و کشتن اصحاب در آن و به

شهادت رساندن و آواره ساختن هر کس که به اهل بیت، اظهار علاقه کند یا پیروی از آنان نماید تا آنجا که دین خدا را به بازی گرفتند و قرآن را سوزاندند و به آتش کشیدند.

و همچنین آثار این توطئه تا امروز در امت اسلام، ادامه یافته است، چرا که تا هنوز در میان مسلمانان افرادی یافت می شوند که بر معاویه و یزید ترحم می کنند و کارها و افعالشان را به عنوان اجتهاد و به امید پاداش نزد خداوند، صحیح جلوه می دهند و کتابها و مقالات زیادی علیه شیعیان اهل بیت نگاشته می شود و هر تهمت و ناروایی به آنان می بندند و در بیت الله الحرام، در موسم حج قتل شیعیان اهل بیت را روا اعلام می کنند. پس توطئه هنوز ادامه دارد و خدا می داند تا کی ادامه خواهد داشت.

و من به هیچ وجه توان پرده برداشتن از تمام توطئه و آگاهی به همه جزئیات و جوانبش را ندارم ولی به اندازه توانم، برای دفاع از ساحت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دفاع از عصمتش، تلاش خواهم کرد و می کوشم تا مسلمانان روشنفکر و آزاده را قانع سازم به اینکه خداوند این رسول گرامیش را برای هدایت تمام بشریت فرستاده است و او را ماه منیر و چراغ روشن خود قرار داده و او پاک تر و منزه تر و عظیم تر و کامل ترین انسانی است که خداوند آفرید و هرگز نمی توان در برابر این روایتهای ساختگی که غرضی جز کوچک شمردن حضرتش دربر نخواهد

داشت، ساکت بمانیم و دفاع نکنیم.

ما هرگز این روایات را پذیرا نخواهیم بود هرچند تمام اهل سنت و جماعت آن را قبول کنند و در صحاح و مسانیدشان نقل نمایند، بلکه اگر تمام اهل زمین بر آن اجماع کنند، ما آن را قبول نخواهیم کرد و بی گمان سخن خدای متعال که فرمود:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (۱) - و همانا تو دارای خلق و خوئی عظیم هستی، سخن حق و داوری اصیل است و غیر از آن چیزی جز اوهام و خرافات نیست. و این است عقیده شیعیان درباره سرور کائنات و منجی انسانیت از کوری و گمراهی، و فرمانروای بشریت و سوق دهنده آن به سوی امنیت و آرامش و زندگی جاودانه، پس ای خردمندان، درک کنید و عبرت بگیرید.

سخن اهل ذکر، درباره رسول خدا «صلی الله علیه و آله»

امیر المؤمنین علی علیه السلام درباره آن حضرت، چنین می فرماید:

«... تا اینکه از سوی خدای متعال، منصب پیامبری و رسالت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید، پس او را از نیکوترین صلب ها و معدنها رویانید و در عزیزترین صلب ها و رحم ها کاشت، از شجره ای که پیامبرانش را از آن به وجود آورد و

ص: ۱۳۵

امینان خود را از آن انتخاب کرد.

خاندان او بهترین خاندان ها و خویشانش بهترین خویشان و شجره اش برترین شجره ها است که در حرم الهی روئیده و با عزت و شرافت پرورش یافته. آن شجره، شاخه هائی دراز دارد و میوه ای که دست هر کس به آن نرسد، بر شاخه هایش استوار است.

پس او پیشوای تقوای پیشگان و نور چشم بینیان است. او است چراغی درخشان و ستاره ای که نور و تابش آن فراگیر است و نوری است که شعله اش برق می زند. روش او استقامت و پایداری و راهش هدایت و رهنمائی است. سخن او جداکننده حق از باطل و قضاوت و دستورات او به عدالت و درستکاری است.

آن حضرت وقتی به رسالت برگزیده شد که مدتها گذشته بود و رسالت بر کسی فرود نیامده بود و مردم در اعمال خود، از راه حق منحرف گشته و امتهای پیامبران گذشته در جهالت و غفلت بسر می بردند...» (۱)

«پس، آن حضرت که درود خدا بر او و اهل بیتش باد، در نصیحت امت بیشترین تلاش را کرد و بر راه و روش انبیای پیشین ادامه داد و مردم را به سوی حکمت و پند

ص: ۱۳۶

«جایگاه او بهترین جایگاه و مکان پرورشش شریفترین مکانها است، در اصول و ریشه های کرامت و بزرگواری و جایگاه های سلامت و پاکی. دلهای نیکوکاران و ابرار شیفته وجود او است و زمام دیدگان به سوی او خیره شده است.

خداوند توسط آن حضرت، کینه ها و عداوتهای گذشته را از میان برداشت و آتش دشمنی ها را خاموش نمود و میان برادران ایمانی، محبت و دوستی قرار داد و میان خویشان (در اثر کفر) جدائی انداخت، و بواسطه پیدایش آن حضرت، ذلت و بی نوائی مؤمنین را به عزت و سربلندی مبدل کرد و برتری و عزت کفار را به درماندگی و بیچارگی و ذلت تبدیل نمود. سخنش بیان و سکوتش، اقرار به صحت بود». (۲)

«خداوند، آن حضرت را با نور فرستاد و بر تمام مردم، مقدم داشت. پس بوسیله او پراکندگی ها و اختلاف ها را برداشت و تباهی ها را اصلاح کرد و غالبان را شکست داد و مشکل ها را حل و رفع نمود و ناهمواریها را هموار نمود تا گمراهی را از راست و چپ بدور سازد». (۳)

ص: ۱۳۷

-
- ۱- (۱) - خطبه ۹۵ نهج البلاغه- صبحی الصالح
 - ۲- (۲) - خطبه ۹۶ نهج البلاغه- صبحی الصالح.
 - ۳- (۳) - خطبه ۲۱۳ نهج البلاغه- تحقیق دکتر صبحی الصالح.

بخش سوم: درباره اهل بیت علیهم السلام

اشاره

ص: ۱۳۹

سؤال سوم: اهل بیت چه کسانی هستند؟

خدای سبحان می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱) - همانا خداوند می خواهد که هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و طاهر قرار دهد.

اهل سنت می گویند که این آیه درباره بانوان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و استدلالشان به آیات ما قبل و ما بعد این آیه است. و طبق این ادعا، خداوند پلیدی را از بانوان پیامبر زدوده و آنان را پاک قرار داده است.

و برخی از آنها به بانوان پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین را نیز اضافه می کنند، ولی حقیقت نقلی و عقلی، این تفسیر را پذیرا نیست زیرا اهل سنت در

ص: ۱۴۱

صحاح خود روایت می کنند که این آیه درباره پنج تن نازل شده و آنان عبارت اند از: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین.

و همانا رسول خدا آنان را و خودش را تنها مصدیق این آیه کریمه قرار داده و این در وقتی بوده است که علی و فاطمه و حسنین را با خود زیر عبای یمانی برد و فرمود:

خداوندا اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک و مطهر قرار ده.

و این را گروه زیادی از علمای اهل سنت نقل کرده اند از جمله:

۱- مسلم در صحیحش - باب فضائل اهل بیت النبی - ج ۲ - ص ۳۶۸، ج ۷ - ص ۱۳۰.

۲- ترمذی در صحیحش - ج ۵ - ص ۳۵۱.

۳- مسند امام احمد بن حنبل - ج ۱ - ص ۳۳۰.

۴- مستدرک حاکم - ج ۳ - ص ۱۳۳ و ۱۴۷ و ج ۲ - ص ۴۱۶.

۵- خصائص امام نسائی - ص ۴۹.

۶- تلخیص ذهبی - ج ۲ - ص ۱۵۰.

۷- معجم طبرانی - ج ۳ - ص ۴۸ و ج ۱۲ - ص ۹۸.

۸- شواهد التنزیل، حاکم حسکانی - ج ۲ - ص ۱۱.

ص: ۱۴۲

- ۹-بخاری در تاریخ الكبير-ج ۸-ص ۱۸۷.
- ۱۰-اصابه، ابن حجر عسقلانی-ج ۲-ص ۵۰۹.
- ۱۱-تذکره الخواص ابن الجوزی-ص ۲۳۳.
- ۱۲-تفسیر فخر رازی-ج ۲-ص ۷۰۰.
- ۱۳-ینابیع الموده قندوزی حنفی-ص ۱۰۷.
- ۱۴-مناقب خوارزمی-ص ۲۳.
- ۱۵-سیره حلبیه-ج ۳-ص ۲۱۲.
- ۱۶-سیره دحلانیه-ج ۳-ص ۳۲۹.
- ۱۷-اسد الغابه ابن اثیر-ج ۲-ص ۱۲.
- ۱۸-تفسیر طبری-ج ۲۲-ص ۶.
- ۱۹-تفسیر الدر المنثور سیوطی-ج ۵-ص ۱۹۸.
- ۲۰-تاریخ ابن عساکر-ج ۱-ص ۱۸۵.
- ۲۱-تفسیر کشاف زمخشری-ج ۳-ص ۵۳۸.
- ۲۲-احکام القرآن ابن عربی-ج ۳-ص ۱۵۳۸.
- ۲۳-تفسیر قرطبی-ج ۱۴-ص ۱۸۲.
- ۲۴-صواعق المحرقه ابن حجر-ص ۱۴۳.

۲۵- استیعاب ابن عبد البر- ج ۳- ص ۳۷.

۲۶- عقد الفرید ابن عبد ربه- ج ۴- ص ۳۱۱.

۲۷- منتخب کنز العمال- ج ۵- ص ۹۶.

۲۸- مصابیح السنه بغوی- ج ۴- ص ۱۸۳.

۲۹- اسباب النزول واحدی- ص ۲۳۹.

۳۰- تفسیر ابن کثیر- ج ۳- ص ۴۹۲.

و غیر از اینان، علمای بی شمار دیگری از اهل سنت هستند که ما از ذکر نامشان صرف نظر کرده و به همین بسنده می کنیم.

و اگر همه اینان اقرار و اعتراف می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مقصود از آیه را معرفی نموده است، پس دیگر چه ارزشی دارد اقوال دیگران، چه از صحابه باشند و چه از تابعین، یا مفسرینی که می خواهند معنایی غیر از آنچه خدا و رسولش تعیین کرده اند، تحمیل نمایند، فقط به خاطر معاویه و به طمع مال بی حسابش.

از آن گذشته، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بار دیگر نیز به آنان اشاره کرده و آنها را-بجز دیگران- اهل بیت خود، معرفی کرده است. هنگامی که این آیه نازل شد:

ص: ۱۴۴

«... فَفَعَلُ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (۱)- پس بگو بیایید فرزندانمان و فرزندانتان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را حاضر کنیم، سپس مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

حضرت رسول علی و فاطمه و حسن و حسین را دعوت کرد و فرمود: اینان فرزندان ما و خود ما و زنان ما هستند، پس شما هم خودتان را و فرزندانتان را و زنانتان را بیاورید.

و در روایت مسلم، فرمود: خداوندا!! اینان اهل من هستند. (۲)

تمام علمای اهل سنت و جماعت که قبلاً نامشان را بردم، همه اقرار دارند که این آیه درباره این پنج تن نازل شده است که درود خدا و سلامش بر آنان باد.

وانگهی همسران پیامبر- که خداوند از آنان راضی باشد- مقصود از این آیه کریمه را فهمیده بودند، لذا هیچ یک از آنان ادعا نکردند که جزء اهل بیت هستند و پیشاپیش آنان ام سلمه و عایشه قرار دارند که هر یک به نوبه خود روایت کرده اند که این آیه، ویژه رسول الله و علی و فاطمه و حسن و حسین است. و این اعتراف را هر یک از مسلم، ترمذی، حاکم، طبری، سیوطی، ذهبی، ابن اثیر و دیگران نیز کرده اند.

ص: ۱۴۵

۱- (۱) -سوره آل عمران- آیه ۶۱.

۲- (۲) -صحیح مسلم- ج ۷- ص ۱۲۱-باب فضائل علی بن ابی طالب، سنن ترمذی- ج ۵- ص ۲۲۵.

از آن گذشته، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خود این اشکال را رفع کرده است زیرا می دانسته که ممکن است مسلمانان قرآن را بخوانند و اهل بیت را برطبق آیات ما قبل و ما بعد این آیه حمل کنند، همان آیاتی که پر است از هشدار به بانوان پیامبر و لذا برای آموزش مردم، تا شش ماه، پس از نزول آیه، همواره از در خانه علی و فاطمه و حسنین، رد می شد و پیش از اقامه نماز، خطاب به آنان می فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً، قوموا الى الصَّلاة يرحمكم الله».

-همانا خدا می خواهد که رجز و پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک و طاهر قرار دهد، برخیزید به نماز، خدا شما را بیامرزد.

و این را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده اند از جمله:

۱-ترمذی در صحیحش-ج ۵-ص ۳۵۲.

۲-حاکم در مستدرکش-ج ۳-ص ۱۵۸.

۳-ذهبی در تلخیص مستدرک.

۴-احمد بن حنبل در مسندش-ج ۳-ص ۲۵۹.

۵-ابن اثیر در اسد الغابه اش-ج ۵-ص ۵۲۱.

۶-حسکانی در شواهد التنزیلش-ج ۲-ص ۱۱.

ص: ۱۴۶

۷- سیوطی در درّ المنثورش- ج ۵- ص ۱۹۹.

۸- طبری در تفسیرش- ج ۲۲- ص ۶.

۹- بلاذری در انساب الاشرافش- ج ۲- ص ۱۰۴.

۱۰- ابن کثیر در تفسیرش- ج ۳- ص ۴۹۲.

۱۱- هیثمی در مجمع الزوائدش- ج ۹- ص ۱۶۸.

و دیگران.

و اگر به اینها اضافه کنیم، ائمه اهل بیت و علمای شیعه که هیچ تردیدی ندارند در اختصاص آیه کریمه به محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، پس دیگر هیچ ارزشی نمی ماند برای مخالفینشان از دشمنان اهل بیت و پیروان معاویه و بنی امیه که می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند و خداوند مصمم است که نورش را تکمیل کند هرچه کافران را خوش نیاید.

و آنان که این آیه را به عکس تفسیر پیامبر، تفسیر به رأی می کنند ثابت کردند که از جیره خواران و مزدوران حکام اموی و عباسی- در گذشته- و از نواصب و دشمنان علی که به آن حضرت عداوت و کینه ای دیرینه دارند- هم اکنون- می باشند هرچند در پوشش علی و فقها پنهان شده اند.

از همه اینها که بگذریم، عقل نیز حکم می کند که زدودن رجس و تطهیر نمودن،

ص: ۱۴۷

شامل حال همسران پیامبر نمی شود، بگذارید توضیح بیشتر بدهیم:

۱- اگر به عنوان نمونه، عایشه را مورد بررسی قرار دهیم که ادعا می کند محبوبترین و مقربترین همسران پیامبر در پیشگاه آن حضرت است تا جائی که سایر همسران پیامبر بر او رشک برده و از پیامبر درخواست کردند که عدالت را در میان آنان و دختر ابو قحافه برقرار سازد-چنانکه قبلاً گذشت-ایشان نیز جرات نکرده و هیچ یک از یاران و دوستانش در گذشته و حال، جرات نکرده اند که ادعا کنند، عایشه-در روز نزول آیه-زیر عبای یمانی بود. پس چه عظیم است محمد صلی الله علیه و آله و سلم در رفتار و گفتارش و چه والا و حکیم است که اهل بیت خود را منحصر کرد به آنان که همراهش در زیر کسای یمانی بودند، و حتی ام المؤمنین-ام سلمه-همسر پیامبر خواست با آنان در زیر کسا وارد شود و از همسرش رسول خدا خواست اجازه اش دهد ولی حضرت او را رد کرد و به او فرمود:(در جای خود باش) خدا تو را خیر دهد.

۲-مفهوم کلی و جزئی آیه دلالت بر عصمت دارد. زیرا زدودن هر نوع رجس و پلیدی شامل تمام گناهان و معاصی خرد و کلانش می شود بویژه اگر تطهیر پروردگار عز و جل نیز به آن اضافه شود و اگر مسلمانان با آب و خاک، طهارت بدنی و ظاهری می گیرند، این طهارت از ظاهر بدن تجاوز نمی کند ولی خداوند اهل بیت را

ص: ۱۴۸

طهارتی روحی و روانی داده است و عقل و قلب و دلشان را پاک نموده است که هیچ جائی برای وسوسه های شیطانی و مکانی برای ارتکاب معاصی نباشد. و بدین سان قلوبشان را پاک و صاف و خالص و ناب نموده که در تمام حرکات و سکنت، فقط خدا را مدنظر داشته باشند و همه کردارها و رفتارها و گفتارهایشان خالصا لوجه الله باشد.

۳- و بدین سان این انسانهای پاک و والا نمونه و الگویی در زهد و تقوا و پارسائی و اخلاص و دانش و بردباری و دلیری و مروت و پاکدامنی و دوری از دنیا و قرب به خدای متعال برای بشریت بوده اند و تاریخ حتی یک گناه کوچک از آنان در طول زندگیشان ثبت نکرده است.

حال که چنین است باز گردیم به اولین نمونه از زنان پیامبر یعنی عایشه که (در نظر اهل سنت) به مقامی بالا- و ارجمند و شهرتی بی نظیر دست یافته که هیچ یک از بانوان پیامبر به آن درجه و مقام نرسیده است و حتی اگر همه فضائل آنها را همه یک جا جمع کنیم ده یک فضائل عایشه دختر ابو بکر نمی شود. این چیزی است که اهل سنت ادعا می کنند و معتقدند نصف دین را فقط از عایشه فرا گرفته اند.

و اگر در پی حقیقت بدون تعصب و بدون یک سونگری باشیم، آیا عقل حکم می کند که او از همه گناهان و معاصی مبرا است؟ یا اینکه خداوند پس از وفات

شوهرش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، این مصونیت را از او برداشته است؟ پس بگذارید باهم حقیقت را دریابیم.

عایشه در زمان حیات پیامبر

اگر زندگی عایشه را در زمان حیات همسرش صلی الله علیه و آله و سلم مورد بررسی قرار دهیم، گناهان زیادی به چشممان می خورد. او همراه با حفصه آن قدر علیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، توطئه نمود که پیامبر را-طبق آنچه در بخاری و مسلم آمده-و اداری به تحریم حلال الهی نمود، و علیه پیامبر نقشه ها می ریختند که در تمام صحاح و کتابهای تفسیر آمده است، و خداوند هر دو حادثه را در قرآن یاد آور شده است.

و همچنین آن قدر حسد و رشک بر قلبش و عقلش پرتو افکنده بود، که در حضور پیامبر رفتارهای بی ادبانه ای از او سر می زد و احترام پیامبر را نگه نمی داشت. یک روز پیامبر از خدیجه نام برد، به حضرت رو کرده، چنین گفت:

مرا به خدیجه چه کار؟! او پیرزنی فرتوت بود که خداوند برای تو زنی بهتر از او جایگزین نموده است. و پیامبر بقدری ناراحت و عصبانی شد که موهای سرش ایستاد. (۱)

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۴- ص ۲۳۱- باب تزویج النبی (صلی الله علیه و آله) خدیجه و صحیح مسلم- ج ۷-

باری دیگر، همسران پیامبر ظرفی از غذا برای حضرت فرستادند (و آن حضرت در منزل عایشه بود) که حضرت آن غذا را بسیار دوست می داشت، عایشه ظرف غذا را با غذا جلوی پیامبر شکست (و نگذاشت پیامبر از آن غذا بچشد). (۱)

روزی به پیامبر گفت: تو کسی هستی که ادعا می کنی، پیامبر خدائی؟! (۲)

یک بار در حضور پیامبر خشمگین شد و به حضرت گفت: عدالت کن! پدرش در آنجا حاضر بود، آن قدر او را زد که بدنش را به خون انداخت. (۳)

غیرتش نسبت به دیگران بقدری زیاد بود که وقتی اسماء دختر نعمان به همسری حضرت در آمد به او دروغی عجیب گفت. به او گفت:

پیامبر از زنی خوشش می آید که هر وقت بر او وارد شود، به پیامبر بگوید: به خدا پناه می برم از تو! و هدفش از این سخن، این بود که آن زن بیچاره بی گناه، طلاق داده شود، و همین طور هم شد، پیامبر به خاطر آن سخن، طلاقش داد. (۴)

و اسائه ادبش در حضور پیامبر به جائی رسید که پیامبر مشغول نماز خواندن بود

ص: ۱۵۱

۱- (۱) صحیح بخاری- ج ۶- ص ۱۵۷- باب الغیره.

۲- (۲) - احیاء علوم الدین غزالی- ج ۲- ص ۴۳- کتاب ادب النکاح.

۳- (۳) - کنز العمال- ج ۱۳- ص ۶۹۶، احیاء العلوم غزالی- ج ۲- ص ۴۳.

۴- (۴) - طبقات الکبری ابن سعد- ج ۸- ص ۱۴۵، الاصابه ابن حجر- ج ۴- ص ۲۳۳، تاریخ یعقوبی ج ۲- ص ۸۵.

و او روبرویش نشسته در جای سجود حضرت و پاهایش را گشوده بود که وقتی حضرت می خواست به سجده برود، به او اشاره می کرد، پاهایش را برمی داشت و تا پیامبر سر را برمی داشت به کار خود ادامه می داد و پاهایش را دراز می کرد. (۱)

روزی او و حفصه علیه پیامبر نقشه کشیدند، و بدین سان حضرت یک ماه کامل از تمام بانوانش دوری جست، و خود روی بوریا می خوابید. (۲)

و هنگامی که این آیه نازل شد:

«تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مِنْ ابْتِغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ» هر یک از زنان را اگر بخواهی نوبتش را مؤخر بداری و هر که را بخواهی بپذیری، و هم آنان را که از خود راندی، اگر بخواهی بازگردانی، بر تو هیچ باکی نیست؛ با کمال بی شرمی به پیامبر رو کرد چنین گفت:

پروردگارت را نمی بینم، جز اینکه هر چه بخواهی، فوراً طبق دلخواهت، به تو می دهد. (۳)

و هرگاه عایشه خشمگین می شد (و چه بسیار خشمگین می شد) اسم پیامبر را

ص: ۱۵۲

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۱۰۱- باب الصلاة علی الفراش.

۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۳- ص ۱۰۵- کتاب المظالم- باب الغرفه المشرفه.

۳- (۳) - صحیح بخاری- ج ۶- ص ۲۴ و ص ۱۲۸- باب هل للمرأة أن تهب نفسها لاحد، صحیح مسلم- باب جواز هبه المرأة نوبتها لضرتها- ج ۴- ص ۱۷۴.

بر زبان نمی آورد و اگر قسم می خورد می گفت: به خدای ابراهیم قسم. (۱)

و همانا عایشه بسیار پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را اذیت کرد و دل مبارکش را به درد آورد ولی پیامبر با آن اخلاق والا و صبر بسیار، تحمل می کرد و به او مهربانی می نمود و بسیار می گفت: «عایشه شیطان بر تو مستولی شده است» و تأسف می خورد که خداوند او و حفصه دختر عمر را تهدید کرده است. و چه بسا آیات قرآنی که درباره او نازل شد، از جمله سخن خدای متعال است که به او و حفصه خطاب می کند:

«إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» (۲) - اگر به سوی خدایتان باز گردید و توبه کنید (شاید خدا بپذیرد) چرا که قلوبتان سیاه شده و از حق منحرف گشته است. (۳)

و فرمود:

«إِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» (۴) - اگر هر دو باهم علیه پیامبر توطئه کنید (اثری نخواهد داشت) چرا که خدا یار و نگهبان او است و همچنین جبرئیل و مؤمنین درستکار و فرشتگان پس از خداوند

ص: ۱۵۳

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۶- ص ۱۵۸- باب غیره النساء و وجدهنّ.

۲- (۲) - سوره تحریم- آیه ۴.

۳- (۳) - صحیح بخاری- ج ۳- ص ۱۰۶- باب الغرفه و العلیه من کتاب المظالم.

۴- (۴) - سوره تحریم- آیه ۴.

و این تهدیدی است آشکار برای او و حفصه که غالباً گوش به حرفش می داد و به فرمانش عمل می کرد.

و خداوند به این دو زن فرموده است:

«عَسَىٰ رَبُّهُ إِنِ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنَّ مَسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ...» (۱) - امید هست که اگر پیامبر شما را طلاق داد، پروردگارش به جای شما، زنانی بهتر از شما به همسری او درآورد؛ زنانی مسلمان و مؤمن و...

و این آیات به گواهی عمر بن خطاب، درباره عایشه و حفصه نازل شده است، چنانکه در بخاری آمده. (۲) و این آیه به تنهایی کافی است که دلالت کند بر اینکه در میان مسلمانان، زنانی مؤمنه بهتر از عایشه وجود دارند.

و یک بار رسول خدا او را فرستاد که «شراف» خواهر دخیه کلبی را برای حضرتش، خواستگاری کند و از او خواست که آن را ببیند و نتیجه اش را به حضرت اطلاع دهد.

هنگامی که برگشت، غیرت زنانگی، وجودش را فراگرفته بود، پیامبر از او پرسید:

عایشه! چه دیدی؟ گفت: زنی بدریخت و بدقیافه را دیدم! حضرت فرمود: بدقیافه

ص: ۱۵۴

۱- (۱) -سوره تحریم-آیه ۵.

۲- (۲) -صحیح-بخاری ج ۶ ص ۶۹ و ص ۷۱-باب و اذا اسرّ النبی الی بعض ازواجه.

بود؟! تو خالی را دیدی که بدنت را لرزاند. عایشه گفت: ای رسول خدا! نمی شود از تو چیزی پنهان کرد.^(۱)

معمولاً- عایشه در توطئه هایش، حفصه دختر عمر را با خود همراه می کرد، و عجیب است که بین این دو، انسجام و هماهنگی عجیبی می بینیم، چنانکه بین پدرانشان نیز چنین هماهنگی و وحدتی حکمفرما بود، با این تفاوت که در میان این دو زن، عایشه همواره به خود جرأت می داد و توطئه ها را پی ریزی می کرد ولی پدرش ابو بکر در برابر عمر ناتوان بود و عمر خیلی جرأت داشت و همه برنامه ها را پی ریزی می نمود، تا جایی که حتی در زمان حکومت ابو بکر، او حاکم واقعی بود، چنانچه قبلاً یادآور شدیم.

برخی تاریخنگاران نگاشته اند که:

وقتی عایشه می خواست برای پیکار با امام علی (جنگ جمل) به سوی بصره خارج شود در پی همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد که او را همراهی کنند، ولی هیچ کدام قبول نکردند جز حفصه دختر عمر که آماده خروج شد ولی برادرش عبد الله بن عمر او را منع کرد و بازگرداند.^(۲)

و لذا خدای سبحان عایشه و حفصه را باهم مورد تهدید قرار می داد، چنانکه در

ص: ۱۵۵

۱- (۱) - طبقات ابن سعد- ج ۸- ص ۱۶۰، کنز العمال- ج ۱۲- ص ۴۱۸.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید- ج ۲- ص ۸۰.

آیات چهارم و پنجم سوره تحریم گذشت. و در همین سوره، خداوند مثل خطرناکی برای آنها زده است که به آنها و دیگر مسلمانانی که معتقدند ام المؤمنین بدون حساب و کتاب به بهشت می رود، چون همسر پیامبر است بفهماند که تنها همسر پیامبر بودن، هیچ سود و زبانی برای انسان ندارد و تنها چیزی که برای انسان سودمند یا زیانبار است، اعمال خود انسان است.

خداوند می فرماید:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ* وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ* وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَيْنَا نَسَبَهَا فَنفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتِبَ لَهَا وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ» (۱)

خداوند برای کفار، زن نوح و زن لوط را مثال آورد که در خدمت دو بنده شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و آن دو (پیامبر) نتوانستند زنان خود را از قهر و غضب خدا رهائی بخشند و به آنان گفته شد که باید همراه با دیگر دوزخیان وارد دوزخ گردید.

ص: ۱۵۶

و خداوند برای مؤمنان زن فرعون را مثال آورد که به خدای خود عرض کرد:

پروردگارا، برای من خانه ای نزد خودت در بهشت بساز و مرا از شر فرعون و اعمالش و قوم ستمگر نجات بخش. و همچنین مریم دختر عمران را به یاد آور که رحمش را پاکیزه داشتیم، سپس در آن از روح قدسی خود دمیدیم و همانا مریم کلمات و کتابهای پروردگارش را پذیرفت و از بندگان با اخلاص و مطیع خداوند بود.

و از این آیه، برای همه مردم معلوم می شود که همسری و رفاقت و همنشینی، هرچند دارای فضائل زیادی است، ولی از عذاب خدا نمی رهاوند جز اینکه همراه با اعمال شایسته و نیک باشد و گرنه عذاب دو برابر خواهد بود، چرا که عدالت خدای سبحان چنین اقتضا می کند که آن آدمی را که از وحی بدور است عذاب نکند مانند کسی که نزدیک وحی است و قرآن در خانه اش نازل شده است و انسانی که حق را شناخت و با آن مخالفت ورزید بسیار بدتر است از جاهلی که حق را اصلاً نشناخته است.

اکنون ای خواننده عزیز، برخی از روایتهای عایشه را با کمی تفصیل، می آوریم که این زن را بهتر بشناسی و بدانی که او بزرگترین نقش را در دور کردن علی از خلافت و ستیزه کردن با او با تمام مکر و قدرت و فریب، داشته است، و همچنین بدانی که آیه تطهیر، مانند دوری آسمان از زمین با او فاصله دارد و بیشتر اهل سنت،

ص: ۱۵۷

متاسفانه قربانی دروغ و تزویر شده اند و بی آنکه بدانند، از بنی امیه، پیروی می کنند.

ص: ۱۵۸

هان! باهم بشنویم که چگونه عایشه از خود روایت می کند و گواهی می دهد که غیرت زنانگی، او را از حال خویش بیرون می آورد تا آنجا که در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، کارهایی بی ادبانه و رفتاری غیر اخلاقی انجام می داد.

وی گوید:

«صفیه، همسر پیامبر غذایی برای پیامبر فرستاد، درحالی که آن وقت پیامبر نزد من بود. وقتی کنیزک از طرف صفیه آمد و غذا را آورد، تا او را دیدم، لرزه ای بر اندامم افتاد که حواسم را از دست دادم، پس آن ظرف را شکستم و بیرون انداختم. پیامبر به من نگریست، و من خشم و غضب را در نگاهش دریافتم. فوراً گفتم: پناه می برم به رسول خدا که امروز مرا نفرین کند. فرمود: پس باید جبران کنی! گفتم: یا رسول الله! کفاره اش چیست؟ فرمود: غذایی مانند غذایش و ظرفی مانند ظرفش»^(۱)

ص: ۱۵۹

۱- (۱) - مسند امام احمد بن حنبل - ج ۶ - ص ۲۷۷، مجمع الزوائد - ج ۴ - ص ۳۲۱.

و باری دیگر درباره خویش چنین می گوید:

«به پیامبر عرض کردم: بس است، این قدر از صفیه کذا و کذا (ناسزا گفتم) تعریف مکن!! پیامبر به من فرمود: سخنی گفتمی که آب دریا آن را نمی شوید». (۱)

سبحان الله! چرا ام المؤمنین از اخلاق اسلامی فاصله می گیرد و چرا کمترین حقوقی را که اسلام بر او فرض کرده و غیبت و نمایی را تحریم نموده است نادیده می گیرد؟ قطعاً سخنش درباره صفیه بقدری زننده بود و سخن بدی بوده است که پیامبر را آن چنان به خشم آورده که بفرماید اگر با آب دریا آن را بشوئی پاک نمی شود.

من معتقدم که آن قدر عبارت عایشه بد بوده است که راویان حدیث-طبق معمول-عبارتش را با واژه «کذا و کذا» جایگزین کرده اند.

این هم بار دیگر است که عایشه از غیرت زنانگی خود و حسدش نسبت به بانوان پیامبر، زبان می گشاید و می گوید:

«بر هیچ زنی به اندازه ماریه رشک نبردم زیرا زنی زیبا و صاحب کمال بود و پیامبر از او خوشش می آمد و نخستین بار، پیامبر او را در منزل حارثه بن نعمان، جای داد که ما خیلی ناراحت شدیم و من وحشت کردم. پس پیامبر او را به جای بالاتری برد و همواره در آنجا به دیدارش می رفت که این بر ما بسیار سنگین آمده بود، از آن بدتر اینکه،

ص: ۱۶۰

خداوند به او فرزندی داد و ما را محروم ساخت»(۱)

و همچنین غیرت عایشه از هویش برتر رفته و کودک شیرخواره بی گناه را نیز دربر گرفت. گوید:

«هنگامی که ابراهیم به دنیا آمد، پیامبر او را نزد من آورد و فرمود: بین چقدر بچه ام به من شباهت دارد. گفتم: من هیچ شباهتی در او نمی بینم!! فرمود: نمی بینی که سفید رنگ و پرگوشت است؟ گفتم: هر کودکی که شیر فراوان گوسفند بخورد، سفید و چاق می شود!!»(۲)

و این غیرتش از تمام حد و مرزها فراتر رفت که در هیچ عبارتی نمی گنجد چرا که شک و وسوسه اش به شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز رسید تا آنجا که هرگاه پیامبر شب را نزد او بسر می برد، خود را به خواب می زد ولی همسرش را با دقت می پائید و در تاریکی تعقیبش می کرد. این داستان را از زبان خودش بشنوید که می گوید:

«یکی از شبها که پیامبر در منزل من بود، قبا و کفشش را بیرون آورد و در کنار پایش گذاشت و رواندازش را بر رختخواب انداخت و خوابید. مقداری که گذشت، پنداشت

ص: ۱۶۱

۱- (۱) طبقات الکبری ابن سعد-ج ۸-ص ۲۱۲، انساب الاشراف-ج ۱-ص ۴۴۹، الاصابه فی معرفه الصحابه عسقلانی (در شرح حال ماریه القبطیه)-ج ۴-ص ۴۰۵.

۲- (۲) طبقات الکبری ابن سعد-ج ۱-ص ۳۷ (شرح حال ابراهیم فرزند پیامبر) و همچنین در انساب الاشراف-ج ۱-ص ۴۵۰.

که من به خواب رفته ام. لباسش را آهسته برداشتم و نعلینش را نیز برداشتم و پوشیدم و در را گشودم و از خانه بیرون رفتم و در را خیلی آهسته بست. من فوراً پیراهنم را پوشیدم و حجابم را بر سر گذاشتم و به دنبال او روانه شدم. او به سوی بقیع رفت و در آنجا مدتی طولانی گذراند سپس سه بار دستهایش را بلند کرد، و راهش را به سوی دیگر گرفت و به سرعت رفت من هم به سرعت دنبالش رفتم، دویدم من هم دویدم، سپس حرکت را به سوی خانه آغاز کرد و من زودتر از او رسیدم و فوراً خودم را به رختخواب انداختم.

حضرت وارد شد و فرمود: عایشه! تو را چه شده است؟ نفس می زنی و مشکوک به نظر می رسی؟ عایشه گوید: عرض کردم: چیزی نیست! فرمود: یا به من اطلاع می دهی و یا خدایم مرا خبر می دهد. عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم به قربانت! سپس ماجرا را به او گفتم. فرمود: پس آن سیاهی که جلوی خود دیدم، تو بودی؟ عرض کردم:

آری! با دست خود چنان به سینه ام کوبیدم که سینه ام درد گرفت، سپس فرمود: آیا پنداشتی خدا و رسولش بر تو سخت می گیرند و به تو ظلم می کنند؟» (۱)

یک بار دیگر می گوید:

«رسول خدا را نیافتم پس پنداشتم نزد یکی از کنیزانش رفته است. در جستجویش

ص: ۱۶۲

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۶۴ - باب ما یقال عند دخول القبر، مسند احمد بن حنبل - ج ۶ - ص ۲۲۱.

شناختم، او را در حال سجده یافتم که می فرمود: «پروردگارا مرا ببخش و بیامرز». (۱)

و همچنین می گوید:

«شبى رسول خدا از نزد من بیرون رفت. نسبت به او مشکوک شده و غیرتم به جوش آمد. رسول خدا بازگشت دید من در چه وضعیتی هستم. فرمود: تو را چه شده است عایشه؟ باز هم غیرتی شدی؟ گفتم: چگونه شخصی مانند من، نسبت به شخصی مانند شما، غیرت نداشته باشد؟! فرمود: آیا شیطان تو را اغوا کرده؟». (۲)

و این روایت به روشنی دلالت دارد بر اینکه هرگاه غیرتش به جوش می آید، از وضعیت خودش بیرون می رود و کارهای عجیب و غریبی مانند شکستن ظرف ها یا دریدن لباس ها انجام می دهد و لذا می گوید: وقتی پیامبر آمد و دید که چه کاری دارم انجام می دهم، فرمود: شیطان تو را فریب داده است. و تردیدی نیست که شیطان عایشه بسیار او را دربر می گرفت و در پوستش نفوذ می کرد زیرا از راه غیرت زنانگی به قلبش راه یافته بود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که:

«غیرت برای مردان ایمان است و برای زنان، کفر» زیرا مرد باید نسبت به همسرش غیرت داشته باشد چرا که شرعا روا نیست کسی جز او، به همسرش راه یابد ولی زن حق ندارد نسبت به شوهرش غیرت داشته باشد زیرا خدای سبحان به او اجازه

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - مسند امام احمد بن حنبل - ج ۶ - ص ۱۴۷.

۲- (۲) - مسند امام احمد بن حنبل - ج ۶ - ص ۱۱۵، صحیح مسلم - ج ۴ - ص ۲۱۶۸.

ازدواج با بیش از یک زن داده است و بی گمان زن درستکار با ایمانی که در برابر احکام خدا خاضع است، با روانی آرام، هوویش را پذیرا می شود بویژه اگر شوهرش مردی خداترس و عادل و باایمان باشد، چه رسد به سرور بشریت و الگوی کمال و عدالت و خلق و خوی والا و عظیم؟ از آن گذشته ما تناقض روشنی می بینیم در خصوص محبت پیامبر، همسرش عایشه را و آنچه اهل سنت ادعا می کنند که او محبوبترین و گرامی ترین زنان پیامبر، نزد آن حضرت بود تا آنجا که روایت می کنند برخی از همسران پیامبر، نوبت خود را به عایشه می بخشیدند چرا که شدت محبت پیامبر را نسبت به وی می دانستند، اگر این درست باشد، پس چه تفسیری برای غیرت فزون از حد عایشه داریم؟ درحالی که باید عکس آن صحیح باشد یعنی می بایست سایر همسران پیامبر غیرت داشته باشند و بر عایشه رشک برند زیرا او محبوبترین و عزیزترین آنها است، چنانکه روایت می کنند و ادعا می نمایند. و اگر واقعا او دوست داشتنی بود و پیامبر او را بر دیگران ترجیح می داد پس چه جایی برای غیرت وجود دارد؟

و تاریخ جز احادیث او را روایت نکرده و کتابهای سیره پر است از ستایشش و اینکه او محبوبه رسول خدا بود و پیامبر طاقت فراقش را نداشت!!!

من بر این باورم که تمام این روایتها ساخته و پرداخته امویان است که عایشه را بسیار دوست داشتند و او را بر دیگران ترجیح دادند زیرا نگهبان منافعشان بود و

آنچه را دوست می داشتند، روایت می نمود و با دشمنشان علی بن ابی طالب، نبرد و پیکار کرده بود.

و بر این باورم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آن همه رفتار بد که از او سر می زد او را اصلاً دوست نداشت- چنانکه قبلاً یادآور شدیم- و چگونه رسول خدا دوست داشته باشد کسی را که دروغ بگوید، غیبت بکند، سخن چینی بنماید و درباره خدا و رسولش، ظن سوء و گمان بد داشته باشد و خیال کند که خدا و رسولش به او ظلم می کنند؟! چگونه رسول خدا دوست داشته باشد کسی را که بر او تجسس کند و بدون اجازه اش از منزلش بیرون رود؟ چگونه رسول خدا دوست داشته باشد کسی را که در حضورش، همسرانش را ناسزا و فحش بگوید هرچند از دنیا رفته باشند؟ چگونه رسول خدا دوست داشته باشید کسی را که فرزندش ابراهیم را دشمن بدارد و مادرش ماریه را تهمت بزند؟^(۱)

چگونه رسول خدا دوست بدارد کسی را که گاهی با دروغ و گاهی با برانگیختن کینه های گذشته بین او و همسرانش دخالت ناروا بکند و سبب طلاقشان گردد؟

چگونه رسول خدا دوست بدارد کسی را که دخترش زهرا را دشمن بدارد و برادرش و پسر عمویش علی بن ابی طالب را دشمن بدارد تا جائی که توان شنیدن

ص: ۱۶۵

۱- (۱) - در این باره به کتاب «حدیث الافک» نوشته علامه جعفر مرتضی عاملی مراجعه شود- ص ۲۳۹.

و همه اینها در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رخ دهد و اما پس از وفاتش، هرچه بگوئی کم گفته ای.

بی گمان تمام این افعال مورد خشم خدا و رسولش است و هرگز مرتکب چنین افعالی را دوست نخواهد داشت زیرا خدا حق است و رسولش هم نمایشگر حق می باشد، پس نمی تواند کسی را که بر باطل است، دوست داشته باشد.

و در آینده ای نزدیک خواهید فهمید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها او را دوست نداشت بلکه امت را از فتنه اش برحذر داشت. (۲)

از بعضی دانشمندان پرسیدم که علت علاقه فوق العاده پیامبر به عایشه-سوی دیگران-چیست؟ پاسخهای بی ربطی دادند. یکی از آنها گفت: زیرا زیبا و جوان بود و او تنها دختر باکره ای بود که قبل از پیامبر، کسی با او ازدواج نکرده بود! دیگری گفت: او دختر ابو بکر صدیق، یار غار است. سومی گفت: او نیمی از دین را از رسول خدا دریافت کرده بود، پس او دانشمند و فقیه بود! چهارمی گفت: زیرا جبرئیل به صورت او بر پیامبر وارد شده بود!!! و هرگز بر پیامبر وحی نمی آورد جز

ص: ۱۶۶

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۳- ص ۱۳۵- باب هبه الرجل لامرأته من کتاب الهبه و فضلها، صحیح مسلم- ج ۱- ص ۳۱۲، طبقات ابن سعد- ج ۲- ص ۲۳۱.
- ۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۴- ص ۴۶- کتاب الجهاد و السیر.

تو خود می بینی-ای خواننده عزیز- که این ادعاها مبتنی بر هیچ دلیل و برهانی نیست و عقل آن را اصلاً نمی پذیرد و ما با استدلال همه اینها را رد خواهیم کرد. اگر واقعاً رسول خدا به خاطر زیبایی یا بکارت، او را دوست می داشت، چه چیز پیامبر را از ازدواج با دختران زیبای باکره ای که ضرب المثل در زیبایی و جمال بودند، منع می کرد، درحالی که همه تحت فرمان او بودند، و مورخین علت رشک عایشه را بر زینب دختر جحش و صفیه دختر حیی و ماریه قبطیه، در این می دانند که آنها از عایشه زیباتر بودند.

ابن سعد در طبقاتش و ابن کثیر در تاریخش روایت کرده اند که:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با ملیکه دختر کعب که معروف به زیبایی فزون از حد بود، ازدواج کرد. عایشه بر آن زن وارد شد و به او گفت: آیا خجالت نمی کشی با قاتل پدرت ازدواج کنی؟! او هم از رسول خدا اظهار تنفر کرد، پس رسول خدا او را طلاق داد. قومش نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و عرضه داشتند: ای رسول خدا! او کوچک است و نظرش اعتبار ندارد و فریب خورده است، پس او را بازگردان. ولی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نپذیرفت. و همانا پدرش در روز فتح مکه توسط خالد بن ولید کشته شده بود. (۱)

این روایت دلالت روشن دارد بر اینکه اگر غرض رسول خدا صلی الله علیه و آله و

ص: ۱۶۷

سَلَم جوانی و جمال بود هرگز ملیکه دختر کعب را طلاق نمی داد، درحالی که بسیار جوان و زیبا بود. و همچنین این روایت به ما می فهماند که عایشه چه روشهایی برای فریب دادن زنان بی گناه مؤمن داشته است تا آنان را از ازدواج با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منع کند.

و در گذشته نیز بیان شد که سبب طلاق اسماء دختر نعمان شد زیرا از زیباییش به تنگ آمده بود و به او گفت: پیامبر از زنی خوشش می آید که هر وقت بر او وارد شود، به او بگوید: من به خدا پناه می برم از تو!! و این هم ملیکه بیچاره بود که حساسیت کشته شدن پدرش را در او زنده کرد و به او فهماند که رسول خدا قاتلش بوده است. و وقتی به آن بیچاره گفت: آیا خجالت نمی کشی با قاتل پدرت ازدواج می کنی؟ آن بیچاره در پاسخ از رسول خدا اظهار انزجار و تنفر کرد! و چه می توانست غیر از آن بگوید درحالی که هنوز آثار جاهلیت کم و بیش پابرجا بود که از قاتلین پدرانشان انتقام می گرفتند، و کسی را که انتقام نمی گرفت کوچک می شمردند؟

حال سؤالی پیش می آید که، خود را برای طرح این سؤال ذیحق می بینیم: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سَلَم این دو زن بی گناه را که قربانی فریب و مکر عایشه شدند، طلاق می دهد؟

قبل از هر چیز باید توجه داشته باشیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سَلَم

معصوم است و به احدی ظلم نمی کند و جز حق، کاری را انجام نمی دهد؛ پس لا بد در طلاق دادن اینان حکمتی نهفته است که خدا و رسولش به آن آگاهند، همچنان که طلاق ندادن عایشه نیز علی رغم آن رفتارهای نابجا، دارای حکمتی است. شاید بر بعضی از این رازها در بحثهای آینده آگاه شویم.

اما در مورد نخستین زن که اسماء دختر نعمان است، بقدری ساده لوح بود که مکر عایشه در او مؤثر افتاد و با اولین برخورد رسول خدا «صلی الله علیه و آله» به حضرت گفت: «به خدا پناه می برم از تو!!» و هرچند زیبایی زیادی هم داشت ولی رسول خدا به خاطر سادگی و جهالتش او را رد کرد.

ابن عباس گوید: «رسول خدا با اسماء دختر نعمان ازدواج کرد. و همانا اسماء زیباترین زن اهل زمانش بود» پس شاید حضرت می خواست به ما بفهماند که خردمندی و فهم بالاتر از جمال و زیبایی است. ای بسا زن زیبایی که نادانی و ساده لوحیش او را به فساد کشانده باشد.

و اما در مورد زن دوم، ملیکه دختر کعب که عایشه او را سرزنش کرد به اینکه با قاتل پدرش می خواهد ازدواج کند، پیامبر نمی خواست این بیچاره- که بنا به گواهی فامیلش زنی کم سن و نادان است- با وحشت و کابوس زندگی کند که شاید مصیبتهای بزرگتری برای او رخ دهد گو اینکه عایشه نیز هرگز او را نمی گذاشت که با آرامش و راحتی با پیامبر ادامه حیات بدهد. و بی گمان علت‌های دیگری هم هست

که رسول خدا به آن آگاه است و ما آن را درک نمی کنیم.

مهم این است که بدانیم هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پی شهوترانی و بهره گیری جنسی نبود و در پی زنان زیبا و خوشگل نمی رفت، چنانکه برخی جاهلان و برخی مستشرقین می اندیشند و می گویند که غرض پیامبر زنان زیبا بوده است!!

و دیدیم که چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این دو زن را علی رغم زیبایی و جوانی طلاق می دهد، که بگفته مورخین زیباترین زنان زمان خود بودند، پس این ادعا که پیامبر، عایشه را به خاطر جوانی و زیبایی دوست می داشته، مردود و غیر قابل قبول است.

و اما این ادعا که علت دوستی پیامبر به خاطر این است که او دختر ابو بکر است، این سخن نیز نادرست است ولی می توانیم بگوئیم که: به خاطر ابو بکر با او ازدواج کرد، زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از قبیله های گوناگونی زن اختیار کرد که در حقیقت این ازدواج ها، ازدواجهای سیاسی و به خاطر ایجاد الفت و محبت، بجای کینه و اختلاف، در میان قبائل صورت گرفت، مثلاً- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با حبیبه خواهر معاویه ازدواج کرد، با اینکه او دختر ابو سفیان، نخستین دشمن رسول خدا بود ولی پیامبر، کینه ای به دل نداشت و رحمت برای تمام جهانیان بود، و اصلاً عاطفه و محبتش، از قبائل عربی فراتر رفته، به یهود و

ص: ۱۷۰

نصاری و قبطیان، نیز رسید تا اهل ادیان را با یکدیگر نزدیک کند.

بویژه اینکه در کتابهای سیره می خوانیم که خود ابو بکر، از پیامبر خواست تا دخترش عایشه را به همسری بپذیرد، چنانکه عمر نیز از پیامبر درخواست کرد که با دخترش حفصه ازدواج نماید، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پذیرفت زیرا قلبش تمام اهل زمین را دربر می گیرد.

خداوند می فرماید:

«وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (۱).

و اگر تندخو و سنگدل بودی، مردم از گرد تو پراکنده می شدند.

و اگر بازگردیم به روایت عایشه که در آن می گوید:

«رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگامی که پنداشت، من به خواب رفته ام، لباسش را آهسته پوشید و در را باز کرد و بیرون رفت» به دروغ بودن این ادعا که پیامبر بر فراقش صبر نمی کرد، پی می بریم. (۲)

و این نتیجه گیری چیزی نیست که تنها من به آن رسیده ام بلکه ادله ای در صحاح اهل سنت نیز در این مورد وجود دارد. مسلم در صحیحش و دیگران در صحاح های دیگر اهل سنت روایت کرده اند که عمر بن خطاب گفت:

ص: ۱۷۱

۱- (۱) -سوره آل عمران- آیه ۱۵۹.

۲- (۲) -صحیح مسلم- ج ۳- ص ۶۴ و مسند امام احمد- ج ۶- ص ۲۲۱.

«وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از زنانش دوری جسته بود، من وارد مسجد شدم دیدم مردم با سنگریزه بازی می کنند و می گویند: رسول خدا زنانش را طلاق داده است و این قبل از آمدن حکم حجاب بود. عمر گوید: من به آنان گفتم: امروز از جریان باخبر خواهم شد. پس بر عایشه وارد شدم و گفتم: ای دختر ابو بکر! آیا کار تو به جایی رسیده است که رسول خدا را اذیت کنی؟ عایشه گفت: مرا با تو چه کار ای فرزند خطاب، تو مواظب دختر خودت باش! پس من بر حفصه وارد شدم و به او گفتم، ای حفصه! آیا کار تو به جایی رسیده است که رسول خدا را مورد اذیت و آزار قرار دهی؟ به خدا قسم تو به خوبی می فهمی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تو را دوست ندارد و اگر به خاطر من نبود، قطعاً پیامبر تو را طلاق می داد. پس او بسیار گریست». (۱)

این روایت کاملاً روشن و واضح است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست که غرض پیامبر از ازدواج با حفصه دختر عمر، هرگز از روی محبت و دوستی نبوده است و فقط به خاطر مصلحت سیاسی بوده که شرایط زمان اقتضا می کرده است.

و آنچه بر یقین ما در این باره می افزاید این است که عمر به خداوند سوگند می خورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حفصه را دوست نمی دارد و باز هم عمر تاکید می کند و اطمینانی دیگر بر اطمینانمان می افزاید که دخترش حفصه نیز از

ص: ۱۷۲

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۴ - ص ۱۸۸ - باب الایلاء و اعتزال النساء و تخیرهنّ و قوله تعالی: «وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ».

این حقیقت تلخ، کاملاً آگاه است، چرا که به او می گوید:

«به خدا قسم خود می دانی که رسول خدا هرگز تو را دوست نمی دارد».

دیگر هیچ تردیدی باقی نمی ماند که غرض از این ازدواج، یک مصلحت سیاسی است زیرا به او می گوید:

«و اگر به خاطر من نبود، حتما پیامبر تو را طلاق می داد».

و این روایت همچنین هدف پیامبر را از ازدواج با عایشه نیز روشن می سازد و معلوم می شود که آن همه صبر و تحمل حضرت فقط به خاطر ابو بکر بوده است و گرنه حفصه سزاوارتر است به محبت و احترام پیامبر، زیرا صد یک رفتارهای زشت عایشه را نسبت به پیامبر نداشته و چندان او را اذیت نکرده است.

و اگر در حقیقت قضیه جستجو کنیم و به روایتهای دروغینی که بنی امیه در فضیلت عایشه وضع کردند، اعتنائی نکنیم، درمی یابیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار می شد که از دست عایشه آزار می دید و غالباً بر او خشم می کرد. و هم اینک، روایتی را نقل می کنیم که بخاری و بسیاری از محدثین اهل سنت آن را نقل کرده اند که دلالت دارد بر مقدار تنفر و انزجاری که خود عایشه از رسول خدا احساس می کرد.

بخاری در صحیحش در باب قول بیمار: من درد دارم یا سرم درد می کند، آورده است که:

«قاسم بن محمد گوید: عایشه گفت: وای، سرم درد می کند! پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر آن روز بیاید که من هم زنده باشم (و تو بخواهی بمیری) پس برای تو استغفار می کردم و برایت دعا می کردم. عایشه گفت: وا مصیبت! من به خدا قسم می دانم که تو منتظر مرگ من هستی و مردنم را دوست می داری، و اگر آن روز بیاید حتما ساعتهای آخر آن روز با برخی از همسرانت هم بستر می شوی».^(۱)

آیا این روایت دلالت بر محبت پیامبر نسبت به عایشه دارد؟!!

سرانجام چنین نتیجه می گیریم که بنی امیه و پیشاپیش آنان معاویه بن ابو سفیان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بسیار دشمن می داشتند و لذا از روزی که خلافت به آنان رسید تلاش کردند که تمام حقایق را وارونه جلوه دهند و لذا افرادی را به اوج عظمت و بزرگی رساندند درحالی که در زمان پیامبر افرادی معمولی بودند و هیچ ارزشی نداشتند و برخی را کوچک و حقیر جلوه دادند درحالی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در اوج عزت و کرامت و شرافت بودند.

من بر این باورم که مقیاس بنی امیه در بزرگ یا کوچک شمردن افراد، تنها و تنها دشمنی شدید و کینه فزون از حدشان نسبت به محمد و اهل بیتش، علی و فاطمه و حسن و حسین، بود؛ پس هر کس واقعا دشمن رسول خدا و دشمن اهل بیت- که خداوند از هر رجس و پلیدی آنان را پاک و مطهر کرده- بود، مقامش را بالا بردند و

ص: ۱۷۴

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۸- کتاب المرضی و الطب، سنن بیهقی- ج ۳- ص ۲۷۱.

روایت‌هایی در فضیلتش ساختند و به خود نزدیکش کردند و منصب‌های مهم به او سپردند و کمک‌های فراوان کردند و در نتیجه مورد احترام و تقدیر مردم قرار گرفت.

و هر کس که رسول خدا را از دل و جان دوست می‌داشت و از او دفاع می‌کرد، او را کوچک شمردند و عیب‌های زیادی برایش تراشیدند و روایت‌هایی در مذمت و نکوهشش، جعل کردند. و بدین سان عمر بن خطاب که همواره اوامر پیامبر را نافرمانی می‌کرد و در آخرین ساعات زندگیش او را متهم به هذیان گوئی نمود، در دوران حکومت امویان، بالاترین مقام را نزد مسلمانان پیدا کرد ولی علی بن ابی‌طالب که منزلتش به آن حضرت، مانند منزلت هارون به موسی بود و خدا و رسولش را واقعا دوست می‌داشت و خدا و رسولش هم او را دوست می‌داشتند و ولی هر مؤمنی شده بود، هشتاد سال بر روی منابر مسلمین، مورد سب و لعن قرار گرفت؟

و بر همین منوال بود که عایشه؛ همان کسی که دل رسول خدا را پر از خون کرده بود و همواره اوامرش را نافرمانی می‌کرد، چنانکه اوامر پروردگارش را نیز نافرمانی می‌نمود، و با وصی و جانشین رسول خدا به جنگ و پیکار برخاسته بود و عامل بزرگترین فتنه‌ای بود که مسلمانان از آن یاد می‌کنند و هزاران مسلمان در آن آشوب و بلوا کشته شده بودند، این زن، مشهورترین زنان اسلام می‌شود و احکام را

از او فرامی گیرند، و اما فاطمه زهرا، سرور زنان جهان که پروردگار از خشمش به خشم می آید و از خشنودیش، خشنود می گردد، آن چنان به فراموشی سپرده می شود که شبانه به خاک سپرده می شود، پس از آنکه او را به سوزاندن خانه تهدید می کنند و آن چنان در خانه را به پهلویش فشار می دهند که سقط جنین می کند و هیچ یک از اهل سنت نمی دانند که او حتی یک روایت را از پدرش نقل کرده باشد!!!

آری! این چنین است که یزید بن معاویه و زیاد بن ابیه و ابن مرجانه و ابن مروان و حجاج و عمرو بن عاص و دیگر تبهکاران و فاسقان و ملعونان به نص کتاب خدا و بر زبان رسول خدا، فرمانروایان مؤمنین و والیان امورشان می گردند؛ از آن سوی حسن و حسین دو سروران جوانان اهل بهشت و دو گل خوشبوی پیامبر و امامان امت، آواره شده، زندانی گشته و سرانجام یا مسموم و یا با شمشیر کینه کشته می شوند.

و بدین سان ابو سفیان منافق که هیچ جنگی علیه پیامبر برپا نمی شد جز اینکه رهبریش را او به عهده داشت، مورد ستایش و احترام قرار می گیرد و اما ابو طالب، پشتیبان پیامبر و مدافعش با دل و جان و هرچه در توان داشت و کسی که زندگی خود را با دشمنی قومش و عشیره اش، به خاطر دعوت فرزند برادرش، سپری کرد تا اینکه سه سال تمام در حصر، با پیامبر در شعب مکه گذراند و برای مصلحت اسلام، ایمان خود را کتمان می کرد- زیرا می خواست برخی از پلها را با قریش باز نگه دارد

که بیش از آن، رسول خدا را مورد آزار قرار ندهند-مانند مؤمن آل فرعون که ایمانش را کتمان می کرد، جزایش-طبق گفته اینان-پیمی از آتش باشد که پایش را در آن قرار می دهند تا مغزش آتش بگیرد!!!

و از آن سوی، معاویه بن ابو سفیان، لعین فرزند لعین و طلیق فرزند طلیق و کسی که احکام خدا و رسولش را به بازیچه می گرفت و هیچ ارزشی برای آنها قائل نبود، و صالحان و بی گناهان را به خاطر رسیدن به اهداف پلیدش قتل عام می کرد و رسول خدا را در جلوی روی مسلمانان، فحش و ناسزا می داد، کاتب وحی خوانده شود و درباره اش گفته شود که خداوند بر وحی خویش سه امین داشت: محمد و جبرئیل و معاویه!! و به عنوان مرد حکمت و تدبیر و سیاست معرفی گردد.

اما ابو ذر غفاری، آن کسی که زمین دربر نگرفته و آسمان سایه نیافکنده بر کسی راستگوتر از او،^(۱) به عنوان فتنه گر، مورد ضرب و جرح قرار بگیرد و به ریزه تبعید شود و بر همین منوال، سلمان و مقداد و عمار و حذیفه و دیگر مخلصین از اصحاب که طرفداری و تبعیت از علی کردند، جز آوارگی و شکنجه و قتل چیزی عایدشان نگردد.

و این چنین بود که پیروان مکتب خلفا و پیروان معاویه و اصحاب مذهبی که رژیم ظالم آنان را به وجود آورد، آنها اهل سنت و جماعت شوند و آنها نمایندگان

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - ترمذی- ج ۵- ص ۶۶۹، مسند احمد- ج ۲- ص ۱۶۳.

اسلام کردند و هر که با آنان مخالفت ورزد، هر چند از ائمه طاهرين از اهل بيت، پیروی کند، کافر و بی دین باشد.

آری! در این شرایط است که پیروان مکتب اهل بیت که در شهر علم و اولین مسلمان را پیروی کردند؛ همو که حق همواره با او می گشت، و آنان که از ائمه معصومین تبعیت نمودند؛ اهل بدعت و گمراهی شمرده شوند و هر که با آنان مخالفت کند یا ستیز نماید، مسلمان به حساب آید. «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

و چه خوش می فرماید، خدای عزیز:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ، قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ* أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ* وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ». (۱)

و اگر به آنان گفته شود که در زمین فساد نکنید، گویند: همانا ما اصلاح کننده ایم. آگاه باشید که اینان خود مفسدند ولی شعور ندارند. و اگر به آنان گفته شود که مانند مردم، شما هم ایمان بیاورید، گویند: ما مثل سفیهان و جاهلان ایمان بیاوریم! هان! اینان خود سفیه و نادان هستند ولی نمی دانند.

و اگر باز گردیم به موضوع دوستی رسول خدا نسبت به عایشه که اهل سنت

ص: ۱۷۸

می گویند عایشه نیمی از دینش را از او اخذ کرده و همواره پیامبر می گفته است که:

نیمی از دیتان را از این «حمیرا» فراگیرید!! این حدیث قطعاً باطل است و هیچ اساسی ندارد و اصلاً سازشی ندارد با آن همه احکام خنده خیز گریه آور که واقعا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از گفتن آنها منزّه است. برای نمونه کافی است به روایت شیر دادن زن نامحرم به مردان را اشاره کنیم که مسلم در صحیحش آورده و مالک در مؤطأش نقل کرده (۱) و در این مورد به حدّ کافی در کتابمان «همراه با راستگویان» بحث کردیم، هر که می خواهد از حقیقت قضیه مطلع گردد، به آنجا مراجعه کند.

و در این روایت ننگین، همین کافی است که تمام زنان پیامبر، عمل کردن به آن را ردّ کردند و آن را انکار نمودند، گذشته از اینکه راوی این روایت دروغین، یک سال تمام جرأت نداشت آن را بر زبان آورد، زیرا بسیار زننده و زشت بود.

و اگر باز گردیم به صحیح بخاری، در باب کسی که نماز را قصر می خواند هنگامی که از وطنش دور می شود، می بینیم که زهری از عروه و عروه از عایشه نقل می کند که گفت: نخستین باری که نماز واجب شد، فقط دو رکعت بود، پس به عنوان نماز مسافر حساب شد و اما نماز کسی که در وطنش است، تمام می باشد. زهری گوید: از عروه پرسیدم: پس چرا عایشه نمازش را تمام می خواند؟ گفت: عایشه مانند عثمان

ص: ۱۷۹

اجتهاد کرد. مسلم نیز در صحیحش در باب نماز مسافری، روشن تر از بخاری، همین روایت را نقل کرده است.^(۱)

این تناقضی است روشن. عایشه همان کسی است که روایت کرده به اینکه نماز مسافر، دو رکعتی، واجب شد ولی خود با حکم واجب خدا که پیامبر نیز به آن عمل کرده، مخالفت می کند و به خاطر زنده نگه داشتن سنت عثمان، احکام خدا و رسولش را تاویل می کند، و از این رو است که می بینیم احکام زیادی در صحاح اهل سنت نقل شده ولی اهل سنت به آنها عمل نمی کنند زیرا غالباً به تاویل ابو بکر و عمر و عثمان و عایشه و معاویه و دیگر اصحاب اخذ می کنند و عمل می نمایند، و احکام خدا را ترک می کنند.

پس اگر «حمیرا» که نصف دین را از او فرامی گیرند، به میل خویش، احکام خدا را تاویل می کند، گمان نمی کنم که شویش رسول خدا، این را از او بپذیرد و به مردم دستور دهد که از او پیروی کنید. گذشته از اینکه در صحیح بخاری و صحاح اهل سنت اشاره شده است به اینکه پیروی کردن از او، گناه است، که در جای خود، ان شاء الله، آن را خواهیم آورد.

و اما آنان که معتقدند رسول خدا او را دوست می داشت زیرا جبرئیل، پیش از ازدواجش، به صورت او نزد پیامبر آمده بود و یا اینکه جبرئیل بر حضرت وارد

ص: ۱۸۰

۱- (۱) - بخاری- ج ۲- ص ۵۵، مسلم- ج ۲- ص ۱۴۲.

نمی شود جز در وقتی که در خانه عایشه باشد؛ اینها روایت‌هایی است که دیوانگان را نیز به خنده وامی دارد. من اصلاً نمی دانم، عکسش را که جبرئیل برای پیامبر آورد، عکس برقی بود یا با رنگ روغنی نقاشی شده بود!! درحالی که صحاح اهل سنت روایت می کنند که ابو بکر، عایشه را با یک ظرف خرما نزد پیامبر فرستاد تا حضرت او را ببیند و خودش از رسول خدا درخواست کرده بود که با دخترش ازدواج کند؛ پس دیگر چه لزومی دارد که جبرئیل، عکسش را برای پیامبر بیاورد؛ تازه منزل او که بیش از چند متر، از منزل رسول خدا فاصله نداشت پس اگر بنا باشد جبرئیل عکس کسی را برای پیامبر بیاورد، بجا است عکس ماریه قبطیه را بیاورد و به پیامبر بشارت دهد که خداوند ابراهیمش را از او به دنیا می آورد که ساکن مصر بوده و از رسول خدا بسیار دور بوده است و کسی احتمال آمدنش را هم نمی داده است.

این روایت‌ها ساخته و پرداخته خود عایشه است که چیزی نداشت تا بر هووهایش مباحث کند جز یاوه‌هایی که با اندیشه خویش ساخته است و یا اینکه بنی امیه آنها را از زبان او وضع کرده اند تا نزد ساده اندیشان، مقامش را بالا ببرند.

و اما این سخن که جبرئیل بر پیامبر نازل نمی شد مگر وقتی که حضرت در منزل عایشه بود؛ این دیگر از سخن قبلی، قبیح تر و زشت تر است، زیرا خداوند در قرآن کریم عایشه را تهدید کرد که اگر بخواهد علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، توطئه کند، خداوند جبرئیل و نیکان از مؤمنین و سایر فرشتگان را به دفاع از

حضرتش، گسیل می نماید. پس این سخنان علما و شیوخ، چیزی جز خیال پردازی و ظن و گمان نیست و همانا ظنّ و خیال، چیزی بر حق نمی افزاید. هان! شما چیزی از علم دارید که برای ما ارائه دهید یا اینکه فقط پیروی از ظنّ و گمان می کنید و چیزی را حدس می زنید.

ص: ۱۸۲

عایشه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

حال می خواهیم زندگی ام المؤمنین عایشه دختر ابو بکر را پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بررسی کنیم. اکنون هیچ سدی و مانعی جلوی عایشه نیست. پدرش خلیفه و فرمانروای امت اسلامی است و او-به نظر خودش- نخستین بانوی حکومت اسلامی است زیرا همسرش رسول خدا و پدرش ابو بکر، خلیفه رسول خدا است. و خودش بر این باور است یا چنین می اندیشد که برترین زنان پیامبر است، فقط به خاطر اینکه دختر بوده است و پیامبر جز او با هیچ دختری ازدواج نکرده است، و اکنون که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفته، او در عنفوان جوانی است؛ و بیش از ۱۸ سال- طبق مشهورترین روایات- سن ندارد و با اختلاف روایتها، بیش از شش یا هشت سال با پیامبر بسر نبرده است که اولین سالها را مانند کودکان به بازی گذرانده هرچند همسر پیامبر نیز بوده است، چنانکه بریره

کنیز پیامبر، او را چنین وصف نموده است: «عایشه زن تازه سالی است که خمیر می کند و خوابش می رود، پس حیوان خانگی (مرغ یا کبوتر یا...) می آید و آن را می خورد و او همچنان خواب است». (۱)

آری! هیجده سال از زن جوانی می گذرد که نیمی از عمرش را با پیامبر و میان نه یا ده هوو گذرانده است. بانوی دیگری نیز در زندگی عایشه وجود دارد که از هر هوئی برای او سهمگین تر است زیرا محبت رسول خدا نسبت به آن زن ما فوق تصور است و آن زن، فاطمه زهرا، دختر رسول خدا است از همسرش خدیجه و چه بگویم از خدیجه و چه می دانی که خدیجه کیست؟

خدیجه، آن صدیقه بزرگواری است که جبرئیل امین بر او سلام کرد و به خانه ای در بهشت بشارتش داد که هیچ سروصدا و خستگی در آن راه ندارد. (۲) آن بانویی که هیچ مناسبتی نمی گذشت جز اینکه پیامبر از خدیجه یاد می کرد و جگر عایشه آتش می گرفت و قلبش از حسد می سوخت و گاهی چنان از حال خود خارج می شد که هرچه می توانست فحش و ناسزا می گفت و اصلاً به احساسات پیامبر ارجی نمی گذاشت.

ص: ۱۸۴

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۳ - ص ۱۵۶. باب تعدیل النساء بعضهن بعضا.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۲۳۱، صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۳۳ - باب فضائل ام المؤمنین خدیجه.

از او بشنویم که دربارهٔ خدیجه چه می گوید،^(۱) که این را بخاری و احمد و ترمذی و ابن ماجه نقل کرده اند:

عایشه گوید:

من نسبت به هیچ زنی رشک نبردم به اندازهٔ خدیجه زیرا پیامبر بسیار او را یاد می کرد و بر او درود می فرستاد. به آن حضرت عرض کردم: چه شده است که این قدر از یک پیرزن از پیرزن های قریش یاد می کنی که مرده است و اثری از آن نمانده و خدا زنی بهتر از او به تو عطا نموده است. این حرف را که زدم، آن چنان چهرهٔ رسول خدا تغییر کرد که جز هنگام وحی ندیدم آن طور تغییر کند. سرانجام فرمود: نه! هرگز خداوند بهتر از او به من نداده است. وقتی که مردم به من کافر شدند، او ایمان آورد و وقتی که مردم مرا تکذیب کردند، او تصدیقم نمود و وقتی که مردم مرا از خود راندند او با اموالش یاریم کرد و خدای عز و جل، از او به من فرزند داد درحالی که از دیگر زنان محرومم کرد.

هیچ تردیدی نیست به اینکه پاسخ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، ادعای کسانی که عایشه را محبوبترین یا برترین زنان پیامبر می دانند، باطل می کند، گو اینکه با این سرزنش و توبیخ پیامبر نسبت به او، غیرت و حسدش دربارهٔ خدیجه

ص: ۱۸۵

۱- (۱) - قبلا سخن عایشه را نیز خواندیم که گفته بود: بر هیچ زنی رشک نبردم مانند ماریه! خدا جزایت دهد ای عایشه، آیا یک زن از زنان پیامبر هست که از دست تو و اذیتت و غیرتت رها شده باشد؟!

چند برابر می شود چرا که به او صریحا می فرماید که هرگز خداوند بهتر از خدیجه، همسری به من عطا نفرموده است. و یک بار دیگر پیامبر به ما می فهماند که هرگز در پی هوا و هوس نیست و دنبال زیبایی و بکارت نمی باشد. چرا که حضرت خدیجه سلام الله علیها دو بار قبل از پیامبر، ازدواج کرده بود و پانزده سال از حضرت، بزرگتر بود و با این حال، پیوسته پیامبر از او یاد می کند و ستایشش می نماید. و این به خدا خوی و خلق عظیم پیامبر است، که برای خدا دوست می دارد و برای خدا دشمن می دارد. و بسیار فرق است میان این روایت واقعی و آن روایت دروغین که ادعا می کند پیامبر تمایل زیادی نسبت به عایشه نشان می داد تا آنجا که همسرانش از او خواستند، درباره دختر ابو بکر به عدالت رفتار کند.

آیا جا ندارد از عایشه پرسیم، او که هرگز در زندگی خود، حضرت خدیجه را ندیده و با او ملاقات نکرده، چرا چنین بدگویش می کند؟! و آیا این از اخلاق یک مؤمنه معمولی است که دیگران را غیبت کند، هرچند زنده باشند؟ چه رسد به کسی که به دیدار پروردگارش رفته است؟ و چه رسد به کسی که همسر رسول خدا است و جبرئیل در خانه اش نازل می شود و او را بشارت می دهد به خانه ای در بهشت که هیچ سروصدا و خستگی در آن راه ندارد. (۱)

طبیعی است که آن نفرت و کینه که در قلب عایشه-نسبت به خدیجه-مشتعل و

ص: ۱۸۶

فروزان شده بود، لازم بود که از راهی، اظهارش سازد و گرنه منفجر می شد، و عایشه بدین خاطر کسی را جلوی خود نمی بیند جز فاطمه، دختر خدیجه که هم سنش است و یا اندکی از او بزرگتر است، چنانکه برخی از راویان ذکر کرده اند.

و طبیعی است که آن محبت ژرف پیامبر نسبت به خدیجه، می بایست در تنها دخترش، مجسم شود، چرا که او با پدرش زندگی کرد و بهترین یادگاری های مادر را که مورد علاقه رسول الله بود، با خود داشت و لذا حضرت، دخترش زهرا را «ام اییها» می نامید.

و آنچه نفرت و غیرت عایشه را افزونتر می سازد این است که می بیند رسول خدا دختر خود را تعظیم و تمجید می کند و او را سرور زنان اهل بهشت می نامد (۱) و خداوند توسط او، دو سرور جوانان اهل بهشت، حسن و حسین را به پیامبر عطا می نماید و لذا می بیند پیامبر را که مدتها در خانه فاطمه بسر می برد و برای تربیت نوادگانش، شب زنده داری می کند و می فرماید: این دو فرزندانم (حسن و حسین) گلهای خوشبوی من از این امت اند. و آن دو را بر دوش خود می گذارد و عایشه از این وضعیت بسیار رشک می برد چرا که خود نازا و عقیم است. و باز هم این نفرت و غیرت عایشه، همسر فاطمه و پدر حسنین را دربر می گیرد، فقط به این خاطر که پیامبر او را بسیار دوست می دارد و بر پدرش ابو بکر در تمام مواقع و مناسبت ها،

ص: ۱۸۷

مقدم می دارد و او همه این مراحل را می بیند و طی می کند.

عایشه می بیند که فرزند ابو طالب در هر بار، بر پدرش پیروز می شود و همچنان حضرت رسول او را بر تمام مردم مقدم و برتر می دارد و عایشه می داند که پدرش در جنگ خیبر با هر چه سپاه همراهش بود، سرافکننده و شکست خورده باز می گردد و رسول خدا که خیلی از این جریان متاثر شده می فرماید: «فردا این پرچم را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند، او جنگجویی است شجاع و هرگز از نبرد فرار نمی کند».^(۱) و آن شخص کسی جز علی بن ابی طالب، همسر حضرت زهرا نبود. علی از فتح خیبر باز می گردد و همراه خود صفیه دختر حبی را می آورد که پیامبر با او ازدواج می کند و این جریان چون صاعقه بر قلب عایشه فرود می آید.

و عایشه می بیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پدرش را با سوره براءت (توبه) می فرستد که به حاجیان ابلاغ نماید ولی علی بن ابی طالب را، پشت سرش می فرستد و او سوره را از پدرش می گیرد، و از این روی، پدرش نزد پیامبر با گریه برمی گردد و علت را از حضرت می پرسد. حضرت در پاسخ می فرماید:

«پروردگارم به من امر کرد که کسی جز خودم یا یک نفر از اهل بیتم، از من چیزی را ابلاغ

ص: ۱۸۸

۱- (۱) - خصائص نسائی - ص ۳۹ - حدیث ۱۴.

و عایشه می بیند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، پسر عموی خویش علی را به عنوان خلیفه مسلمین تعیین و نصب می کند و به اصحاب و همسرانش دستور می دهد که او را به عنوان امیر المؤمنین، تبریک و تهنیت بگویند و پدرش پیشاپیش مردم می آید و به او می گوید: خوشا بحال تو ای پسر ابو طالب، تو صبح کردی و شب کردی درحالی که مولا و امیر هر مؤمن و مؤمنه ای.

و عایشه می داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک جوان کم سن و سالی را که هنوز موی شاربش روئیده نشده و بیش از هفده سال از عمرش نگذشته، بر پدرش فرماندهی می کند و به او دستور می دهد که حتما زیر پرچمش گام بردارد و پشت سرش نماز بخواند.

و بی گمان عایشه با این حوادث می خواست خود را بگونه ای بسازد که هدف پدرش را دنبال کند و رقابت بر خلافت مسلمین و نقشه هائی را که رؤسای قبایل قریش در سر می پروراندند، همه را به نفع پدرش تضمین نماید و لذا پیوسته بغض و کینه اش نسبت به علی و فاطمه بیشتر شده و تلاش فراوان می کند تا در هر صورت و به هر وسیله ممکن اوضاع را به نفع پدر، برگرداند. و خود شاهد بودیم که چگونه به نام شویش در پی پدرش فرستاد و به او دستور داد که با مردم نماز جماعت برقرار

ص: ۱۸۹

نماید و این درست در وقتی بود که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در پی علی فرستاده بود و او را دستور داده بود که این امر را به انجام رساند و هنگامی که رسول خدا از جریان توطئه مطلع شد، ناچار از خانه بیرون رفت و ابو بکر را از جای خود راند و خود نشسته با مردم نماز را بجای آورد و بر عایشه بسیار خشمگین شد و به او فرمود: شما مانند دوستان یوسف هستید، یعنی که کید و مکر شما بسیار عظیم است. (۱)

پژوهشگر، در این جریان که عایشه با روایتهای مختلف و ناهماهنگ آن را روایت کرده، تناقض را به روشنی درمی یابد و گرنه رسول خدا پدرش را در ارتش اسامه بن زید، بسیج کرده بود و سه روز قبل از برگزاری آن نماز به او دستور داده بود که حتما در زیر پرچم اسامه برود، پس اسامه در آن جنگ، امام و فرمانروای ابو بکر است و وقتی عایشه به آن اهانت (نسبت به پدرش) آگاه شد و مقصود پیامبر را از آن جریان دانست بویژه این که می دید پیامبر، علی بن ابی طالب را جزء سپاهیان اسامه قرار نداده ولی تمام چهره های برجسته مهاجرین و انصار را که برای خود ریاست و زعامتی در قریش داشتند، جزء سپاهیان آن سپاه قرار داده است و از خود رسول خدا فهمیده بود چنانکه دیگر اصحاب نیز فهمیده بودند که چند روزی به عمر حضرت باقی نمانده و شاید او طبق نظر عمر بن خطاب عمل می کرد که رسول خدا در حال رفتن است و نمی داند چه کار می کند-و العیاذ بالله-و لذا غیرت و

ص: ۱۹۰

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید- ج ۹- ص ۱۹۷ به نقل از امام علی علیه السلام.

رشك كشنده اش او را بر آن داشت كه بدان سان مقام و منزلت پدرش را در برابر علي، بالا ببرد و از اين روي بود كه وصيت پيامبر در مورد علي را انكار كرد و تلاش نمود تا ساده لوحان را قانع كند كه رسول خدا در كنارش و بر روي سينه اش از دنيا رفته است. و لذا چنين روايت كرد كه پيامبر وقتي مريض بود به او گفت:

پدر و برادرت را بخواه تا چيزي براي آنان بنويسم تا هيچ ادعاكننده اي، ادعائي نداشته باشد، پس كسي نيست از او بپرسد: چه شد كه آنان را دعوت نكرد؟!!!

ص: ۱۹۱

پژوهشگران در مورد رفتار عایشه با ابو الحسن علی علیه السلام، امر عجیبی را می بینند و تفسیری برای آن جز کینه و نفرت نسبت به اهل بیت پیامبر نمی یابند و همانا تاریخ، چنان دشمنی و کینه ای را برای او نسبت به امام علی، ثبت کرده که مثل و ماندی برایش، شناخته نمی شود. او آن قدر کینه داشت که حتی توان شنیدن نام علی را هم نداشت (۱) و پس از آنکه شنید، مردم بعد از قتل عثمان، با علی بیعت کرده اند، تاب دیدن او را هم نداشت و گفت: ای کاش آسمان بر زمین می آمد و علی، به خلافت نمی رسید. و با تمام توان و تلاش های پی گیر و مستمر، علیه او قیام کرد و ارتشی بزرگ برای نبرد و پیکار با او به راه انداخت و وقتی خیر وفاتش را به او دادند، به سجده رفت و خدا را شکر کرد!

ص: ۱۹۳

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۱۶۲ و ج ۲ ص ۱۳۵ و ج ۵ - ص ۱۴۰.

ای اهل سنت! آیا همراه من تعجب نمی کنید، درحالی که خود در صحاحتان از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کنید که فرمود: «یا علی! جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق تو را دشمن ندارد». (۱) و خود در صحاح و مسانید و تواریختان نقل می کنید که عایشه، امام علی را دشمن می داشت و توان شنیدن نامش را نداشت. آیا این گواهی خودتان بر حقیقت و ماهیت آن زن نیست؟ چنانکه بخاری در صحیحش نقل کرده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فاطمه پاره تن من است، هر که او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده و هر که مرا به خشم آورد، خدا را به خشم آورده است»؛ (۲) آنگاه خود بخاری روایت می کند که: فاطمه از دنیا رفت، درحالی که خشمگین بر ابو بکر بود و با او حرف نزد تا روزی که از دنیا رفت. (۳) آیا این، گواهی از خودشان نیست بر اینکه خدا و رسولش بر ابو بکر خشمگین اند؟ و این چیزی است که خردمندان آن را درک می کنند و لذا من همواره می گویم که حق باید روزی آشکار گردد هر چند پویندگان باطل آن را پشت پرده ها پنهان نگه دارند و هر چند یاوران بنی امیه با دروغ و با تهمت بخواهند آن را وارونه جلوه دهند ولی به هر حال حجت خداوند بر بندگانش از

ص: ۱۹۴

-
- ۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۱ - ص ۶۱، صحیح ترمذی - ج ۵ - ص ۶۳۵، سنن نسائی - ج ۸ - ص ۱۱۶.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۲۱۰، صحیح مسلم - ج ۴ - ص ۱۹۰۲، ترمذی - ج ۵ - ص ۶۹۸.
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۸۲ و ج ۸ - ص ۸

روز نزول قرآن تا قیام قیامت، استوار و پابرجا بوده و هست. الحمد لله رب العالمین.

امام احمد بن حنبل نقل می کند که روزی ابو بکر اجازه ورود بر پیامبر گرفت و قبل از وارد شدن، صدای بلند عایشه را شنید که به پیامبر می گفت: «به خدا قسم فهمیدم که علی نزد تو محبوب تر از من و پدرم است» و این را دو یا سه بار تکرار کرد. (۱) و کار عایشه به جایی رسید که تلاش می کرد علی را از پیامبر، تا بتواند دور نگه دارد. ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه آورده است که:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی را نزد خود فراخواند، او آمد و بین پیامبر و عایشه نشست درحالی که آن دو کنار هم بودند. عایشه به او گفت: آیا جایی جز روی ران من پیدا نکردی که بنشینی؟! و همچنین روایت کرده که:

روزی حضرت رسول، بسیار با علی صحبت می کرد و آهسته با او گفتگو می نمود.

عایشه آمد درحالی که پشت سر آن دو راه می رفت تا اینکه خود را میان پیامبر و علی قرار داد و به آنان گفت: چه کار می کردید؟ چرا این قدر طولانی باهم صحبت می کنید؟ حضرت رسول از این خاطر، بسیار خشمگین و عصبانی شد. (۲)

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - مسند احمد حنبل - ج ۴ - ص ۲۷۵.

۲- (۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۹ - ص ۱۹۵

و روایت شده که روزی بر پیامبر وارد شد درحالی که پیامبر گرم سخن گفتن با علی بود. پس فریاد زد: مرا با تو چه کارای فرزند ابو طالب. من فقط یک نوبت، وقت از رسول خدا دارم. پس پیامبر خشمگین شد.

و چندین بار با رفتارهای بد خویش که ناشی از حسد و رشک شدید بود، با خوی تند و سخنان زننده اش، پیامبر را عصبانی و خشمگین کرده بود.

آیا باز هم رسول خدا از او راضی می شود؟ آیا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از هیچ مؤمنی یا مؤمنه ای که این چنین در قلبش دشمنی و کینه پسر عمویش و سرور اهل بیتش باشد، راضی می شود درحالی که خود درباره او فرموده است: «علی، خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند». (۱) و فرمود:

«هر که علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است». (۲)

ص: ۱۹۶

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۲۳ و صحیح مسلم در باب فضائل علی بن ابی طالب - ج ۷ - ص ۱۲۰.

۲- (۲) - مستدرک حاکم - ج ۳ - ص ۱۳۰.

خدای سبحان به همسران پیامبرش دستور می دهد که در منزل بمانند و بی حجاب از خانه بیرون نروند و امر می کند که قرآن را بخوانند و نماز را برپا کنند و زکات را بپردازند و از خدا و رسولش اطاعت نمایند.

و پیامبر نیز قبل از وفاتش هشدارشان داد و فرمود: «کدام یک از شما سوار بر شتر می شود و سگهای «حوأب» بر او پارس می کنند؟» و به هر حال تمام زنان پیامبر، امر خدا و رسولش را اطاعت کردند و سر تسلیم فرود آوردند جز عایشه که همه این اوامر را نادیده گرفت و هشدارهای پیامبر را مورد استهزا قرار داد. مورخین نقل می کنند که حفصه دختر عمر می خواست با عایشه خارج شود (و به جنگ علی بپردازد) ولی برادرش هشدارش داد و آیه را بر او تلاوت کرد (وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ...)، پس او از تصمیمش بازگشت. ولی عایشه سوار بر شتر شد و سگهای منطقه «حوأب» نیز بر او پارس کردند.

عایشه در راه خود به آبی رسید، پس سگها بر او عوعو کردند. او پرسید: اینجا کجا است؟ به او گفتند: اینجا «حوأب» است. خیلی وحشت کرد و ترسید و فریاد برآورد: مرا باز گردانید! مرا باز گردانید! از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که به زنانش می فرمود: کدام یک از شما هستید که سگهای حوأب بر او پارس می کنند؟ عبد الله بن زبیر آمد و او را آرام کرد. سپس پنجاه نفر از بنی عامر آورد که همه با دروغ برایش قسم خوردند که اینجا «حوأب» نیست.

من معتقدم این روایت در زمان بنی امیه وضع شده تا سنگینی گناه ام المؤمنین را کم کنند به این خیال که پس از فریب دادن خواهرزاده اش عبد الله بن زبیر، و شهادت دروغ پنجاه نفر از بنی عامر که آنجا، حوأب نیست، دیگر اشکالی بر ادامه راهش نمی ماند و عذرش پذیرفته است! این به راستی عذری واهی و بهانه ای سست است که با چنین روایتهای مسخره ای می خواهند ساده اندیشان را فریب دهند و قانعشان کنند که عایشه گول خورد و گرنه وقتی شنید که آنجا حوأب است فریاد برآورد که مرا برگردانید. آیا این نابخردان احمق، عذری هم برای عایشه دست و پا کرده اند که چگونه امر خدا را زیر پا گذاشت و حکم قرآن را نادیده گرفت که به او امر می کند در منزلش حتما باید بماند؛ یا عذری برایش پیدا کرده اند که چگونه امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در مورد ضرورت نشستن در منزل

خویش و سوار نشدن بر شتر، پیش از رسیدن به آب حوآب و فریاد سگان، نادیده گرفت و بی اعتنائی کرد؟ و آیا عذری برای عایشه می یابند، پس از آنکه نصیحت ام المؤمنین ام سلمه را گوش نکرد که طبق گفته تاریخنگاران به او گفت: «آیا به یاد می آوردی که روزی رسول خدا همراه ما بود، پس پیامبر با علی خلوت کرد و مدتی طولانی با او آهسته سخن می گفت، تو می خواستی بر آنها حمله کنی، من تو را نهی کردم؛ ولی تو نافرمانی کردی و بر آن دو بزرگوار حمله بردی ولی چیزی نگذشت که گریان برگشتی. من پرسیدم: تو را چه شده است؟ گفتی: نزد آنها رفتم و آنها در حال نجوا کردن با یکدیگر بودند؛ پس به علی گفتم: از هر نه روز، فقط یک روز رسول خدا، مربوط به من است و تو ای فرزند ابو طالب، همین یک روز را هم نمی گذاری که پیامبر تمام وقت با من باشد. رسول خدا درحالی که از خشم، صورتش قرمز شده بود، رو به من کرده فرمود: از راهی که آمدی برگرد. به خدا قسم کسی او را دشمن نمی دارد جز این که از ایمان خارج شده است و تو با حالت پشیمانی و غضب بازگشتی. عایشه گفت: آری! یادم می آید.

ام سلمه گفت: و همچنین به یادت می آورم که من و تو با رسول خدا بودیم، پس به ما فرمود: «کدام یک از شما صاحب شتر هستید که سگهای «حوآب» بر او پارس می کنند و او از صراط (مستقیم) منحرف خواهد بود؟ ما گفتیم: پناه می بریم به خدا و رسولش از آن. پس حضرت بر پشت تو دستی زد و فرمود:

«زنهار که تو آن شخص نباشی ای حمیرا». عایشه گفت: آری، یادم می آید.

ام سلمه گفت: یادت می آید روزی را که پدرت تو را آورد و عمر هم با او بود و ما به اندرون خانه رفتیم. آن دو بر حضرت وارد شدند و گفتگوهائی کردند یا اینکه گفتند: ای رسول خدا! ما نمی دانیم تا کی با ما خواهی بود (زنده خواهی بود) پس اگر به ما می گفتی که چه کسی را بر ما خلیفه قرار می دهی که پس از تو به او پناه ببریم. به آنان فرمود: هان! به تحقیق که من الآن می دانم او کجا است و اگر به شما بگویم بی گمان از او دوری می جوئید چنانچه بنی اسرائیل از هارون دوری جستند. پس آنان ساکت شدند و از آنجا بیرون رفتند. وقتی بیرون رفتند، باهم نزد پیامبر رفتیم و تو که از من جرات بیشتری داشتی به او عرض کردی: ای رسول خدا! چه کسی را می خواستی بر آنان خلیفه قرار دهی؟ فرمود: همو که مشغول درست کردن کفشش است. پائین آمدیم دیدیم، علی است که مشغول کفشش است. تو گفتی: ای رسول خدا! ما فقط علی را می بینیم. فرمود:

همو خودش است. عایشه گفت: آری، یادم می آید.

ام سلمه به او گفت: پس ای عایشه، این چه خروجی است که می خواهی خارج شوی؟ عایشه گفت: من می خواهم میان مردم اصلاح کنم! (۱) ام سلمه با سخنی شدید او را بازداشت و به او گفت: ستون اسلام اگر کج شد، بوسیله زنان درست نمی شود و اگر شکسته شد، توسط زنان التیام نمی بخشد. بهترین زنان ممکن است منحرف شوند و

ص: ۲۰۰

فرب بځورند. مگر تو نبودی که می گفتی اگر رسول خدا در بعضی از این بیابان ها، جلوت بگیرد، از چشمه ای به چشمه ای دیگر در پی آب می روی؟! به خدا قسم، اگر من همین مسیر تو را بروم سپس به من گفته شود: وارد بهشت بشو، به تحقیق از محمد خجالت می کشیدم که این چنین حجابی را که او بر من زده است، هتک کنم. (۱)

و همچنین ام المؤمنین عایشه نصیحتهای بسیاری از اصحاب مخلص و صمیمی پیامبر را نپذیرفت. طبری در تاریخش روایت کرده که جاریه بن قدامه السعدی به او گفت:

«ای ام المؤمنین، به خدا قسم کشته شدن عثمان بن عفان آسان تر است از خروج مسلحانه تو از خانه ات بر این شتر ملعون. همانا خداوند برای تو حرمتی قرار داده بود که تو آن را هتک کردی. همانا کسی که قتال تو را می بیند، قتلت را نیز می بیند. اگر با دلخوشی به سوی ما آمده ای به خانه ات برگرد و اگر از آمدنت خوش نداری، از مردم کمک گیر (ما به تو هیچ کمکی نخواهیم کرد). (۲)

ص: ۲۰۱

۱- (۱) - ابن قتیبه در کتاب المصنف فی غریب الحدیث ج ۲- ص ۱۸۴ و همچنین در کتاب الامامه و السیاسه- ج ۱- ص ۵۵.

۲- (۲) - تاریخ طبری- ج ۴- ص ۴۶۵.

مورخین نقل کرده اند که ام المؤمنین فرمانده کل قوا بود و خود عزل و نصب می کرد و اوامر را صادر می نمود تا اینکه طلحه و زبیر در امامت نماز اختلاف کردند و هر یک می خواست با مردم نماز بخواند، عایشه دخالت کرد و هر دو را عزل نمود و بجای آنها خواهرزاده اش عبد الله بن زبیر را برای امامت نماز تعیین کرد. و او بود که نمایندگان را با نامه هایش به کشورها می فرستاد و از آنان می خواست که او را علیه علی بن ابی طالب یاری دهند و حمیت جاهلیت را در آنان برمی انگیزد. و تا آنجا پیش رفت که بیست هزار یا بیشتر از او باش عرب و دنیاپرستان را برای پیکار با امیر المؤمنین؛ بسیج نمود. و سرانجام فتنه ای سخت در میان مسلمین برانگیخت که به اسم دفاع از ام المؤمنین و یاریش، بسیاری را به کشتن داد. تاریخنگاران می گویند که اصحاب عایشه، عثمان بن حنیف والی بصره را با هفتاد نفر از یارانش، که نگهبان بیت المال بودند، با مکر و حيله اسیر کردند و

آنان را نزد عایشه آوردند. عایشه دستور داد همه را بکشند. آنها هم مانند گوسفند، این مؤمنین را سر بریدند. و گفته شده است که عددشان چهارصد نفر بود و این اولین باری بود که گروهی از مسلمانان صابرا نه، گردن زده می شدند. (۱)

شعبی از مسلم بن ابی بکره از پدرش نقل می کند که گفت: وقتی طلحه و زبیر وارد بصره شدند، من شمشیرم را دربر کردم و می خواستم یاریشان نمایم. پس بر عایشه وارد شدم و دیدم که مشغول امر و نهی کردن است و فهمیدم که امر، امر عایشه است. ناگهان حدیثی را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به یاد آوردم که خود از او شنیده بودم و می فرمود: «رستگار نمی شوند قومی که یک زن امورشان را اداره کند». و لذا از آنان دوری جستیم و کناره گیری کردم.

بخاری نیز از ابو بکره نقل می کند که گفت: خداوند با کلمه ای در روز جمل مرا فایده بخشید که خط مشیم را تعیین کنم. هنگامی که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر دادند که ایرانیان دختر کسری را پادشاه خود قرار داده اند، فرمود: «هرگز رستگار نمی شوند قومی که امر خود را به یک زن بسپارند». (۲)

به هر حال امری است خنده آور و گریه آور که عایشه، ام المؤمنین از خانه اش

ص: ۲۰۴

۱- (۱) - تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۴۷۳، شرح نهج البلاغه - ج ۹ ص ۲۲۲.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۹۷ - باب الفتن. نسائی - ج ۸ - ص ۲۲۷، مستدرک - ج ۴ ص ۵۲۵.

بیرون بیاید و خدا و رسولش را نافرمانی و عصیان کند، سپس اصحاب را دستور بدهد که در خانه خود بمانید. این به راستی شگفت انگیز است!

پس چگونه چنین شد؟

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و دیگر مورخین می نویسند که:

عایشه در بصره بود، نامه ای به زید بن صوحان عبیدی نوشت که در آن آمده بود: از عایشه ام المؤمنین دختر ابو بکر صدیق، همسر رسول خدا، به فرزند راستینش زید بن صوحان. اما بعد! در منزل خود بمان و مردم را نسبت به علی بن ابی طالب بدبین ساز تا یاریش نکنند. امیدوارم هرچه دوست دارم درباره ات بشنوم، چرا که تو بهترین و مورد اطمینان ترین خاندانم هستی. و السلام.

این مرد خدا به او پاسخ داد:

«از زید بن صوحان به عایشه دختر ابو بکر. اما بعد! خداوند تو را امر کرده است به امری و ما را امر کرده است به امری. حکم تو این است که در منزلت بمانی و حکم ما این است که جهاد کنیم و همانا نامه ات رسید که به من دستور می دادی که خلاف امر خدا عمل کنم. و بدین سان من رفتار می کردم به چیزی که خداوند به تو امر کرده بود و تو عمل می کردی به حکمی که خداوند به من امر کرده بود. بنابراین، امر تو هرگز مورد اطاعت قرار نخواهد گرفت و نامه ات پاسخی ندارد!» (۱)

ص: ۲۰۵

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) - ج ۶ - ص ۲۲۶، تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۴۷۶.

از این روی، برای ما ثابت می‌شود که عایشه نه تنها فرماندهی سپاه جمل را داشت بلکه طمع داشت که در سراسر زمین، امیر مؤمنین بشود و بدین سان او بر طلحه و زبیر حکم می‌کرد که عمر آنان را کاندید خلافت کرده بود. و بهمین خاطر بود که برای خود روا می‌دید به رؤسای قبایل و والیان نامه بنویسد و آنان را به طمع بیاندازد و به یاری خود دعوت کند.

و به همین خاطر هم بود که چنان مقام والائی نزد بنی امیه پیدا کرد و مدنظرشان قرار گرفت و مورد احترام همه شان واقع شد؛ پس اگر قهرمانان و شجاعان بنام، در برابر علی بن ابی طالب جرأت مقاومت نداشتند و فرار می‌کردند، او ایستادگی کرد و فریاد زد و مردم را علیه حضرتش برانگیخت.

و لذا خردها را سرگردان کرد و مورخین را به تعجب فرو برد وقتی که برنامه هایش را در جنگ جمل مقدماتی، قبل از اقدام حضرت علی دیدند و همچنین در جنگ جمل بزرگ و پس از آمدن امام علی و دعوتش به کتاب خدا و امتناع او بلکه اصرارش بر جنگ و نبرد و دشمنی که هیچ تفسیری نمی‌توان برای آن پیدا کرد مگر عمق کینه و نفرتش نسبت به خالص ترین مؤمنان روی زمین و زبندگان خدا و رسولش.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، عمق توطئه ای را که در اطراف و جوانبش اداره می شد، خوب درک می کرد و به تحقیق می دانست که زنان چگونه می توانند در مردان تاثیر بگذارند و فتنه انگیزی کنند و درک می کرد که کید و مکرشان آن قدر عظیم و سهمگین است که کوه ها را از جا برمی کند. بویژه خوب می دانست که همسرش عایشه آماده بازی کردن آن نقش خطرناک است زیرا خیر داشت که در قلبش چه کینه و نفرتی نسبت به علی خصوصا و اهل بیتش عموما داشت. چرا که خود موارد مختلفی از دشمنیهایش را شاهد بود و لذا گاهی عصبانی می شد و گاهی چهره اش درهم می رفت و در هر بار تلاش می کرد تا او را قانع کند که دوست دار علی، دوست دار خدا است و دشمن علی منافق و مورد خشم خدا است ولی هیئات که آن احادیث در اعماق قلبهائی اثر بگذارد که هرگز حق را نشناخته و در پی راه حق نرفته است.

و لذا پیامبر در برابر آن فتنه ایستاد؛ فتنه ای که خداوند در این امت قرار داد تا آنان را مورد آزمایش قرار دهد، چنانچه دیگر امت‌های گذشته را نیز مورد آزمایش قرار داد. خداوند می فرماید:

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (۱) - آیا مردم خیال می کنند که اگر گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند بی آنکه مورد آزمایش و امتحان قرار گیرند.

و همانا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چندین بار امتش را نسبت به این فتنه هشدار داد، تا اینکه روزی از روزها، به سوی خانه عایشه اشاره کرد و فرمود:

اینجا، جایگاه فتنه است. اینجا جایگاه فتنه است و از اینجا شاخ شیطان بیرون می آید.

بخاری در صحیحش در باب خانه های همسران پیامبر از نافع و نافع از عبد الله نقل می کند که گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطبه می خواند، پس به خانه عایشه اشاره کرد و سه بار فرمود:

«این جایگاه فتنه است و از اینجا شاخ شیطان بیرون می آید» (۲).

مسلم نیز در صحیحش از عکرمه بن عمار از سالم از ابن عمر نقل کرده که گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از خانه عایشه بیرون آمد و فرمود: «سر کفر در اینجا است، در اینجا

ص: ۲۰۸

۱- (۱) -سوره عنکبوت-آیه ۲

۲- (۲) -صحیح بخاری-ج ۴-ص ۴۶.

است که شاخ شیطان ظاهر می شود». (۱)

و اما آن مطلبی که از خودشان اضافه کرده اند که مقصود از آن، مشرق است، واضح است که ساختگی است تا از رسوائی ام المؤمنین بکاهند و تهمت را از او دور سازند.

در صحیح بخاری نیز آمده است: وقتی طلحه و زبیر و عایشه به سوی بصره روانه شدند، علی بن ابی طالب، عمار بن یاسر و حسن بن علی را فرستاد، آنها در کوفه بر ما وارد شدند حسن بن علی بر فراز منبر بالا رفت و عمار در درجه پائین منبر نشست، ما هم جمع شدیم و گوش به آنان دادیم. عمار را شنیدم که می گفت: «همانا عایشه به سوی بصره روانه شده است و به خدا قسم او همسر رسولتان (صلی الله علیه و آله) در دنیا و آخرت می باشد، ولی خدای تبارک و تعالی شما را می آزمايد که ببیند شما از او اطاعت می کنید یا از عایشه». (۲)

هان! این روایت کاملاً- دلالت دارد بر اینکه اطاعت کردن از او، معصیت خدا است و نافرمانی او و قیام در برابرش، اطاعت خداوند است.

و همچنین در این حدیث می بینیم که راویان از بنی امیه، عبارت «آخرت» را نیز اضافه کرده اند که به عوام الناس فریبکارانه تفهیم کنند به اینکه خداوند همه

ص: ۲۰۹

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۸ - ص ۱۸۱.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۹۷.

گناهانش را بخشیده و او را وارد بهشت نموده و با رسول خدا در آن دیار نیز عقد ازدواجش بسته است، و گرنه عمار از کجا فهمید که عایشه، در آخرت نیز همسر رسول خدا است؟!

و این آخرین حيله های دروغ پردازان از روايات در دوران بنی امیه است که وقتی دیدند، حدیثی در میان مردم مشهور شده است و نمی شود آن را انکار یا تکذیب کرد، یک کلمه یا یک جمله بر آن می افزایند یا بعضی از واژه هایش را تغییر می دهند تا از شدت آن بکاهند یا معنای مخصوصش را تغییر دهند، چنانکه در روایت «انا مدینه العلم و علی بابها» اضافه کردند: «و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفا»!!!

غالباً این اضافه ها بر پژوهشگران با انصاف مخفی نمی ماند و لذا آن اضافه ها، بیشتر دلیل کم عقل بودن دروغ پردازان و دوری آنان از حکمت و نور احادیث نبوی می باشد. پس ملاحظه کنید این اضافه ای که ذکر شد، چه معنایی دارد. آنجا که می گویند ابو بکر اساس شهر علم است معنایش این است که تمام علم رسول خدا بر گرفته از علم ابو بکر می باشد، و این قطعاً کفر است. و این سخن که عمر دیوارهای آن شهر است، معنایش این است که عمر مانند دیوار، منع می کند مردم را که داخل در این شهر نشوند یعنی آنان را از رسیدن به علم و دانش منع می کند و این سخن که عثمان سقفس می باشد، نیز باطل و غلط است، زیرا هیچ شهر مسقفی وجود ندارد و

این محال است. و همچنین ملاحظه می کنید که عمار قسم به خدا می خورد به اینکه عایشه، همسر پیامبر در دنیا و آخرت است و این غیگوئی است؛ چگونه عمار می تواند به چیزی که به آن علم ندارد، قسم بخورد؟! آیا آیه ای از کتاب خدا دارد یا پیامبر با او در این مورد عهد و پیمانی بسته است؟!

پس حدیث صحیح این می شود که:

عایشه به سوی بصره حرکت کرده و او همسر پیامبرتان است ولی خدا می خواهد شما را آزمایش کند که او را اطاعت می کنید یا عایشه را». (۱)

خدای عالمیان را سپاس که به ما عقل و خردی داده است که بتوانیم حق را از باطل تشخیص دهیم و راه خود را به ما نمایاند، سپس به گونه های مختلف ما را آزمایش کرد تا در روز رستاخیز، حجتی بر ما باشد.

ص: ۲۱۱

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۲۲۰.

آنچه در این بحث ها برای ما مهم است، هر چند غرضمان بر خلاصه گوئی است، این است که عایشه دختر ابو بکر، ام المؤمنین و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جزء اهل بیتی که خداوند رجس و ناپاکی را از آنان دور کرده و پاک و مطهرشان قرار داده و از هر گناه دورشان نموده و معصومشان معرفی کرده، نمی باشد.

برای عایشه همین بس که آخرین روزهای زندگیش را با گریه و زاری و حسرت و پشیمانی گذراند و اعمال خود را که به یاد می آورد اشک از چشمانش سرازیر می شد و شاید خدای سبحان، گناهانش را بیامرزد؛ او خود آگاه بر اسرار بندگانش است و از قلوبشان و نیتهایشان، مطلع و خبردار است و از خیانت های دیدگان و رازهای نهان دلها، آگاه است. و به هر حال، هیچ چیز در آسمان و زمین بر خدا

پوشیده نیست و نه ما و نه هیچ کس دیگر حق ندارد برای یکی از بندگان خدا، حکم به بهشت یا جهنم نماید که این تعیین حکم کردن برای خدا است و العیاذ بالله.

خداوند می فرماید: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفُرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (۱) - آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن خدا است و هرچه را در دل خود پنهان کنید و یا ظاهر نمائید، خداوند شما را حسابرسی می کند و هرکه را بخواهد می آمرزد و هرکه را بخواهد عذاب می کند و خداوند بر همه چیز قادر و توانا است.

و بدین سان ما نه می توانیم او را ستایش کنیم و نه می توانیم لعنش نمائیم ولی بر ما است که از او پیروی نکنیم و اعمالش را مورد ستایش قرار ندهیم، و بدون هیچ رودربایستی، حقایق را برای مردم توضیح دهیم، شاید به سوی حق رهنمون شوند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «فحش ندهید و لعن نکنید ولی افعال و کردار آنان را بازگو کنید و به مردم برسانید تا حجت کامل گردد».

ص: ۲۱۴

امام امیر المؤمنین علیه السلام، سرور عترت طاهره می فرماید:

«به خدا قسم رساندن رسالتها و پیام ها و وفای به عهدها و همه معانی را فراگرفتم و همانا ابواب علم و حکمت و راه روشن مستقیم نزد ما اهل بیت می باشد». (۱)

«کجا هستند کسانی که ادعا می کنند که آنان، بجز ما اهل بیت، در علم استوارند. آنان دروغ می گویند و به ما ستم روا می دارند چرا که خدا ما را برتری داده و آنان را فرو گذاشته؛ و به ما مقام و منزلت داده و آنها را محروم ساخته و ما را داخل نموده و آنها را خارج کرده است. بوسیله ما است که هدایت، طلب می گردد و بینائی از گمراهی خواسته می شود. همانا ائمه از قریش اند که از دودمان هاشم به وجود آمده اند و خلافت بر غیر آنان، استوار نیست و خلفا و ولات امر، جز آنان صلاحیت ندارند». (۲)

ص: ۲۱۵

۱- (۱) - نهج البلاغه - کلام ۱۲۰

۲- (۲) - خطبه ۱۴۴ - نهج البلاغه.

«ما اهل بیت همچون پیراهن پیامبر، و اصحاب او هستیم و ما خزانه داران و درهای علمش می باشیم و همانا منزلها تنها از راه درهایشان به آنها وارد می شوند پس اگر کسی از راهی جز در وارد گردد، دزد نامیده می شود. آیات کریمه قرآن درباره آنان نازل شده و آنان گنجهای خدای رحمان هستند. اگر سخنی بگویند، راست می گویند و اگر سکوت کنند، دیگری بر آنان پیشی و سبقت نگرفته است».^(۱)

«اهل بیت احیاکننده علم و حکمت و از بین برنده جهل هستند. بردباری آنان از دانائیشان به شما خبر می دهد و سکوتشان شما را از راستی گفتارشان، آگاه می سازد. با حق هرگز مخالفت نمی کنند و در آن اختلاف ندارند. آنها ستون های اسلام و پناهگاه های آن هستند. بوسیله آنان حق به اصل خود بازمی گردد و باطل از جایگاهش دور می شود و زبانش آنجا که حق هویدا شد، قطع می گردد. دین را از روی علم و عمل شناختند نه از روی شنیدن و نقل نمودن. و چه بسا راویان علم بسیار باشند ولی رعایت کنندگان آن کم».^(۲)

«ما شجره نبوت و فرودگاه رسالت و جای رفت و آمد فرشتگان و کان های علم و چشمه های حکمت هستیم. او که به ما چشم دوخته و ما را دوست می دارد، منتظر

ص: ۲۱۶

۱- (۱) - خطبه ۱۵۴ - نهج البلاغه.

۲- (۲) - نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۲۳۹.

رحمت الهی است و دشمن و خصم ما منتظر خشم و غضب خداوند است».^(۱)

«خاندان پیامبر بهترین خاندان ها و اهل بیتش بهترین اهل بیت ها و شجره اش بهترین شجره ها است که در حرم روئیده و در بوستان مجد و شرافت، رشد کرده. آن شجره شاخه هائی دراز دارد و آن را میوه ای است که دست هر کس به آن نرسد».^(۲)

«کجا می روید و چگونه شما را منحرف می سازند؟ درحالی که پرچمها برافراشته و نشانه ها آشکار و منار هدایت نصب شده است. پس به کجا شما را می کشانند؟ بلکه چگونه حیران و سرگردان هستید، حال آنکه عترت پیامبرتان در میان شما است؟! آنان پیشوایانی هستند که مردم را به سوی حق سوق می دهند و آنان نشانه های دین و زبان های راستی و صداقت اند، پس آنها را به بهترین منازل قرآن فرود آورید و مانند شترهای بسیار تشنه که به سوی آبها روانه می شوند، به سویشان بشتابید.

ای مردم! از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بشنوید که می فرماید: همانا می میرد آن که از ما می میرد درحالی که نمرده است و پوسیده می شود آن که از ما پوسیده می شود، درحالی که پوسیده نشده، پس آنچه نمی دانید درباره آنان نگوئید زیرا بیشترین موارد حق همان است که شما آنها را انکار می کنید و معذور دارید کسی را که شما بر او دلیلی ندارید و او من هستم. آیا من در میان شما طبق ثقل اکبر (قرآن) عمل

ص: ۲۱۷

۱- (۱) - نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۱۰۹.

۲- (۲) - نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۹۴.

نکردم و در میان شما ثقل اصغر (اهل بیت) را قرار ندادم و پرچم ایمان را برافراشته نکردم؟» (۱).

«به اهل بیت پیامبران بنگرید و از روش آنان جدا نشوید و رفتارشان را پیروی نمائید چرا که هرگز شما را از راه راست بیرون نمی برند و به گمراهی بازمی گردانند. پس اگر نشستند (قیام نکردند) شما هم بنشینید و اگر قیام کردند شما هم قیام کنید و هیچ وقت از آنان پیشی نگیرید که گمراه شوید و پس نمائید که هلاک گردید.» (۲).

این سخنان امام علی علیه السلام در مورد عترت پاک پیامبر بود؛ همان ها که خداوند از هر رجس و پلیدی دورشان ساخته و طاهر و مطهرشان قرار داده است. و اگر سخنان سایر امامان، از فرزندان علی را نیز دنبال کنیم، امثال امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین، امام جعفر صادق و امام رضا علیهم السلام و.. می بینیم همین سخنان را تکرار می کنند و همین راه را می روند و در هر مکان و زمان، مردم را به سوی کتاب خدا و عترت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، دعوت می نمایند تا از گمراهی نجاتشان دهند و در راه هدایت رهنمونشان سازند.

از آن که بگذریم، تاریخ بهترین گواه بر عصمت اهل بیت است، چرا که جز علم و پارسائی و تقوا و زهد وجود و سخاوت و کرامت و بردباری و مهربانی و آنچه

ص: ۲۱۸

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه ۸۷ - شرح صبحی الصالح.

۲- (۲) - نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۹۷.

مورد رضایت خدا و رسولش است از آنان سراغ ندارد. گو اینکه تاریخ نیز بهترین شاهد است بر اینکه پارسایان و نیکوکاران از ائمت و زاهدان از مشایخ صوفیه و امامان مذاهب و مصلحین از علمای پیشین و معاصرین، همه و همه اقرار به برتری و تقدّم علمی و عملی آنان دارند و اینکه آنان نزدیک ترین افراد به رسول خدا و امینان و نگهبانان دین هستند. به همین خاطر است که روا نیست هیچ مسلمانی آنان را که همراه با رسول خدا در زیر کسا رفتند، با زنان پیامبر، در فضیلت و برتری، شرکت دهد.

آیا خود نمی بینید که پیشوایان و ائمه محدثین از قبیل مسلم، بخاری، ترمذی، امام احمد، نسائی و دیگران، هنگامی که احادیث فضیلت و منقبت را در کتاب ها و صحاحشان می آورند، فضائل اهل بیت را از سایر مردم و زنان پیامبر، جدا می سازند. (۱)

و همچنین در صحیح مسلم، در باب فضائل علی بن ابی طالب، به نقل از زید بن ارقم آمده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هان، من در میان شما دو چیز سنگین و گرانبها، باقی می گذارم، یکی کتاب خدای عزّ و جلّ است؛ آن ریسمان الهی است که هر که آن را پیروی کند، هدایت شده و هر که از آن جدا شود، گمراه است». سپس فرمود:

«و اهل بیت! من شما را نسبت به اهل بیتم سفارش می کنم (و سه بار این جمله را تکرار

ص: ۲۱۹

ما گفتیم: اهل بیتش چه کسانی هستند؟ زنانش؟! گفت: «نه به خدا قسم، چرا که زن ممکن است، مدت زمانی با شوهرش باشد، سپس او را طلاق دهد و به سوی پدر و قومش بازگردد ولی اهل بیتش، اصل و ریشه و خانواده اش هستند که پس از او، صدقه بر آنان حرام شده است.» (۱)

و همچنین بخاری و مسلم گواهی می دهند به اینکه عایشه از خاندان ابو بکر است، نه از خاندان پیامبر. به حادثه نزول آیه تیمم مراجعه کنید. (۲)

پس برای چیست اصرار برخی از دشمنان که به هر قیمتی می خواهند فتنه انگیزی کنند و حقایق روشن را وارونه جلوه دهند. و لذا شیعیان را بی جهت فحش می دهند و ناسزا می گویند و بهانه شان این است که شیعه، قائل به این فضیلت برای عایشه نیست؛ راستی چرا اینان به صحاح و علمای خودشان ناسزا نمی گویند که زنان پیامبر را جزء اهل بیت نمی دانند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (۳)

ص: ۲۲۰

-
- ۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۷ - ص ۱۲۳. کتاب فضائل علی بن ابی طالب.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۸۶، صحیح مسلم - ج ۱ - ص ۱۹۱.
 - ۳- (۳) - سوره احزاب - آیه ۷۱.

-ای مؤمنان تقوای الهی داشته باشید و همیشه به حق و راستی سخن بگوئید، تا خداوند اعمال شما را به لطف و مرحمت خویش، اصلاح فرماید و گناهانتان را بیامرزد و همانا هر که خدا و رسولش را اطاعت کند، به تحقیق به سعادت و رستگاری بزرگی نائل شده است.

ص: ۲۲۱

بخش چهارم: اصحاب

اشاره

ص: ۲۲۳

اصحاب تمام احکام تشریحی و عقاید اسلامی از راه اصحاب به ما رسیده است. هیچ کس ادعائی ندارد که از راه کتاب و سنت، عبادت خدا می کند، جز اینکه اصحاب واسطه رساندن این دو مصدر اصلی به تمام مسلمانان در شرق و غرب عالم هستند.

و از اینکه اصحاب، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف کردند، متفرق شدند، به هم فحش دادند، یکدیگر را لعن کردند و حتی باهم پیکار نموده و همدیگر را کشتند؛ پس نمی شود، بدون هیچ بحث و نقد و اعتراض و تحقیقی، احکام را از آنان فراگرفت و همچنین نمی توانیم به نفع یا علیه یکی از آنان داوری کنیم جز اینکه احوال و اوضاعشان را بررسی کرده و تاریخ زندگی آنان را چه در حیات رسول خدا و چه پس از آن، بررسی نمائیم، و بدین سان حق جوی را از دنباله روی باطل و مؤمن را از تبهکار و مخلص را از منافق و مرتد را از شاکر جدا ساخته و تشخیص دهیم.

ص: ۲۲۵

عموم اهل سنت، متأسفانه، این روش را نمی پذیرند و با تمام شدت مخالف هر نوع انتقاد یا اعتراضی نسبت به اصحاب هستند و همه را خوب می دانند بلکه بر همه آنها درود و صلوات می فرستند چنانکه بر محمد و آل محمد نیز صلوات می فرستند و هیچ یک را مستثنی نمی نمایند.

سؤالی که اکنون برای اهل سنت مطرح است این است که:

آیا انتقاد کردن اصحاب یا محکوم نمودن برخی از آنان، خروج از اسلام است یا مخالفت با کتاب و سنت است؟!

در پاسخ ناچارم کردار و گفتار برخی از اصحاب را در حیات پیامبر و پس از رحلتش، مورد بررسی قرار دهم و در این میان، به هیچ یک از کتابهای شیعیان استناد نمی کنم چرا که نظر آنان در مورد برخی از اصحاب، مشهور است و نیاز به توضیح ندارد و لذا در این بحث، فقط به کتابها و صحاح و مسانید و تواریخ اهل سنت بسنده می کنم.

و برای اینکه هیچ گونه ابهامی باقی نگذارم و مجال اعتراض را از خصم بگیرم، تاکید می کنم که مقصود ما از اصحاب در این بحث، برخی از آنان است نه همه آنها، حال ممکن است اینان، بیشترین یا کمترین عدد از اصحاب باشند که در خلال بحث، معلوم می شود ان شاء الله. به هر حال، متأسفانه بسیاری از هیاهوبرانگیزان ما را متهم می کنند که ضد صحابه هستیم و آنان را ناسزا می گوئیم و بدین سان شنوندگان

را تحت تاثیر قرار داده و راه بحث و گفتگو را می بندند، درحالی که ما از سبّ و شتم اصحاب خودداری می کنیم و برای مخلصین از آنان که قرآن به نام «شاکران» معرفی شده، طلب خیر می کنیم و از آنان که دگرگون گشته و پس از پیامبر، به قهقرا برگشتند و عامل گمراهی بسیاری از مسلمین شدند، اعلام تنفر و بیزاری می کنیم و با این حال، اینان را هم فحش و ناسزا نمی گوئیم. تنها کاری که می کنیم این است که رفتارها و کردارهای اینان را-که مورخان و حدیث گوینان یادآور شده اند-بازگو می کنیم و پرده ها را پس می زنیم تا حق برای پژوهشگران، خود نمائی کند؛ و همین باعث نارضایتی و نگرانی برادرانمان از اهل سنت شده و آن را فحش و ناسزاگوئی به حساب می آورند.

قرآن کریم که کلام الهی است و از گفتن حق، خجالت نمی کشد، این راه را بر ما گشوده است و به ما فهمانده که بعضی از اصحاب منافق و برخی تبهکار و برخی ستمگر و برخی تکذیب کننده و برخی مشرک و برخی از حق برگشته می باشند و برخی را به عنوان اذیت کنندگان خدا و رسولش، معرفی می نماید.

و رسول خدا نیز که هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسد، این باب را بر روی ما گشوده و به ما فهمانده است که بعضی از اصحاب مرتدند و برخی را مارقین و ناکثین و قاسطین معرفی می کند و نسبت به بعضی اعلام می دارد که قطعاً جهنمی هستند و دوستی و

صحبت با پیامبر هیچ سودی برایشان ندارد، بلکه دلیلی است بر اینکه عذابشان دو برابر شود، در روزی که هیچ پول و هیچ مقامی، فایده ندارد.

پس حال که کتاب خدا و سنت رسول خدا گواهی می دهد، چرا اهل سنت مسلمانان را منع می کنند که درباره صحابه، گفتگو و بحث نکنند تا حق آشکار نگردد و مسلمانان، اولیای خدا را بشناسند و از آنان پیروی کنند و دشمنان خدا را بشناسند و از آنان برائت جویند.

روزی در تونس بودم، وارد مسجدی بزرگ از مساجد آنجا شدم. پس از ادای نماز، امام رو به نمازگزاران کرد و شروع نمود اعتراض کردن و محکوم نمودن و تکفیر کردن کسانی که اصحاب پیامبر را ناسزا می گویند، و در ادامه سخن چنین گفت:

زنهار که هم صحبت شوید با کسانی که به ادعای بحث علمی و رسیدن به حق، اصحاب پیامبر را رسوا می کنند و استیضاح می نمایند؛ لعنت خدا و ملائکه اش و همه مردم بر آنان باد! آنها می خواهند مردم را در دینشان مورد تردید قرار دهند و همانا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «هرگاه سخن به اصحابم رسید، حرف نزنید که به خدا قسم اگر به اندازه کوه احد، طلا انفاق کنید، به ده یک فضیلت یکی از آنان نخواهید رسید».

یکی از مستبصرین که همراه من بود، سخن او را قطع کرده، چنین گفت: این حدیث، صحیح نیست و بر رسول خدا دروغ گفته شده است.

فورا چهره امام متغیر شد و او و برخی از حاضرین خیلی عصبانی شدند و با تنفر و انزجار به ما نگریستند. من وضعیت را درک کردم و لذا با زبانی ملایم و نرم به امام گفتم: آقای من! ای شیخ محترم! گناه مسلمان چیست وقتی در قرآن می خواند:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ، وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (۱) - و محمد (صلی الله علیه و آله) نیست جز پیامبری از رسول خدا که قبل از او نیز پیامبرانی آمده اند؛ پس اگر از دنیا برود یا کشته شود، شما به قهقرا و جاهلیت برمی گردید و همانا هر کس مرتد شود، به خدا زیانی نمی رساند و خداوند شاکران را پاداش خواهد داد.

و چه گناهی دارد مسلمانی که در صحیح بخاری یا صحیح مسلم، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به یکی از اصحابش می خواند که فرموده است:

«روز قیامت شما را به سوی شمال می برند، من می گویم: آنها را کجا می برید؟ گفته می شود: به خدا، به سوی جهنم. پس من می گویم: بارالها، اینان اصحاب من اند. گفته می شود: تو نمی دانی که پس از وفات چه بدعتها گذاشتند، از لحظه ای که از آنها جدا شدی، همچنان مرتد شدند و به جاهلیت بازگشتند. پس من می گویم: دور باد، دور باد از رحمت الهی، کسی که پس از من تبدیل و تحریف کرد. و نمی بینم از آنان رهائی یابد جز

ص: ۲۲۹

به اندازه چند شتر رها شده از گله شتران». (۱)

همه در سکوتی وحشت زا به من گوش می دادند. برخی از آنان از من پرسیدند:

شما مطمئن هستید که این روایت صحیح در بخاری وجود دارد؟ پاسخشان دادم:

آری! به همان اندازه که اطمینان دارم خدا یکی است و شریکی ندارد و محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و رسولش است.

امام که تاثیر ژرف سخنان مرا در حاضرین، تأمل کرد، آرام گفت: ما از شیوخمان- که خدا رحمتشان کند- شنیده بودیم که فتنه، خاموش است، پس لعنت بر کسی که آن را برانگیزد.

گفتم: آقای من! فتنه، هرگز خاموش نشده است ولی ما در خواب غفلتیم و هر یک از ما اگر خواست بیدار شود و دیدگانش را بگشاید که حق را درک کند، فوراً او را متهم می کنید که فتنه را بیدار کرده است! و به هر حال بر مسلمانان لازم است که پیروی از کتاب خدا و سنت رسولش بکنند نه پیروی از سخنان شیوخ گذشته مان که معاویه و یزید و عمرو عاص را هم مورد ترحم خویش قرار می دادند.

امام سخن مرا قطع کرده و گفت: پس تو دعای خیر برای سرورمان معاویه، کاتب وحی نمی کنی و برای او طلب آمرزش نمی نمائی؟

گفتم: این مطلبی است که بحث طولانی است، و اگر نظر مرا در این زمینه

ص: ۲۳۰

می خواهی بفهمی، من کتاب خودم را که نامش «آنگاه... هدایت شدم» است به شما اهدا می کنم شاید از خواب بیدارت کند و دیدگانت را بر بعضی از حقایق بگشاید.

امام سخن مرا پذیرفت و هدیه ام را با کمی تردید گرفت ولی پس از یک ماه نامه جالبی برایم نوشت که در آن خدای را سپاس گفته که به صراط مستقیمش رهنمونش نموده است و اظهار محبت و عاطفه فراوانی به اهل بیت علیهم السلام کرده بود. من از او خواستم که در چاپ سوم کتابم، نامه اش را منتشر سازم زیرا مالا مال است از صفای روح و مبانی محبت و خلوص که هر که حق را شناخت، آن را دربر خواهد گرفت و این نمونه ای از بسیاری از اهل سنت است که تا پرده ها بالا رود، به سوی حق روی می آورند.

ولی از من خواست که نامه اش را پنهان دارم و آن را پخش نکنم، زیرا نیاز به وقت کافی دارد تا گروهی که همراه او هستند و پشت سرش نماز می خوانند، قانع شوند و او خواهان این است که دعوتش طبق بیان خودش- آرام باشد، نه با هرج و مرج.

باز می گردیم به اصل سخن درباره اصحاب تا این حقیقت تلخ را که قرآن کریم و سنت پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را ثبت کرده اند، بازیابی نمائیم.

سخن را با کلام الهی آغاز می کنیم که باطل در آن از هیچ سوی، راه ندارد و همانا آن داوری دادگر و سخنی کامل است. خدای تبارک و تعالی درباره برخی از

«وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ، نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَيُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ» (۱) - برخی از اهالی شهر مدینه، منافق اند و در نفاقشان استوارند، تو آنان را نمی شناسی ولی ما آنها را می شناسیم و آنان را دو بار عذاب می کنیم سپس بازمی گردند به عذابی سخت و دائمی.

«يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا، وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ، وَكَفَرُوا بَعِيدًا إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا» (۲) - اینان قسم به خدا یاد می کنند که کفر نگفته اند ولی به تحقیق که آنان کلمه کفر را بر زبان جاری کردند و پس از اسلام آوردنشان، کافر شدند و همت گماشتند بر آنچه که به آن نرسیدند.

«وَمِنْهُمْ مَنِ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّائِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (۳) - و برخی از آنان با خدا پیمان بستند که اگر خداوند از فضل و رحمتش به ما نعمتی بدهد، ما حتما پیامبر را تصدیق می کنیم و از نیکوکاران می شویم. ولی هنگامی که فضل الهی، نصیبشان شد، به آن

۱- (۱) - سوره توبه - آیه ۱۰۱.

۲- (۲) - سوره توبه - آیه ۷۴.

۳- (۳) - سوره توبه - آیه ۷۴-۷۷.

بخل ورزیدند و پشت کردند و از دین حق روی برگرداندند. و در نتیجه، خداوند نیز این نفاق را در قلوبشان تثبیت کرد تا روزی که به کیفر اعمال خود برسند چرا که به آنچه با خدا پیمان بسته بودند، تخلف کردند و دروغ می گفتند.

«الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ» (۱) - اعراب بادیه در کفر و نفاق از دیگران شدیدترند و به جهل و نادانی احکام خدا که بر رسولش نازل شده، سزاوارترند و خداوند دانا و آگاه است.

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ*يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ*فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (۲)

- گروهی از مردم می گویند ما به خدا و روز جزا ایمان آوردیم ولی آنها مؤمن نیستند.

می خواهند خدا و مؤمنین را فریب دهند ولی فقط خود را فریب می دهند و نمی دانند. در قلبهایشان مرض است و خداوند بر مرضشان افزوده و در اثر تکذیبشان و دروغشان، عذابی دردناک در انتظارشان است.

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ*اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ،

ص: ۲۳۳

۱- (۱) -سوره توبه-آیه ۹۷.

۲- (۲) -سوره بقره-آیه ۱۰.

إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ*ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ». (۱)

و اگر منافقین نزد تو آیند، می گویند شهادت می دهیم که تو رسول خدائی و خداوند هم می داند که تو رسول او هستی و خداوند شهادت می دهد که منافقین دروغ می گویند. اینان پیمان ها و قسمهای دروغشان را سپر جان خویش قرار دادند تا راه خدا را بر بندگانش ببندند، اینان چه بد عمل می کنند، زیرا به زبان ایمان آوردند ولی (با قلب) کافر شدند، پس خداوند مهر بر قلوبشان زد تا هیچ نفهمند و درک نکنند.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ، وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا*وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ، رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا*فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاؤَكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَ تَوْفِيقًا». (۲)

-آیا نمی بینی آنان را که ادعا می کنند به آنچه بر تو و بر پیامبران گذشته نازل شده ایمان دارند چگونه باز می خواهند طاغوت را حاکم خود قرار دهند در صورتی که ماموریت داشتند

ص: ۲۳۴

۱- (۱) -سوره منافقون- آیه ۳.

۲- (۲) -سوره نساء- آیه ۶۲.

که به طاغوت کافر شوند(۱) و شیطان می خواهد که آنها را گمراه کند، به نحوی که از رحمت الهی بسیار دور باشند. و اگر به آنها گفته شود بیائید به حکم خدا و رسول عمل کنید، منافقین را می بینی که مردم را از تو سخت دور می کنند. پس چگونه خواهد بود حال آنها اگر مصیبتی برایشان برسد که ناشی از کردارهای زشت خودشان است، آنگاه نزد تو آیند و سوگند بخورند که ما قصدی جز خیر و خوبی و توفیق (برای مسلمین) نداشتیم!!

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآؤْنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا». (۲)

-منافقین می خواهند خدا را فریب دهند ولی خداوند به آنها مکر می کند (مکرشان را باطل می سازد) و اگر برای نماز برخیزند، با کسالت و کاهلی برخیزند، می خواهند جلوی مردم ریا و خودنمایی کنند و خدا را فقط اندکی آن هم به قصد ریا یاد می کنند.

«وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَعْجَبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمِعَ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهِمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ، يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ، هُمُ الْعَدُوُّ فَآخِذْهُمْ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ». (۳)

-تو-ای پیامبر-چون ظاهر آنان را ببینی، تو را به شگفت آورند و اگر سخنی بگویند، به

ص: ۲۳۵

-
- ۱- (۱) -در روایت‌هایی از باقرین علیهما السلام نقل شده که مقصود از طاغوت کسی است که بر خلاف حق حکومت کند و لایق آن مقام نباشد. (مترجم)
- ۲- (۲) -سوره نساء- آیه ۱۴۲.
- ۳- (۳) -سوره منافقون- آیه ۴.

سخنشان گوش فراخواهی داد، گوئی که چوبی خشک، بر دیوار تکیه زده اند هر صدائی بشنوند، خیال کنند به ضررشان است، آنان واقعا دشمنان دین هستند پس-ای رسول خدا-از آنان پرهیز، خدا آنها را بکشد، چقدر-از حق-منحرف اند!

«قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبِئْسَ إِلَّا- قَلِيلًا* أَشْجَحَهُ عَلَيْكُمْ فَاذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يُنْظَرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ، فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ، سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشْحَهَ عَلَى الْخَيْرِ، أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا، فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا» (۱)

-خداوند به خوبی آگاه است از حال آنان که مردم را از جنگ می ترسانند و به برادران (و قوم) خویش می گویند با ما باشید، و آنان را چنان می بینی که از شدت ترس بر تو با چشمی که از بیم، حرکت می کند (و دور می زند)، نگاه می کنند مانند کسی که از سختی جان دادن، حال بیهوشی به او دست می دهد و هنگامی که جنگ و خطر رفع شد، با زبانی تند و گفتاری خشن، و در کمال حرص و آرزو، مطالبه غنیمت می کنند؛ اینها هرگز ایمان نیاورده اند و خداوند اعمالشان را نابود می کند (چون اعمالشان از روی ریا و خودنمائی است) و این بر خدا آسان است.

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

ص: ۲۳۶

ما ذَا قَالَ آفِنًا، أَوْلَيْكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ». (۱)

و بعضی از آنان کاملاً به سخت گوش می دهند ولی وقتی از نزد تو بیرون می روند، با اهل علم (از روی مسخره) می گویند، پیامبر چه می خواست بگوید! آنان کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان مهر زده است و همواره پیروی از هواهایشان می کنند.

«أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ* وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلا تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَ لا تَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ». (۲)

- آیا آنان که در دل‌هایشان مرض دارند، خیال می کنند که خداوند کینه درونیشان را (برای مسلمین) ظاهر نمی گرداند. و ما اگر می خواستیم، حقیقت آنان را به تو (ای پیامبر) آشکار می ساختیم تا در چهره هایشان، آنها را خوب بشناسی، و بی گمان تو از طرز سخن گفتنشان، آنان را شناسائی خواهی کرد و خداوند بر کارهای شما آگاه است.

«سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا، فَاسْتَغْفِرْ لَنَا، يَقُولُونَ بِالسَّتِيهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ». (۳)

- اعراب بادیه که از جنگ تخلف می ورزند، به تو می گویند که ما چون می خواستیم خانواده و اموالمان را نگهداری کنیم، لذا با تو نیامدیم، پس برای ما طلب آموزش بکن؛ در

ص: ۲۳۷

۱- (۱) -سوره محمد- آیه ۱۶.

۲- (۲) -سوره محمد- آیه ۳۰.

۳- (۳) -سوره فتح- آیه ۱۱.

زبان چیزی می گویند که هرگز در قلوبشان چنین نیست.

این آیات روشن، از قرآن مجید است که از نفاق برخی از آنها خبر می دهد که خود را در ضمن مخلصین از یاران پیامبر، جا زدند، و اگر وحی الهی نبود، حقیقت آنان حتی بر پیغمبر نیز مخفی می ماند. ولی در این مورد همواره، با اعتراض اهل سنت مواجه می شویم چرا که می گویند: ما چه کار به منافقین داریم؟ خدا منافقین را لعنت کند! صحابه ربطی به منافقین ندارند یا اینکه این منافقین جزء اصحاب نیستند. و اگر از آنان بررسی که این منافقین چه کسانی هستند که بیش از صد و پنجاه آیه در سوره توبه و منافقون، درباره آنها نازل شده، پاسخ می دهند: عبد الله بن اُبی و عبد الله بن اُبی سلول؛ و غیر از این دو اسم، اسمی دیگر ندارند که معرفی کنند؟!!

سبحان الله! اگر خود پیامبر-طبق گواهی آیات-بسیاری از آنان را نمی شناسد، چگونه می توان منافقین را منحصر به این دو نفر کرد که نزد تمام مسلمین معروف بودند؟!!

و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بعضی از آنان را شناخته بود و-طبق گفته خودتان-اسمائشان را به حدیفه بن یمان آموخته بود و به او دستور داده بود که این امر را نزد خود کتمان کند و اظهار ننماید تا جائی که عمر بن خطاب، در ایام خلافتش، همواره از حدیفه می پرسید، آیا او از اهل نفاق است یا خیر؟ و آیا پیامبر

اسم او را جزء لیست قرار داده، چنانکه در کتابهایتان روایت می کنید؟(۱)

و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نشانه ای را برای شناخت منافقین اعلام کرده بود و آن دشمنی علی بن ابی طالب است، چنانکه در صحاح خود، روایت کرده اید؛(۲) پس چقدر زیادند این اصحاب که شما درباره شان «رضی الله عنهم» می گوئید و در اوج بزرگی قرارشان می دهید و آن قدر مقامشان را بالا می برید، درحالی که دشمنی آنان به علی تا جایی رسیده بود که با او نبرد کردند و او را به قتل رسانیدند و در ایام حیاتش و پس از وفاتش، او را لعن کردند؛ نه تنها او را که تمام خاندان و دوستان و یاران باوفایش را، و همه اینان را جزء نیکان از اصحاب می دانید!!

و حکمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقتضا کرده بود که گاهی اسماء بعضی از آنها را به حدیفه بگوئید و گاهی علامتها و نشانه هائی برایشان قرار دهد و به مسلمین ابلاغ کند تا حجت را بر مردم تکمیل کرده باشد و در آینده نگویند که ما از این امر، غفلت داشتیم.

امروز دیگر هیچ ارزشی ندارد این سخن اهل سنت که می گویند: ما امام علی را

ص: ۲۳۹

-
- ۱- (۱) - کنز العمال- ج ۱۳- ص ۳۴۳، تاریخ ابن عساکر- ج ۴- ص ۹۲۸، احیاء العلوم غزالی- ج ۱- ص ۱۲۴.
 - ۲- (۲) - صحیح مسلم- ج ۱- ص ۶۱، صحیح ترمذی- ج ۵- ص ۶۳۵، سنن نسائی- ج ۸- ص ۱۱۶، کنز العمال- ج ۱۵- ص ۱۰۵.

دوست می داریم و او را به بزرگی یاد می کنیم؛ چرا که در پاسخشان می گوئیم: هرگز نمی شود در قلب یک انسان مؤمن، محبت ولی خدا و محبت دشمن خدا، جمع گردد! و خود امام علی نیز به آنان گفته است: «از ما نیست کسی که بین ما و دشمنانمان، فاصله و جدائی نیاندازد».^(۱)

و همانا قرآن کریم، وقتی سخن از اصحاب به میان آورد، اوصاف و نشانه های روشن و ثابتی برای آنان قلمداد کرد، و اگر ما اصحاب مخلص و سپاسگزار را از آنان جدا کنیم، بقیه ای که می مانند، قرآن آنها را چنین توصیف نموده است که:

فاسق اند، خائن اند، از یاری پیامبر دست برداشته اند، پیمان شکن اند، منقلب اند، در خدا و رسولش، شک و تردید دارند، از جنگ گریزان اند، از حق دوری می جویند، اوامر خدا و رسولش را نافرمانی می کنند، دیگران را از جهاد در راه خدا باز می دارند، نماز را ترک می کنند و به سوی لهو و تجارت روی می آورند، می گویند چیزی را که به آن عمل نمی کنند، به خاطر اسلامشان بر پیامبر منت می گذارند، سنگ دل اند و در برابر ذکر خدا و سخن حق، خضوع نمی کنند، صدایشان را بالاتر از صدای رسول خدا بلند می کنند، رسول خدا را اذیت و آزار می دهند و پیوسته گوش به منافقین می دهند و با آنها هم آوازند.

ما به همین مقدار کم بسنده می کنیم زیرا غرضمان بر خلاصه گوئی است و لذا از

ص: ۲۴۰

بیان آیات بی شمار دیگر خودداری می ورزیم؛ ولی به هر حال برای اینکه مطلب کامل تر باشد، لازم است آیاتی را که در مذمت و نکوهش اصحابی که به این صفات، موصوف شده اند، ولی به خاطر سیاست بازی، پس از رسول خدا و انقطاع وحی همه شان-بدون استثنا-جزء اصحاب عادل و فوق العاده درآمدند، که هیچ یک از مسلمانان حق ندارد، انتقادی از آنها کند یا آنها را محکوم نماید، ذکر می کنیم.

ص: ۲۴۱

برای اینکه دشمنان، خیال نکنند که فقط سخن از آیات درباره منافقین است و همان طور که اهل سنت می گویند، منافقین از اصحاب جدا هستند، آیاتی را که مخصوص مؤمنین از اصحاب است و مورد نکوهش قرار گرفته اند را نیز ذکر می کنیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ، أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ، فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ* إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (۱)

-ای مؤمنان! چه شده است شما را که وقتی گفته می شود در راه خدا کارزار کنید، خود را

ص: ۲۴۳

دلبسته به زمین می دانید (و سرباز می زید) آیا به همین حیات دنیا راضی شده اید و آخرت را نمی خواهید؟ پس بدانید که متاع زندگی دنیا در آخرت بسیار ناچیز است. اگر در راه خدا به جهاد نپردازید، خداوند شما را سخت عذاب می کند و قومی دیگر به جای شما می گمارد و هیچ ضرر و زیانی به خدا نمی رسانید و همانا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ، فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ، ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». (۱)

ای آنان که ایمان آورده اید، هریک از شما که از دین خود برگردد و مرتد شود، به زودی خداوند قومی را برمی انگیزد که دوستشان دارد و آنها خدا را دوست دارند، نسبت به مؤمنین متواضع و فروتن و نسبت به کفار، سرافراز و سربلندند؛ در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای هراس ندارند؛ این است فضل و لطف الهی که به هر که می خواهد عطا می فرماید و خداوند دارای رحمتی وسیع است و به احوال همگان دانا است.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ، وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ* وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». (۲)

ای گروهی که ایمان آورده اید، خیانت به خدا و رسولش نکنید و امانتها را خیانت

ص: ۲۴۴

۱- (۱) -سوره مائده-آیه ۵۴.

۲- (۲) -سوره انفال-آیه ۲۸.

نکنید درحالی که می دانید. و بدانید که اموالتان و فرزندانان برای آزمایش شما است و نزد خداوند، پاداشی بزرگ است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ». (۱)

-ای مؤمنین، هرگاه خدا و رسولش شما را دعوت کنند به چیزی که حیات و زندگی شما در آن است، اجابت کنید و بدانید که خدا در میان انسان و قلبش حایل است و همه به سوی او بازمی گردید. و بترسید از بلا و فتنه ای که چون بیاید، فقط مخصوص ستمکاران شما نباشد و بدانید که عقاب خداوند، سخت است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا» إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا «هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا» وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا». (۲)

-ای اهل ایمان، نعمت خدا را بیاد آورید که سپاهی از دشمن به سوی شما آمد، پس ما

ص: ۲۴۵

۱- (۱) -سوره انفال- آیه ۲۵.

۲- (۲) -سوره احزاب- آیه ۱۲.

بوسیله باد و سپاهی که شما آنان را ندیدید، بر آنها فرستادیم و خداوند به هر کاری که می کنید، آگاه است. یاد آورید وقتی که لشکر کفار از زیر و بالا بر شما حمله ور شدند و چشمهایتان حیران شد و جان ها به گلو رسید و به وعده خدا، گمانهای مختلف کردید؛ اینجا بود که مؤمنین آزمایش شدند و (آنان که ایمانشان ضعیف بود) سخت متزلزل گشتند. در آن هنگام، منافقین و کسانی که در دلهایشان شک و تردید و مرض بود، گفتند: آنچه خدا و رسولش به ما وعده داده اند، جز فریب چیزی نیست!!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (۱).

ای مؤمنان! چرا چیزی می گوئید که به آن عمل نمی کنید. بسیار مبعوض است نزد خداوند که چیزی بگوئید و به آن عمل نکنید.

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ» (۲).

آیا وقت آن نرسیده است، آنان که ایمان آورده اند، دلهایشان از ترس عذاب خدا و از حقی که نازل شده، خشوع کند و بلرزد.

«يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا، قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ، بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ

ص: ۲۴۶

۱- (۱) -سوره صف-آیه ۳.

۲- (۲) -سوره حدید-آیه ۱۶.

هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». (۱)

-بر تو-ای پیامبر-مَنْت می گذارند که اسلام آورده اند؛ بگو: اسلامتان را بر من مَنّت نگذارید، بلکه خداوند بر شما مَنّت نهاد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد اگر راست می گوئید (و در ایمانتان صادق هستید).

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا، أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ، فَتَرْبُّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ، وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ». (۲)

-بگو-ای پیامبر-اگر پدرانتان، فرزندانان، برادرانتان، همسرانتان، قومتان، اموالی که به دست آورده اید، تجارتی که از کسادش وحشت دارید و خانه هائی که دل پسندتان است، نزد شما محبوبتر است از خدا و رسولش و جهاد در راهش، پس منتظر باشید تا خدا امرش را بیاورد و همانا خداوند تبهکاران را هدایت نمی کند.

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ، آمَنَّا، قُلْ لَمْ تُوْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ». (۳)

ص: ۲۴۷

۱- (۱) -سوره حجرات- آیه ۱۷.

۲- (۲) -سوره توبه- آیه ۲۴.

۳- (۳) -سوره حجرات- آیه ۱۴.

-اعراب گفتند که ما ایمان آوردیم؛ بگو: ایمان نیاورده اید ولی بگوئید: اسلام آوردیم که هنوز ایمان در قلبتان وارد نشده است.

«إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ، فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ».

-تنها آنهایی که ایمان به خدا و روز جزا نیاورده اند، و دلشان پر از شک و ریب است، از تو اجازه معافی از جهاد می خواهند و همانا آنان در شک و ریبشان، خواهند ماند.

«لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَ لَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَ فِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ».

-اگر اینان با شما مؤمنین، برای جهاد بیرون بیایند، جز خیانت و فریب در سپاه شما چیزی نمی افزایند و هرچه بتوانند در کار شما اختلال می کنند و از هر سوی در پی فتنه انگیزی هستند و در میان شما کسانی هستند (که ایمانشان ضعیف است یا جاسوس هستند) و به آنها گوش می دهند و همانا خداوند به حال ستمگران دانا است.

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعِدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ، قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا

ص: ۲۴۸

۱- (۱) -سوره توبه- آیه ۴۵.

۲- (۲) -سوره توبه- آیه ۴۷.

-خرسند شدند آنان که از حکم جهاد در راه خدا، تخلف ورزیدند و خوش نداشتند که با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد کنند و گفتند که: در گرمای تابستان به جنگ نروید! به آنها بگو: آتش جهنم بسیار گرم تر است اگر می دانستند.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَشَاطَ اللَّهُ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَخِطَ أَعْمَالَهُمْ* أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ* وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ، وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، وَ اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ». (۲)

-آنان پیروی کردند از چیزی که خدا را به غضب آورد و رضایت الهی خوشایندشان نبود، پس خداوند اعمالشان را نابود کرد. آیا آنان که در دلهایشان مرض و شک و تردید است، خیال می کنند که خداوند کینه های درویشان را ظاهر نمی کند؟ و اگر ما می خواستیم، حقیقتشان را به تو نشان می دادیم که از چهره هایشان آنها را بشناسی، و همانا به تحقیق در طرز سخن گفتن، آنها را خواهی شناخت، و خداوند از اعمالتان آگاه است.

«وَ إِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهِونَ* يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يُنظَرُونَ». (۳)

ص: ۲۴۹

۱- (۱) -سوره توبه- آیه ۸۱.

۲- (۲) -سوره محمد- آیه ۳۰.

۳- (۳) -سوره انفال- آیه ۶.

- گروهی از مؤمنین اظهار کراهت کردند و این مردم (نادان) در حکم حق با تو جدل و نزاع می کنند با اینکه حق آشکار و روشن شد، گویا خود می بینند که به سوی مرگ کشیده می شوند.

«هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ، وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ، وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ، وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ» (۱).

-هان! اکنون شما دعوت می شوید که در راه خدا انفاق کنید ولی برخی از شما بخل می ورزند، و هر که بخل ورزد، به نفس خودش بخل ورزیده و خودش زیان دیده است؛ و همانا خداوند غنی و بی نیاز است و شما فقیران و بیچارگانید. و اگر از حق و رسول خدا دوری جوئید و روی برگردانید، بزودی خداوند قومی دیگر بجای شما می آورد که هرگز مانند شما نیستند (و از رسول خدا روی بر نمی گردانند).

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» (۲).

-و برخی از آنان، در تقسیم صدقات بر تو خرده می گیرند، پس اگر مال زیادی به آنها عطا کنی، راضی می شوند و اگر پول به آنها داده نشود، سخت خشمگین می گردند.

ص: ۲۵۰

۱- (۱) -سوره محمد- آیه ۳۸.

۲- (۲) -سوره توبه- آیه ۵۸.

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ، قُلْ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ، يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» وَرَحْمَةُ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (۱)

و- برخی از آنان هستند که دائما پیامبر را اذیت می کنند و می گویند شخص زودباوری است بگو، این زودباوری من به نفع شماست. پیامبر به خدا ایمان آورده و به مؤمنین اطمینان دارد و رحمتی است بر مؤمنین حقیقی و اما آنان که رسول خدا را اذیت و آزار می دهند، برایشان عذابی دردناک آماده شده است.

این مقدار از آیات کافی است که پژوهشگران را قانع سازد به اینکه اصحاب به دو گروه تقسیم می شوند

۱- گروهی که ایمان به خدا و رسولش آورده و خود را تسلیم او نموده و رهبریش را با دل و جان قبول کرده اند و در راه خدا و رسولش، از خود گذشته اند و ایثار نموده اند و لذا از رستگاران خواهند بود، و اینان اقلیتی هستند که قرآن آنها را «شاکران» نامیده است.

۲- گروهی دیگر، به صورت ظاهر به خدا و رسولش ایمان آورده اند ولی در قلبشان مرض و شک و تردید است و اینها فقط دنبال منافع شخصی و دنیوی خویش هستند و در تمام احکام و اوامر پیامبر، با او مخالفت می کنند و در برابر

ص: ۲۵۱

حکم خدا و رسولش، تمرد می کنند؛ اینها از زیانکاران اند، و متأسفانه اکثریت اصحاب را تشکیل می دهند که قرآن در عبارتی کوتاه آنان را چنین معرفی کرده:

«لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (۱) - همانا حق را برای شما آوردیم ولی بسیاری از شما از حق بیزارید.

انسان پژوهشگر درمی یابد که این اکثریت در زمان حیات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، با او می زیستند و پشت سرش نماز می خواندند و در هر حال با او هم صحبت بودند و بهر نحو که می توانستند به او نزدیک می شدند تا امرشان برای مؤمنین متعهد، کشف نگردد و پیوسته تلاش می کردند که با اظهار عبادت و پارسائی، مؤمنین به حال آنان غبطه بخورند و جلوی دیدگانشان، چهره ای حق به جانب و مقرب جلوه دهند. (۲)

پس اگر رفتار آنان در زمان حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ چنین باشد،

ص: ۲۵۲

۱- (۱) - سوره زخرف - آیه ۷۸.

۲- (۲) - امام احمد بن حنبل در مسندش - ج ۳ - ص ۱۵، و ابن حجر در اصابه اش ج ۱ - ص ۴۸۴، در شرح حال ذی الثدیه از انس بن مالک نقل می کند که گفت: در زمان رسول خدا، شخصی بود که عبادت و ورعش خیلی مایهٔ اعجابمان بود. ما نامش را برای پیامبر ذکر کردیم، حضرت او را نشناخت؛ او را توصیف نمودیم، باز هم نشناخت؛ در همان حال ناگهان آن شخص پیدا شد. گفتیم: یا رسول الله! این خودش است! حضرت فرمود: شما از شخصی خبر می دهید که در سیمایش، آثار شیطان دیده می شود. این مرد و یارانش قرآن می خوانند ولی از گلویشان تجاوز نمی کند. اینها از دین خارج می شوند چنانکه تیر از کمان خارج می شود. آنها را بکشید که بدترین مردم اند.

پس از وفاتش چگونه خواهد بود؟ بدون شک، تلاش بیشتر کردند و بر عدد خویش افزودند و برنامه های بیشتری را دنبال کردند، چرا که دیگر پیامبری نبود که آنان را بشناسد یا توسط وحی رسوایشان سازد، بویژه اینکه با رحلت آن حضرت، آثار اختلاف و تفرقه در میان اهل مدینه که در مسیر نفاق قرار گرفته بودند، زیاد شده بود و همچنین انحراف و ارتداد در میان شبه جزیره عرب که اینان کفر و نفاق بیشتری دارند، پیدا شده بود که برخی از آنان مانند مسیلمه کذاب و طلیحه و سجاح دختر حرث و پیروانشان ادعای نبوت کرده بودند، و همه آنان از اصحاب بودند.

و اگر اینان را به حال خود بگذاریم و فقط بر اصحاب حضرت از اهل مدینه تکیه کنیم، درمی یابیم که آثار نفاق در اینان و حتی در مؤمنین نیز پیدا شده بود و بسیاری از آنان به خاطر خلافت، به قهقرا برگشته و مرتد شده بودند.

قبلاً یاد آور شدیم که اینان بر رسول خدا و وصیش توطئه کرده بودند و درحالی که حضرت رسول بر فراش موت بود، اوامر و دستورهایش را نافرمانی کردند. و این حقیقتی است که برای پژوهشگران حق هیچ راه گریزی از آن نیست زیرا در هنگام خواندن کتابهای تاریخ و سیره، به آن برخورد می کنند و همانا خدای سبحان با بهترین عبادت و محکم ترین آیات، آن را ثبت نموده و فرموده است:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى

أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يُنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ». (۱)

و- محمد (صلی الله علیه و آله) نیست جز پیامبری که قبل از او نیز پیامبرانی آمدند و درگذشتند، پس اگر او از دنیا برود یا کشته شود، باز شما به جاهلیت و قهقرا برمی گردید، پس هر که مرتد ۲ شود، به خداوند هیچ ضرر و زیانی نخواهد رساند و همانا خداوند شکرگزاران را جزای خیر خواهد داد.

و این شاکرین، اقلیت از اصحاب بودند که به جاهلیت بازنگشتند و بر همان عهد و پیمانی که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسته بودند، باقی مانده و هرگز تغییر نکردند.

با این آیه قوی و محکم، ادعای اهل سنت که اصحاب هیچ رابطه ای با منافقین نداشتند، ساقط می شود و اگر به فرض محال، آن را بپذیریم، این آیه کریمه، خطاب به اصحاب مخلص و پابرجائی می کند که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقلب نشدند ولی پس از وفاتش، فوراً برگشتند و تغییر کردند. و بی گمان امر اینان نیز، پس از بررسی احوال و اوضاعشان، چه در زمان حیات پیامبر و چه پس از رحلتش و با بررسی سخنان رسول خدا درباره آنان که کتابهای حدیث و سیره و تاریخ مالمال از آن است روشن می شود.

ص: ۲۵۴

برای اینکه کسی نتواند درباره احادیث پیامبر که در مورد اصحاب بیان شده تضعیف یا رد کند، لذا ما تنها به احادیث صحیح بخاری بسنده کردیم که صحیحترین کتابهای اهل سنت به شمار می آید؛ ضمناً لازم به یادآوری است که بخاری- همان طور که از او معروف و مشهور است- بسیاری از این احادیث را کتمان کرده و بازگو نکرده است تا کرامت و شرافت اصحاب زیر سؤال نرود، درحالی که سایر صحاح اهل سنت چند برابر آن را با عبارتهائی روشن تر و واضح تر ذکر کرده اند.

ولی ما به همین مقدار کم از احادیث بخاری اکتفا می کنیم، تا حجت کامل تر شود.

بخاری در صحیح خود، در کتاب الایمان، باب ترس مؤمن از نابود شدن اعمالش، می گوید:

ابراهیم تمیمی گوید: من قولم را بر عملم عرضه نداشتم جز اینکه ترسیدم دروغگو باشم. ابن ابی ملیکه گوید: سی نفر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را دریافتم که همه آنان

از نفاق، بر خویشان می هراسیدند و هیچ یک از آنها نبود که ادعا کند برایمان جبرئیل و میکائیل است... (۱)

اگر ابن ابی ملیکه سی نفر از یاران پیامبر را دریافته است که همه شان می ترسیدند که جزء منافقین باشند و هیچ یک ادعای ایمان صحیح برای خویشان نمی کرد، پس چه شده است که اهل سنت آنان را تا درجه انبیا و پیامبران بالا می برند و هیچ انتقادی را درباره شان نمی پذیرند؟!

و همچنین بخاری در کتاب الجهاد و السیر، باب الجاسوس و التجسس آورده است که:

حاطب بن ابی بلتعہ که از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، نامه ای به مشرکین اهل مکه فرستاد که بعضی از اخبار پیامبر را به آنان اطلاع داده بود. نامه اش را نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند، حضرت به او فرمود: این چیست؟ حاطب؟! حاطب از پیامبر پوزش طلبید و گفت که می خواسته از خویشانش در مکه، نگهداری کند! پیامبر تصدیقش کرد. عمر گفت: ای رسول خدا!! اجازه بده، گردن این منافق را بزنم. حضرت فرمود: او در جنگ بدر با ما بوده است، و چه می دانی، شاید خدا به اهل بدر گفته باشد، هر کاری بکنید، من به هر حال از شما می گذرم و عفوتم می کنم!! (۲)

ص: ۲۵۶

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۱۹ - کتاب الایمان.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۱۹.

اگر حاطب که جزء اولین اصحاب بود و در غزوه بدر شرکت کرده بود، اسرار پیامبر را برای دشمنانش از مشرکین مکه می فرستد و به بهانه حمایت از خویشانش، به خدا و رسولش خیانت می کند و عمر بن خطاب گواهی بر نفاقش می دهد، پس چه می توان گفت درباره دیگر اصحابی که پس از فتح مکه یا پس از جنگ خیبر یا حنین اسلام آوردند و همچنین «طلقائی» که تسلیم شدند نه مسلمان؟!!

و اما آن قسمت آخر از روایت که منسوب به رسول خدا است و ادعا می کند که خداوند به اهل بدر گفته هر چه می خواهید مرتکب شوید که من شما را می بخشم؛ این را به خود خواننده عزیز واگذار می کنیم که بر آن حاشیه بزند!

بخاری در جزء ششم از صحیح خود در کتاب فضائل القرآن و در باب سوره منافقین آورده است که:

یکی از مهاجرین با یکی از انصار نزاع کرد. آن مرد انصاری فریاد برآورد که ای گروه انصار! به دادم برسید. و آن مهاجری صدا زد که ای مهاجرین مرا دریابید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را شنید فرمود: چه خبر است؟ فریادهای جاهلیت بلند شده است! گفتند:

یا رسول الله! مردی از انصار با مردی از مهاجرین نزاع کرده فرمود: از دعوای جاهلیت دوری کنید که بوی گندیده ای دارد. عبد الله بن ابی آن سخن را شنید، فریاد زد:

کارشان را کردند! به خدا اگر به مدینه باز گشتیم، شریفان و عزیزان باید مردان ذلیل و خوار را حتما بیرون کنند! این سخن به گوش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسید؛ عمر برخاست و

گفت: اجازه بدهید گردن این منافق را بزنم! فرمود: رهایش کن! نمی خواهم مردم بگویند که محمد، اصحابش را می کشد. (۱)

این حدیث، صریح است در اینکه منافقین از اصحاب پیامبر بودند، برای اینکه رسول خدا پذیرفت سخن عمر را به اینکه آن شخص منافق است ولی او را از کشتنش منع فرمود تا گفته نشود که پیامبر، اصحابش را به قتل می رساند. و گویا پیامبر می دانست که اغلب اصحابش، منافق اند و اگر می خواست همه منافقین را به قتل برساند، جز افراد معدودی، از اصحابش باقی نمی ماندند. کجا هستند اهل سنت با این حقیقت تلخ که تمام ادعاهایشان را باطل می سازد!

بخاری در صحیحش، در جزء سوم، باب حدیث الافک از کتاب شهادت آورده است:

رسول خدا فرمود: چه کسی از من حمایت می کند در مورد مردی که شنیده ام، خاندان مرا اذیت کرده است؟ سعد بن معاذ برخاست و گفت: یا رسول الله! من به حمایت برمی خیزم! اگر از قبیله «اوس» است، گردنش را می زنیم و اگر از برادرانمان از «خزرج» است، هرچه دستور بدهی، درباره اش انجام می دهیم. سعد بن عباده که رئیس قبیله خزرج بود، و در گذشته مرد نیکوکاری بود ولی حمیت جاهلیت اینک، او را فرا گرفته، برخاست و گفت: به خدا قسم دروغ می گوئی، تو او را نمی کشی و نمی توانی

ص: ۲۵۸

بکشی! اسید بن حضیر بلند شد و گفت: به خدا قسم دروغ می گوئی! ما به خدا او را خواهیم کشت، تو منافقی و از منافقین دفاع می کنی! و بدین سان افراد اوس و خزرج به نزاع برخاستند تا جائی که نزدیک بود یکدیگر را به قتل برسانند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر روی منبر بود و پیوسته تلاش می کرد، ساکتشان کند تا بالاخره ساکت شدند و خود حضرت نیز سکوت کرد. (۱)

بنابراین، اگر سعد بن عباد، سرور انصار متهم به نفاق می شود درحالی که به گواهی روایت، در گذشته مرد نیکوکاری بوده است و اگر انصار که خداوند در کتابش آنان را ستوده است، همه عصبانی می شوند و به خاطر یک منافقی که خاندان پیامبر را اذیت کرده، می خواهند باهم بستیزند و پیکار کنند و از او دفاع می نمایند و در حضور پیامبر، صدایشان را بلند می کنند (و حرمت حضرت را هتک می نمایند) پس دیگر چه تعجیبی از نفاق آنان خواهیم داشت که زندگی خود را وقف در جنگیدن با پیامبر و دعوتش کردند یا اینکه می خواستند پس از وفات حضرت، به خاطر خلافت، خانه دخترش (فاطمه زهرا) را آتش بزنند.

بخاری در کتاب التوحید در باب سخن خداوند که می فرماید: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ» آورده است که:

علی بن ابی طالب در یمن بود، قطعه هائی از طلا را برای پیامبر فرستاد. حضرت آنها

ص: ۲۵۹

را میان برخی از مردم تقسیم کرد. قریش و انصار خشمگین شدند و گفتند: چطور شد که طلاها را به شخصیت های نجد می دهد و به ما نمی دهد؟! پیامبر فرمود: می خواهم دل آنها را بدست آورم و الفتی در میانشان ایجاد نمایم. پس یک نفر آمد و گفت: یا محمد! از خدا بترس!! پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر من بخواهم خدا را نافرمانی و عصیان کنم، چه کسی خدا را اطاعت می کند؟ آیا درست است که مردم اهل زمین مرا قبول داشته باشند و شما مرا خائن بدانید؟ خالد بن ولید اجازه خواست که او را بکشد، پیامبر اجازه اش نداد.

وقتی که آن مرد رفت، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: از تبار این آدم گروهی می آیند که قرآن را می خوانند ولی از گلوهایشان فراتر نمی رود (یعنی قرآن را قبول ندارند و به آن عمل نمی کنند) اینان از اسلام خارج می شوند چنانکه تیر از کمان خارج می شود. با اهل اسلام می جنگند و به بت پرستی دعوت می کنند. اگر آنان را درک کردم مانند قوم عاد آنها را به قتل خواهم رساند. (۱)

و این هم منافقی دیگر از اصحاب است که پیامبر را متهم به بی انصافی در تقسیم می کند و با کمال بی ادبی به پیامبر می گوید: ای محمد، از خدا بترس!! ولی علی رغم اینکه پیامبر می داند که او منافق است و از تبارش گروهی به دنیا می آیند که مانند بیرون رفتن تیر از کمان از اسلام خارج می شوند و بت پرست هستند، با این حال، خالد را از کشتنش منع می کند.

ص: ۲۶۰

و در این پاسخی است به اهل سنت که همواره بر من احتجاج می کردند و می گفتند: اگر رسول خدا می دانست که بعضی از اصحابش جزء منافقین اند و سبب گمراهی مسلمین می شوند، پس بر او واجب بود که آنان را بکشد و امتش و دینش را نگهدارد.

بخاری در صحیحش در باب «اذا اشار الامام بالصلح» در کتاب صلح آورده است که:

زبیر می گفت: با یکی از انصار که در جنگ بدر نیز شرکت کرده بود، در مورد راه آبی که از سنگلاخ به زمین های مزروعیشان می آمد، و هر دو از آن آب استفاده می کردند، به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شکایت کرد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به زبیر فرمود: ای زبیر، از آب استفاده کن، سپس آب را برای همسایه ات رها کن. آن مرد انصاری خشمگین شد و گفت: یا رسول الله! طرفداری از پسر عمه ات می کنی؟! رنگ چهره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از شدت غضب تغییر کرد، سپس فرمود: آبیاری کن پس آن را نگهدار تا به دیوارها برسد... (۱)

و این مدل دیگری از منافقین از اصحاب است که معتقد است پیامبر پیروی از عاطفه شخصی می کند و به نفع پسر عمه اش حکم می نماید و با کمال بی شرمی این سخن را به پیامبر می گوید که رنگ حضرت از شدت غضب تغییر می کند.

بخاری در جزء چهارم در کتاب الجهاد و السیر از عبد الله نقل می کند که گفت:

ص: ۲۶۱

روز حنین بود. پیامبر در تقسیم، برخی از مردم را بر برخی دیگر برتری داد. مثلاً- به اقرع بن حابس، یکصد شتر عطا نمود و همان مقدار به عینه بخشید و به برخی از اشراف عرب نیز بسیار بخشید و آنان را بر دیگران مقدم دانست. یک نفر (از روی اعتراض) گفت: به خدا قسم در این تقسیم رعایت عدالت نشده و خدا مطرح نبوده است!!! من گفتم: به خدا، این سخن را به پیامبر خواهم رساند. پس نزد حضرت آمدم و ماجرا را به ایشان عرض کردم. فرمود: پس چه کسی عدالت می کند، اگر خدا و رسولش عدالت نکنند؟! خدا رحمت کند حضرت موسی را؛ او بیش از این اذیت شد و صبر کرد. (۱)

این هم یکی از منافقین از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و گویا یکی از بزرگان قریش است، لذا راوی از ترس هیئت حاکمه وقت، از ذکر نامش خودداری کرده. این منافق را می بینی که با قطع و یقین می گوید که محمد عادل نیست و در تقسیمش، خدا را مدّ نظر قرار نداده است و قسم هم می خورد!! آری! حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) از این بیشتر اذیت شد و در راه خدا صبر کرد.

بخاری در صحیحش در جزء چهارم، در کتاب «بدء الخلق» و در باب «علامات النبوه فی الاسلام» آورده است که:

ابو سعید خدری گفت: روزی در حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم که حضرت مشغول تقسیم بود. ناگهان ذو الخویصره که از بنی تمیم است، آمد و گفت: یا رسول الله!

ص: ۲۶۲

عدالت کن!! حضرت فرمود: وای بر تو! اگر من عدالت نکنم، کی می خواهد عدالت کند؟ اگر من عادل نباشم پس تو بیچاره و زیانکار خواهی بود. عمر برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! اجازه ام ده که گردنش را بزخم. حضرت فرمود: او را رها کن چرا که او دارای یارانی است که شما نماز خود را در برابر نماز آنان و روزه خود را در برابر روزه شان، کم و بی ارزش می بینید آنها قرآن می خوانند ولی از گلوهایشان فراتر نمی رود.

آنان از دین خارج می شوند چنانکه تیر از کمان خارج می شود. (۱)

این هم نوعی دیگر از اصحاب منافق که در برابر مردم، اظهار دیانت و خضوع و خشوع می کردند تا جائی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عمر می فرماید که: بعضی از شما مردم، نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنان، بی ارزش می پندارد. و بدون شک آنها قرآن را کاملاً از، بر، داشتند ولی از گلوهایشان فراتر نمی رفت (و به عمل هرگز نمی رسید) و این سخن پیامبر که می فرماید: او را رها کن چرا که اصحابی دارد؛ دلیل است بر اینکه منافقین در میان اصحاب بسیار زیاد بودند.

بخاری در صحیحش در کتاب «الادب» باب «من لم یواجه الناس بالعتاب» آورده است:

عایشه گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چیزی درست کرد و اجازه داد از آن استفاده کنند.

گروهی از آن پرهیز کردند. پیامبر خبردار شد، خطبه ای خواند که در آن خطبه، پس از

ص: ۲۶۳

حمد و ثنای الهی فرمود: چرا برخی از مردم از چیزی که من درست کرده‌ام، پرهیز می‌کنند؟ به خدا قسم من از آنها به خدای سبحان داناتر و خشیتم از همه آنها بیشتر است. (۱)

و این هم یک صنف دیگر از اصحاب است که از سنت رسول خدا پرهیز می‌کنند و بی‌گمان، اعمال پیامبر را نیز مورد استهزا و تمسخر قرار می‌دادند و لذا می‌بینیم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان آنان خطبه می‌خواند و به خدا سوگند می‌خورد که از همه آنها به خداوند اعلم و خشیتش از همه بیشتر است.

بخاری در کتاب «المظالم»، باب «الاشتراک فی الهدی و البدن» می‌نویسد:

ابن عباس گفت: روز چهارم ذی حجه بود، ما برای حج آمده بودیم. حضرت امر کرد عمره انجام دهیم و دستور داد که زنانمان برایمان حلال است. این سخن در میان مردم منتشر شد. عطاء گوید: جابر گفت: پس برخی از ما به منی رفتیم درحالی که... (۲) خبر به پیامبر رسید. برخاست و خطبه‌ای انشاد فرمود و در آن گفت: شنیده‌ام برخی از مردم می‌گویند: کذا و کذا. به خدا سوگند من از آنان باتقواتر و به خدا نزدیک‌ترم.

این هم یک نوع از اصحاب اند که اوامر رسول خدا را در احکام شرعی مورد

ص: ۲۶۴

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۹۶.

۲- (۲) - در متن روایت جمله‌ای ذکر شده که بسیار زننده و زشت است و لذا بجای آن چند نقطه گذاشتیم و از نقلش خودداری کردیم. (مترجم)

تمرد و نافرمانی قرار می دهند. و از این سخن حضرت برمی آید که برخی از مردم، این سخن پیامبر را که اجازه داد با زنهایشان هم بستر شوند، محکوم نموده بودند و می گفتند:... آیا اینان به احکام خدا از رسول خدا داناتر بودند؟ یا اینکه از او باتقوی تر؟!

و شکی نیست که ازدواج متعه یا متعه زنان که پس از وفات رسول خدا، از سوی عمر تحریم شد، از همین قبیل است. پس اگر آنان در زمان پیامبر اوامر را در مورد روا بودن هم بستر شدن با همسرانشان در ایام حج، رد می کردند و نمی پذیرفتند، دیگر چه جای تعجب است که پس از وفاتش نکاح متعه را تحریم کنند و از این امر پیامبر نیز سرباز زنند و نکاح متعه را مانند زنا بدانند چنانکه اهل سنت، امروز چنین ادعا می کنند.

بخاری در کتاب «الجهاد و السیر» در باب «ما کان النبی یعطى المؤلفه قلوبهم» آورده است:

انس بن مالک گفت: وقتی خداوند مقداری از اموال قبیله هوازن را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غنیمت داد، حضرت آن را به مردانی از قریش داد. انصار گفتند: خدا پیامبرش را بیامرزد؛ به قریش می بخشد و ما را رها می کند درحالی که شمشیرهایمان از خونشان می چکد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنان را در جایی گرد آورد و غیر از آنان، کسی را در آنجا جمع نکرد، سپس به آنها فرمود: سخنی از شما به من رسیده است، چه می باشد؟ آنها سخن

خود را تکرار کردند. فرمود: من به کسانی پول می دهم که تازه مسلمان شده اند آیا شما راضی نیستید که آنها با اموالشان بروند و شما همراه با رسول خدا باشید؛ بخدا سوگند بازگشت شما (برای من) بهتر است از بازگشت آنها. گفتند: آری! ای رسول خدا؛ راضی شدیم. آنگاه فرمود: شما پس از من خودخواهی های شدیدی خواهید دید؛ پس صبر کنید، تا خدا و رسولش را بر حوض، ملاقات کنید. انس گفت: ولی ما صبر نکردیم. (۱)

اکنون از آنها می پرسیم: آیا در تمام انصار، یک نفر مرد فهمیده نبود که به رفتار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، راضی شود و معتقد باشد به اینکه حضرت، به سوی هوا و هوس و عاطفه، منحرف نمی شود و سخن خدا را در این زمینه درک کرده باشد که می فرماید:

«نه، به خدای تو سوگند، اینان ایمان نمی آورند تا اینکه تو را در آنچه میانشان رخ می دهد، داور قرار دهند و هر وقت حکمی کردی، در دلهای خویش، هرگز احساس نگرانی و ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند». (۲)

آیا وقتی گفته شد: خدا، رسول الله را بیامرزد!! یک نفر در میان آنان بود که از پیامبر، دفاع کند؟

ص: ۲۶۶

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۶۰.

۲- (۲) - سوره نساء - آیه ۶۵. «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ، ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»

نه، هرگز! کسی که به مقتضای آیه ایمان آورده باشد، در میانشان نبود و وقتی گفتند: راضی شدیم، این هم از روی قناعت و رضایت نبود و لذا گواهی انس بن مالک- که یکی از آنان بود- کاملاً بیجا بود که گفت: او ما را به صبر وصیت کرد ولی ما صبر نکردیم.

بخاری در صحیحش، در کتاب مغازی، باب غزوه حدیبیه آورده است:

احمد بن اشکاب گوید: محمد بن فضیل از علاء بن مسیب از پدرش نقل کرده که گفت: براء بن عازب را ملاقات کردم؛ به او گفتم: خوشا به حالت! با پیامبر هم صحبت بودی و زیر درخت با او بیعت کردی.

گفت: فرزند برادرم! تو نمی دانی که ما پس از او چه کارها کردیم و چه انحرافها در دین به وجود آوردیم! (۱)

راست گفت براء بن عازب، زیرا بیشتر مردم نمی دانند، پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اصحاب چه کارها کردند: به وصیش و پسر عمویش ظلم کردند و از خلافت دورش نمودند، به دخترش حضرت زهرا ستم کردند و به سوزاندن تهدیدش نمودند و حقش را در میراث پدر، غصب کردند. وصایای رسول خدا را مخالفت نمودند و احکام شرع را تغییر دادند و سنت پیامبر را به آتش کشیدند و از دسترسی مردم دور ساختند. آن حضرت را شکنجه دادند زیرا اهل

ص: ۲۶۷

بیتش را لعن و نفرین کردند و قتل عام نمودند و آواره ساختند و حکومت را به دست منافقین و تبهکاران و دشمنان خدا و رسولش سپردند. آری! و بسیاری غیر از این کارها انجام دادند که متأسفانه، نزد عموم مردم نامعلوم است و آنان چیزی از حقایق را دریافت نکرده اند جز آنچه از مکتب خلفا به آنان تلقین و تزریق شد که با اجتهادات شخصی تا توانستند احکام خدا و رسولش را تغییر دادند و آنها را بدعتهای نیکو نامیدند!!

بدین مناسبت، به اهل سنت می گوئیم: برادران! به هم صحبتی پیامبر فریب نخورید، چرا که این براء بن عازب؛ از نخستین اصحابی است که در زیر درخت با پیامبر بیعت کرده، و زبان حالش به فرزند برادرش این است که: نه همراهی با پیامبر و نه بیعت زیر درخت، تو را فریب ندهد؛ تو نمی دانی، پس از او چه کارها که نکردیم. خداوند می فرماید:

«آنان که با تو بیعت می کنند، همانا با خداوند بیعت می کنند، دست خدا بالای دست آنها است؛ پس اگر کسی بیعتش را بشکند، به خودش ضرر زده است.» (۱)

و چقدر عدد این اصحاب پیمان شکن زیاد بود که پیامبر به پسر عمویش علی،

ص: ۲۶۸

۱- (۱) -سوره فتح- آیه ۱۰. «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ، فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ...».

وصیت کرد با آنها بجنگد و کارزار کند، چنانکه در کتابهای تاریخ آمده است.

بخاری در صحیحش در کتاب الجمعة آورده است:

جابر بن عبد الله گفت: قافله ای که مواد غذایی با خود حمل می کرد، از شام آمد؛ ما مشغول نماز جمعه با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم. مردم متفرق شدند بجز دوازده نفر. این آیه نازل شد:

«وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا...». - و اگر تجارت یا کار لهوی دیدند، به آن طرف، پراکنده می شوند و تو را تنها می گذارند. (۱)

و این نیز یک نوع دیگر از منافقین از اصحاب هستند که پارسائی و خشوع ندارند، بلکه حتی از نماز جمعه، آن هم با رسول خدا، فرار می کنند که بر قافله و تجارت بنگرند و رسول خدا را در حال نماز و خضوع و خشوع در برابر خداوند، تنها می گذارند.

آیا اینها مسلمانانی هستند که ایمانشان کامل است؟ یا منافقینی هستند که حتی نماز را هم به مسخره گرفته اند و اگر به نماز برخیزند مانند منافقین، با تنبلی و کاهلی برمی خیزند. البته تنها آن دوازده نفر که با رسول خدا ثابت قدم ماندند و نماز جمعه را تمام کردند، از آنان مستثنی هستند.

آری! هر که اوضاع و احوال آن اصحاب را دنبال کند، بدون شک شگفت زده

ص: ۲۶۹

می شود. و حتما فرار کردنشان از نماز جمعه، چند بار تکرار شده بود که خداوند به آنان، از روی اعتراض می فرماید: «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَ وَ مِنَ التَّجَارَةِ» - بگو- ای پیامبر- آنچه نزد خداست از لهُو و تجارت بهتر است.

و برای اینکه-خواننده عزیز-مقدار تجلیل و احترامشان را نسبت به نماز جمعه که مسلمانان این زمان، بیشتر از آنها به آن احترام قائلند را دریابی، این حدیث صحیح بخاری را بخوان، که در کتاب الوکاله، از صحیحش چنین آمده است:

سهل بن سعید گفت: ما در روز جمعه خیلی خوشحال می شدیم زیرا پیرزنی داشتیم که از ساقه های یک نوع لویائی که آن را می کاشتیم، مقداری می گرفت و در دیگ می گذاشت و چند دانه جو هم با آن مخلوط می کرد و دیگر نه روغنی و نه هیچ چربی در آن می انداخت و آن را می پخت. ما که نماز جمعه را می خواندیم، نزد او می رفتیم، او هم غذا را به ما می داد. و لذا ما در روز جمعه، به این خاطر خیلی خوشحال می شدیم که بعد از نماز جمعه، از چنین غذائی تناول می کردیم. (۱)

خوشا به حال چنین اصحابی که از آمدن روز جمعه و ملاقات با رسول خدا و گوش دادن به خطبه ها و موعظه هایش و نماز خواندن با آن حضرت و به دیدار با یکدیگر و آن همه برکت ها و رحمتها که در آن روز سرازیر می شد، خرسند نمی شدند ولی از خوردن آن غذای مخصوص که آن پیرزن برایشان تهیه می کرد،

ص: ۲۷۰

مسرور می شدند، که اگر در این زمان یک نفر از مسلمانان بگوید که در روز جمعه به خاطر غذا خوشحال می شوم، او را جزء آدمهای پوچ و بیهوده می پندارند.

و اگر بیشتر از این، بخواهیم از احوالشان مطلع شویم، شاکرین و سپاسگزارانی را که خداوند در قرآن مورد ستایش قرار داده، اقلیتی هستند که عددشان از دوازده نفر تجاوز نمی کند، و اینان همان مخلصینی هستند که به سوی لهُو و تجارت نمی روند و نماز را رها نمی کنند و همین ها هم بودند که در هنگام جهاد، و در بسیاری از مواقع که سایر اصحاب فرار می کرده و در می رفتند، ثابت قدم می ماندند.

بخاری در صحیحش در کتاب الجهاد و السیر آورده است:

براء بن عازب گوید: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)، عبد الله بن جبیر را در غزوه احد بر پیاده نظام، که عددشان پنجاه نفر بود، قرار داد و فرمود: اگر دیدید که پرندگان بر سر ما فرود می آیند (کشته شده ایم) شما هرگز از جایتان، حرکت نکنید تا اینکه خودم به شما دستور دهم. و به هر حال دشمن مغلوب شد. راوی گوید: من به خدا قسم دیدم که خلخال ها در پاهای زنان پدید آمده بود. اصحاب عبد الله بن جبیر (پیاده نظام) گفتند: غنیمت! ای قوم، غنیمت! دیگر منتظر چه هستید؟! عبد الله بن جبیر به آنان گفت: آیا فراموش کردید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شما چه دستور داد؟ گفتند: به خدا سوگند، می رویم و برای خود غنیمت جمع می کنیم. وقتی صحنه را رها کردند، شکست خوردند. آنجا بود که حضرت رسول هرچه فریاد کرد، جز دوازده نفر با حضرت کسی نماند، و سرانجام هفتاد نفر از ما

ص: ۲۷۱

مورخین می نویسند که در این جنگ هزار نفر از اصحاب با حضرت خارج شدند درحالی که همه مشتاق جهاد کردن در راه خدا بودند و از پیروزی بدر، خیلی مغرور شده بودند ولی امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نافرمانی کردند و عامل شکستی مفتضح در تاریخ اسلام شدند که هفتاد نفر از آنان و در راس آنها حضرت حمزه عموی پیامبر کشته شدند و بقیه پا به فرار گذاردند و کسی با پیامبر جز دوازده نفر، در صحنه جنگ باقی نماند، چنانکه بخاری نقل کرده، و اما سایر مورخین این عدد را به چهار نفر، پائین آورده اند که عبارت بودند از: علی بن ابی طالب که جنگی نمایان با مشرکین کرد، و غرضش حمایت و دفاع از شخص شخیص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و ابو دجانة که در پشت از حضرت حمایت می کرد و طلحه و زبیر و گفته شده که سهل بن حنیف هم با آنها بود.

و از اینجا است که معنای سخن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را درک می کنیم که می فرماید:

«نمی بینم که رستگار می شود از آنان جز مانند چند شتر سرگردان در گله شترها». (بحث این حدیث خواهد آمد).

و این در حالی است که خدای سبحان آنان را در صورت فرار از جنگ به آتش جهنم تهدید کرده است:

ص: ۲۷۲

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقَيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ* وَمَنْ يُولِهِمْ يُؤَمِّدِ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ، فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بُئْسَ الْمَصِيرُ» (۱) - ای مؤمنین، هر گاه در وقت کارزار، با هجوم کافران مواجه شدید، از آنها روی برنگردانید و فرار نکنید که هر که در روز جنگ، به آنها پشت کرده و فرار نماید، به سوی خشم خدا روی آورده و جایگاهش دوزخ که بدترین جایگاه است، خواهد بود، مگر آنکه از میمنه به میسره و یا از قلب به جناح به خاطر مصلحت جنگ برود و یا اینکه به یاری گروهی دیگر از خودشان بپردازد.

پس چه ارزشی دارند این اصحابی که به خاطر لُهو و تجارت، از نماز گریزانند و به خاطر ترس از مرگ، از جهاد فرار می کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تنها در میان دشمنان رها می کنند. و در هر حالت، متفرق می شوند و همه شان روی بر می گردانند. و با پیامبر - حد اکثر - جز دوازده نفر، نمی مانند! پس این اصحاب کجا هستند ای خردمندان؟!!

شاید برخی از پژوهشگران وقتی مانند این روایتها و رویدادها را می خوانند، آن را کوچک شمردند و می پندارند که حادثه هائی زودگذر بوده و خدا از آن ها گذشته است و دیگر اصحاب به چنین کارهائی روی نیاورده اند! خیر، چنین نیست. قرآن

ص: ۲۷۳

کریم ما را بر حقایق وحشتناکی آگاه می سازد. در جنگ احد(۱) فرارشان را چنین ثبت فرموده است:

«وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّوهُم بِأُذُنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ * مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ، ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ * إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَعْيُنِ الرَّسُولِ يُدْعُوكُمْ فِي أَخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا- تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۲)

و به تحقیق که وعده خداوند راست بود و آنگاه دریافتید که به اذن او غالب شده اید تا وقتی که (در جنگ احد) مغلوب شدید و اختلاف پیدا کردید و پس از اینکه آرزویتان را محقق گردانید، نافرمانی کردید؛ برخی از شما دنیا را می خواهید و برخی خواهان آخرت است. سپس شما را از پیروز شدن بازداشت تا امتحانتان کند و خدا از تقصیر شما (در نافرمانی پیامبر) درگذشت زیرا خداوند، به اهل ایمان، لطف و عنایت دارد. بیاد آورید هنگامی که از وحشت فرار می کردید و به کسی توجه نداشتید تا آنجا که به پیامبر هم که شما

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - تفسیر طبری - ج ۴ ص ۸۲، تفسیر التحریر و التنویر نوشته طاهر بن عاشور - ج ۴ ص ۱۲۶، صحیح بخاری - ج ۵ ص ۲۹ - باب غزوه احد.

۲- (۲) - سوره آل عمران - آیه ۱۵۳.

را به یاری دیگران فرامی خواند، اعتنا نکردید، تا به کیفر این بی ثباتی، غمی بر غم شما افزود تا از این پس، برای از دست رفتن یا به دست آوردن چیزی، غمگین نشوید و خدا بهر کاری کنید آگاه است.

این آیات پس از جنگ احد که مسلمانان در امر رفتن به دنبال غنایم دنیا و دیدن خلخالها در پای بانوان-چنانکه بخاری نقل کرده-شکست خوردند، نازل شد و چنانکه قرآن فرموده است، خدا و رسولش را عصیان و نافرمانی کردند. آیا واقعا اصحاب از آن حادثه، عبرت گرفتند و به خدا انابه و توبه کردند و طلب آمرزش کردند و دیگر مانند آن رفتار نکردند؟!

نه هرگز! نه تنها توبه نکردند بلکه، کارهایی از آن بدتر نیز مرتکب شدند که این در اواخر زندگی پیامبر در جنگ حنین رخ داد. در آن غزوه، عددشان-چنانکه مورخین گفته اند-دوازده هزار نفر بود؛ و علی رغم کثرت جمعیت، بازهم طبق معمول-پا به فرار گذارده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در میان مشرکین و دشمنان خدا رها کردند که بیش از نه یا ده نفر از بنی هاشم و در راس آنان امام علی بن ابی طالب با حضرت نبودند، چنانکه یعقوبی در تاریخش نقل کرده و دیگران نیز یاد آور شده اند.^(۱)

و اگر فرارشان در جنگ احد، قبیح بود، بی گمان، در جنگ حنین، قبیح تر و به

ص: ۲۷۵

۱- (۱) -عبقریه خالد-نوشته عباس عقاد-ص ۶۸، تاریخ یعقوبی-ج ۲ ص ۶۲.

مراتب زشت تر است، زیرا صابران و بردبارانی که در جنگ احد با او پایدار ماندند چهار نفر از میان هزار صحابی بودند یعنی نسبت یک به دو است و پنجاه. ولی در جنگ حنین، از میان دوازده هزار صحابی، فقط ده نفر پایدار ماندند که نسبتش یک به هزار و دو است. و اگر جنگ احد در آغاز هجرت بود و مردم مسلمان در اقلیت بودند و دورانشان به جاهلیت چندان دور نبود، در جنگ حنین، چه عذر و بهانه ای داشتند که اواخر سال هشتم از هجرت رخ داد و جز دو سال به عمر پیامبر باقی نمانده بود و علی رغم افزایش عدّه و عدّه (جمعیت و سلاح جنگی) با این حال، پاها را به فرار گذاشته و هیچ اعتنائی به ساحت مقدّس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نکردند.

قرآن کریم، در کمال روشنی، وضعیت ذلت بار آنان و فرارشان از جنگ را در آن حادثه، توضیح داده و فرموده است:

«وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا، وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ * ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ، وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ». (۱)

و در جنگ حنین که از بسیاری لشکرتان، مغرور شده بودید و آن لشکر با آن عدد زیاد هرگز به کار شما نیامد و زمین با آن بزرگی، بر شما تنگ آمد و سپس همه شما پا به فرار

ص: ۲۷۶

گذاشتید و از صحنه جنگ در رفتید. آنگاه خداوند طمأنینه و سکینه اش را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکرهایی از فرشتگان فرستاد که شما آنها را نمی دیدید و کافران را سخت عذاب کرد و این کیفر کافران است.

خدای سبحان بیان فرموده است که رسول خود و مؤمنین بردباری را که با او پایدار ماندند و در جنگ نگریختند، ثابت قدم نمود و سکینه و اطمینان را بر آنان نازل کرد و فرشتگانی را برای یاری رساندن به آنان، فرستاد و آنها را بر کافران پیروزی بخشید که دیگر نیازی به آن مرتدان و فرارکنندگان از دشمن که از مرگ می هراسیدند، نداشتند؛ همان ها که فرمان خدا و رسولشان را نافرمانی می کردند و هرچند گاه که خداوند آزمایششان کرد، روسفید از آزمایش در نیامدند.

برای توضیح بیشتر، خوب است روایتی را که صحیح بخاری در این زمینه آورده است، مورد بررسی قرار دهیم:

بخاری در جزء پنجم کتابش؛ در کتاب «مغازی» و در تفسیر آیه «و یوم حنین» و در تفسیر آیه «وَ یَوْمَ حُنَیْنٍ اِذْ اَعْجَبْتُكُمْ کَثْرَتُكُمْ...» چنین آورده است:

ابو قتاده گفت: در روز «حنین» به یک نفر مسلمانی که با یک مشرک می جنگید می نگریستم که دیدم یکی دیگر از مشرکین، آهسته از پشت سر مسلمان آمد که او را به قتل برساند، من به سرعت خودم را به او رساندم؛ او دستش را بلند کرد که مرا بزند، من فوراً دستش را قطع کردم سپس او را دیدم که مرا به شدت دربر گرفت تا جایی که

وحشت کردم، آنگاه مرا رها کرد. من هم او را به قتل رساندم. در هر صورت، مسلمانان پا به فرار گذاشتند، من هم با آنها فرار کردم، ناگهان عمر بن خطاب را در میان مردم یافتم.

به او گفتم: این مردم را چه شده است؟ گفت: این امر خدا است! (۱)

براستی کار عمر بن خطاب شگفت آور است؛ او که نزد اهل سنت، یکی از معدود شجاعان و قهرمانان اصحاب به شمار می آید، اگر شجاعت‌رینشان نباشد، زیرا معتقدند که خداوند اسلام و مسلمین را به او عزت بخشید و دعوت به اسلام علنی نشد مگر پس از اسلامش ولی تاریخ، حقیقت را برای ما بیان کرده است که چگونه پا به فرار می گذارد و در جنگ احد می گریزد چنانکه در جنگ خیبر نیز وقتی پیامبر او را همراه با لشکری به شهر «خیبر» فرستاد که آن را فتح کند، چگونه شکست خورد و فرار کرد و با اصحابش بازگشتند در حالی که آنها او را ترسو قلمداد می کرده و او آنها را ترسو و جبان معرفی می کرد. (۲)

و روز حنین نیز از معرکه فرار کرد و پشت به جنگ نمود و شاید از نخستین فرار کنندگان بود که سایر مردم نیز از او پیروی کرده و پا به فرار گذاشتند چرا که او از همه قهرمان تر بود!! و لذا می بینیم در میان آن همه فرار کنندگان، جلب توجه ابو قتاده می کند و ابو قتاده با شگفتی از او می پرسد که: مردم را چه شده است؟ و عمر

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۱۰۱.

۲- (۲) - مستدرک حاکم - ج ۳ - ص ۳۷. و همچنین ذهبی در تلخیص خود این را آورده است.

که خود دررفته و گریخته و از جهاد سرباز زده است و پیامبر را در میان آن همه مشرکین و دشمنان اسلام رها کرده است، برای اینکه ابو قتاده را نیز سردرگم کند به او می گوید که همین امر الهی است!!

آیا واقعا خداوند به عمر بن خطاب امر کرده بود که از جهاد فرار کند یا اینکه او را به پایداری و بردباری و صبر در جنگ و فرار نکردن امر کرده بود؟ مگر خداوند به او و اصحابش نفرموده بود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأُدْبَارَ» (۱) - ای مؤمنان، اگر کافران را دیدید که به سوی شما هجوم می آورند، هرگز پشت نکنید و از جنگ فرار ننمائید.

و مگر خداوند از او و از اصحابش بر این امر پیمان نگرفته بود و نفرموده بود:

«وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأُدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» (۲) - و همانا آنان قبلاً با خداوند عهد و پیمان بسته بودند که به جنگ پشت نکنند و انسان در برابر عهد الهی، مسئول خواهد بود.

پس چگونه عمر از جنگ و جهاد می گریزد و به آن پشت می کند و ادعا می کند که این امر الهی است؟!

آیا او این آیات قرآن را ندیده و نشنیده بود یا اینکه...؟!

ص: ۲۷۹

۱- (۱) -سوره انفال-آیه ۱۵.

۲- (۲) -سوره احزاب-آیه ۱۵.

و هم اکنون ما نمی خواهیم در این زمینه بحث کنیم، چرا که یک بخش را به عمر بن خطاب اختصاص خواهیم داد ولی این روایت بخاری، بسیار جالب است و این شهادت بخاری است که اعتراف می کند به اینکه اصحاب با کثرت عددشان، در روز حنین، به جنگ پشت کردند و هرکس کتابهای تاریخ را در این زمینه ها مطالعه کند، از این عجیب تر و غریب تر خواهد دید و پرده ها از جلوی دیدگانش پس زده خواهد شد.

پس اگر بیشتر اصحاب، امر خدا را اطاعت نمی کردند-چنانکه در بحثهای گذشته متوجه شدیم-تعجیبی نیست که اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نیز نادیده بگیرند و اما اوامرش را پس از وفاتش-که پدرم و مادرم فدایش باشند-و آن همه بی اعتنائی و اهمال در این اوامر که هرچه بگوئی کم گفته ای.

در آغاز، اوامر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که در ایام حیاتش، مورد بی اعتنائی و تمرد اصحاب قرار گرفت، مورد بررسی قرار می دهیم. و در این زمینه به صحیح بخاری بسنده می کنیم و دیگر صحاح اهل سنت را کنار می گذاریم هرچند در آنها چندین برابر و به عبارت هائی روشنتر و واضح تر، مطالب گفته شده و نافرمانی های اصحاب بیان شده است.

بخاری در جزء سوم صحیحش در کتاب شروط و در باب شروط جهاد و مصالحه با اهل جنگ داستان صلح حدیبیه و مخالفت عمر بن خطاب را با رسول خدا آورده است و اقرار نموده که عمر درباره حضرت، شک و تردید داشت و با کمال صراحت به حضرت گفت: مگر تو واقعا پیامبر نیستی؟ و پس از پایان داستان، بخاری می گوید: وقتی پیامبر قضیه نامه را پایان داد، به اصحاب خود امر کرد

که برخیزید، حیوانهای خود را ذبح کنید و حلق نمائید (اعمال حج را بجا بیاورید). راوی گوید: به خدا قسم یکی از آنها برنخاست تا اینکه سه بار پیامبر اوامر خود را تکرار فرمود و هیچ کس بلند نمی شد، پس بر ام سلمه وارد شد و آنچه از مردم دیده بود، برایش نقل کرد.^(۱)

ای خواننده عزیز! آیا از این تمرد و نافرمانی اصحاب، در قبال دستورهای پیامبر تعجب نمی کنی که سه بار رسول خدا دستورشان می دهد و اطاعتش نمی کنند؟!

در اینجا لازم است گفتگوئی را یادآور شوم که پس از انتشار کتابم «آنگاه...

هدایت شدم» میان من و برخی از علمای تونس ردوبدل شد، و پس از اینکه اعتراض را در صلح حدیبیه بیان نمودم، آنها نیز چنین اعتراض کردند: اگر اصحاب، امر رسول خدا را در قربانی کردن و تراشیدن سر (اعمال حج) انجام ندادند یکی از اصحاب نیز علی بن ابی طالب بوده، پس او هم اوامر رسول خدا را اطاعت نکرده است. من به آنها چنین پاسخ دادم:

اولا- علی بن ابی طالب، یکی از اصحاب نبود، بلکه او برادر و پسر عمو و داماد و پدر فرزندان پیامبر بود و هر جا که همه مردم از پیامبر فاصله می گرفتند، علی در کنار آن حضرت بود. پس اگر راوی در صحیح بخاری یادآور می شود که رسول خدا

ص: ۲۸۲

اصحابش را به قربانی کردن و تراشیدن سر دستور داد، علی علیه السلام، یکی از آنان به حساب نمی آید، چرا که منزلت او به پیامبر، مانند منزلت هارون به موسی است.

مگر نمی بینید که صلوات بر پیامبر کامل نمی شود مگر اینکه صلوات بر آتش، با آن همراه گردد و علی سرور آل محمد است، پس ابو بکر و عمر و عثمان و تمام اصحاب، نمازشان کامل نیست مگر اینکه در آن همراه با ذکر محمد بن عبد الله، بر علی بن ابی طالب نیز درود بفرستند.

ثانیا-رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در قربانی های خود، برادرش علی را با خود شریک می کرد چنانکه در حجه الوداع رخ داد؛ آن هنگام که علی از یمن بازگشته بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: یا علی! با چه حیوانی، قربانی کردی؟ علی گفت: به هرچه که رسول خدا قربانی کرد. پس رسول خدا، او را با خود، در قربانیش شریک گردانید.^(۱) و این داستان را تمام حدیث نویسان و تاریخنگاران یادآور شده اند، پس در روز «حدیبیه» نیز حتما او را شریک گردانیده بود.

ثالثا-علی بن ابی طالب، همان کسی بود که روز «حدیبیه»، نامه صلح را با املاء

ص: ۲۸۳

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۱۴۹، ج ۲- ص ۱۷۲، مسند احمد بن حنبل- ج ۱- ص ۲۵۳، صحیح مسلم- ج ۲- ص ۸۸۳، سنن ترمذی- ج ۳- ص ۲۹۰، سنن نسائی- ج ۵- ص ۱۵۷، سنن بیهقی- ج ۴- ص ۳۳۸.

رسول خدا، نوشت (۱) و حضرت رسول هیچ وقت به او اعتراض نکرده بود، نه در مناسبت حدیبیه و نه در هیچ مناسبت دیگری. و هرگز تاریخ، حتی برای یک بار هم، هیچ نافرمانی از دستورات پیامبر، برای او، ثبت نکرده است و هرگز او از جنگ با کفار و از جبهه جهاد فرار نکرد و هرگز برادرش را در میان دشمنان، تنها نگذاشت، بلکه همواره جان خود را فدایش می کرد.

و به هر حال، علی بن ابی طالب، خود جان پیامبر بود و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

«برای احدی روا نیست که در مسجد، جنب شود جز من و علی». (۲)

بیشتر افراد حاضر در جلسه، سخنان مرا مورد تایید قرار دادند و اعتراف کردند که علی بن ابی طالب، هرگز در طول مدت زندگی از اوامر و دستورات پیامبر، نافرمانی و تمرد نکرده بود.

بخاری در جلد هشتم صحیح خود در کتاب «الاعتصام بالکتاب و السنه» چنین آورده است:

عبد الله بن عباس گوید: وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حال احتضار بود، گروهی در منزل

ص: ۲۸۴

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۵ - ص ۱۷۳، ج ۳ - ص ۱۴۰۹.

۲- (۲) - صحیح ترمذی - ج ۵ - ص ۶۳۹ - حدیث ۳۷۲۷، تاریخ الخلفاء سیوطی - ص ۱۷۲، صواعق المحرقة ابن حجر - ص ۱۲۳.

حضرت بودند که از جمله عمر بن خطاب نیز وجود داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: بیائید برای شما کتابی بنویسم که هرگز پس از آن، گمراه نگردید. عمر گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده است و شما هم که قرآن دارید، پس قرآن ما را بس است. افراد حاضر در منزل، اختلاف کردند و باهم نزاع نمودند؛ گروهی می گفتند: کاغذی بیاورید که رسول خدا برای شما مطلبی بنویسد تا هرگز پس از او گمراه نشوید. و گروهی دیگر سخن عمر را تکرار می کردند. وقتی زیاد سروصدا کردند و غوغا راه انداختند و در حضور پیامبر اختلاف نمودند حضرت فرمود: برخیزید! از نزد من بروید! ابن عباس پیوسته می گفت:

مصیبت! تمام مصیبت آن روزی بود که در اثر شدت اختلاف و سروصدا، نگذاشتند رسول خدا آن مطلب مهم را برایشان بنویسد. (۱)

و این نیز امر دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که با تمرد و نافرمانی اصحاب و تحقیر پیامبر روبرو شد. و همان گونه که بسیاری از مورخین ذکر کرده اند عمر بن خطاب، در حضور رسول خدا، پس از آن امر حضرت، گفت: رسول خدا هذیان می گوید. (پناه بر خدا) ولی بخاری این سخن عمر را مؤدبانه تر کرده و آن را با این جمله عوض کرده است: «درد بر پیامبر غلبه کرده است»، زیرا گوینده این عبارت، عمر است. و بخاری نمی خواهد در نقل حدیث، خیانت کند و چون

ص: ۲۸۵

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۱۶۱ و ج ۱ - ص ۳۷ و ج ۵ - ص ۱۳۸، صحیح مسلم - ج ۵ - ص ۷۵ و ج ۳ - ص ۱۲۵۷، مسند احمد - ج ۱ - ص ۲۲۲.

اسم عمر در روایت آمده است لذا نمی گوید که: بعضی ها گفتند: پیامبر هذیان می گوید بلکه سخن عمر را تغییر می دهد (و در این باره، بخش ویژه ای خواهیم داشت).

در هر صورت، بیشتر مورخین و محدثین یادآور شده اند که عمر بن خطاب در حضور پیامبر گفت: رسول خدا هذیان می گوید و بیشتر اصحاب، سخن او را تکرار کردند، و خدا می داند چه وضعیت وحشتناکی به وجود آورده بودند و چه سرو صداها و سخنان اختلاف برانگیز در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایجاد کرده بودند؛ و هرچند روایت، تا اندازه ای گویای آن وضعیت است ولی هرگز حقیقت حادثه را نمی تواند بازگو کند. مانند این است که یک کتاب تاریخی درباره زندگی حضرت موسی علیه السلام مطالعه کنیم؛ هرچه هم آن کتاب گویا باشد، هرگز مانند یک فیلم سینمایی نیست که رویدادها را کاملاً مجسم می نماید.

بخاری در صحیح خود، در کتاب «الادب»، باب «ما يجوز من الغضب و الشدة لامر الله عز و جل» چنین آورده است:

حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) اطاقی یا بوریائی را برای نماز خواندن فراهم کرد. و هنگامی که رفت در آن (یا بر آن) نماز بخواند، برخی از مردان از او پیروی کرده و مانند او نماز خواندند. یکی از شبها که مردم برای نماز آمدند، رسول خدا، معطل کرده و تشریف نیاورد. پس مردم سروصدا راه انداختند و با سنگ به در خانه کوبیدند. حضرت

خشمگین شده و به آنان گفت: آن قدر رفت و آمد کردید که خیال کردم (این نمازهای مستحبی) بر شما واجب گردد. پس بر شما باد به خواندن نماز (مستحبی) در خانه هایتان زیرا بهترین نماز انسان، نمازی است که در منزل بخواند، مگر اینکه نماز واجب باشد. (۱)

و با کمال تاسف، عمر بن خطاب، با امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کرد و در ایام خلافتش، مردم را برای نماز مستحبی گردهم آورد و در این باره گفت:

«همانا این بدعت است؛ و چه بدعت خوبی است». (۲) و بیشتر اصحاب که نظرش را می پذیرفتند و تمام رفتار و گفتارش را می پسندیدند، از او پیروی کردند، بجز علی بن ابی طالب و اهل بیت که تنها به امر سرور و راهبرشان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمل می کردند و هرگز از آن روی برگردان نبودند. پس اگر هر بدعتی، گمراهی باشد و هر گمراهی در جهنم باشد، نظر شما در مورد بدعتی که در آن با امر رسول خدا مخالفت شده، چه می باشد؟!!

بخاری در صحیحش در کتاب «مغازی» در باب «غزوه زید بن حارثه» آورده است:

ص: ۲۸۷

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۹۹، صحیح مسلم- ج ۲- ص ۱۸۸، مسند احمد- ج ۵- ص ۱۸۷.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۲۵۲- کتاب صلاه التراويح.

ابن عمر گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اسامه را بر گروهی، فرماندهی و امارت داد، ولی آنان در فرماندهیش طعن زده و تخلف ورزیدند، پس پیامبر فرمود: اگر امروز در فرماندهی اسامه، طعن می زنید، در گذشته فرماندهی پدرش را نیز نپذیرفتید. به خدا قسم، او شایستگی امارت و فرماندهی را داشت و او از محبوبترین مردم نزد من بود و فرزندش نیز پس از او، یکی از محبوبترین مردم نزد من است. (۱)

این داستان را تاریخنگاران به تفصیل ذکر کرده اند و یادآور شده اند که چگونه رسول خدا را در این باره خشمگین ساختند تا جایی که سربازان از سپاه اسامه را لعن و نفرین کرد و این در حالی است که اسامه بیش از هفده سال نداشت و حضرت رسول او را بر سپاهی که ابو بکر و عمر و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و تمام شخصیات قریش در آن بودند، فرماندهی داد ولی در آن سپاه، نه علی بن ابی طالب و نه اصحابی که از او پیروی می کردند، تعیین نفرمود.

ولی همواره بخاری رویدادها را خلاصه می کند و احادیث را کامل نقل نمی کند زیرا میل دارد آبروی سلف صالح را حفظ کند. اما به هر حال، همین قدر که در کتاب خود آورده برای جویندگان حق و حقیقت کافی است.

بخاری در صحیحش در کتاب «الصوم»، باب «التنکیل لمن اکثر الوصال» آورده است:

ص: ۲۸۸

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) متصل کردن روزه به روزه را نهی کرد (یعنی که بدون افطار کردن، یک روز از ماه رمضان را به روز دیگرش متصل نمایند) یکی از مسلمانان به حضرت عرض کرد: تو خود ای رسول خدا، روزه را به روزه متصل می کنی؟ حضرت فرمود: و کدام یک از شما، مانند من هستید؟ من به خواب می روم و خدایم طعامم می دهد و سیرابم می کند. ولی آنها از این کارشان دست برنداشتند پس حضرت دستور داد، حال که گوش نکردید، همچنان به روزه های خود ادامه دهید تا اینکه ماه را رویت کردند (عید فطر فرارسید) و فرمود: اگر ماه را ندیده بودید، باز هم دستور می دادم که همچنان روزه را به روزه متصل کنید و این برای مکافات کارشان بود. (۱)

خوشا بحال چنین اصحابی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را از کاری بازمی دارد ولی نمی پذیرند و تکرار می کند و گوش نمی دهند. آیا اینان سخن خدای بزرگ را نشنیده اند که می فرماید:

«... مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (۲) - هرچه پیامبر به شما دستور دهد، بپذیرید و از هرچه نهی کند، دست بردارید و تقوای الهی داشته باشید و بدانید که عذاب خداوند سخت است.

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۲۴۳.

۲- (۲) - سوره حشر- آیه ۷.

و علی رغم تهدید خدای سبحان کسی را که از دستورات پیامبرش تخلف می کند، که او را سخت عذاب خواهد کرد، با این حال برخی از اصحاب، هیچ ارزش و ارجی برای این تهدید و هشدار خداوند قائل نبودند.

پس اگر چنین وضعیتی داشته باشند، هیچ تردیدی در نفاقشان نیست هرچند خودنمایی کنند و به صورت ظاهر بسیار نماز بخوانند و روزه بگیرند و آن قدر در دین سختگیری کنند که حتی زنهای خود را نیز بر خود حرام کنند، در جایی که پیامبر از هم بستر شدن با زنهایش، امتناع نورزد (چنانکه در بحثهای گذشته، یادآور شدیم).

بخاری در صحیحش در کتاب «المغازی»، باب «بعث النبی خالد بن الولید الی بنی جذیمه» آورده است:

زهری از سالم و سالم از پدرش نقل می کند که:

رسول خدا، خالد بن ولید را به سوی بنی جذیمه فرستاد که آنها را به اسلام دعوت کند- آنان را خوش نیامد که بگویند: اسلام آوردیم! بلکه گفتند: «از بت پرستی دست برداشتیم! از بت پرستی دست برداشتیم!» خالد یک یک آنان را می کشت و یا اسیر می کرد و به هریک از ما یک نفر اسیر سپرد، تا اینکه روزی از ما خواست که هرکس، اسیر خود را به قتل برساند. من گفتم: به خدا قسم اسیرم را نمی کشم و هیچ یک از یارانم، اسیرانشان را به قتل نمی رسانند؛ تا اینکه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد شدیم. داستان را برای ایشان تعریف کردیم. رسول خدا دستش را بلند کرد و دو بار فریاد زد: خداوندا! به تو پناه

ص: ۲۹۰

مورخین این حادثه را با تفصیل بیشتری نقل کرده اند و یادآور شده اند که چگونه خالد بن ولید این گناه بزرگ را مرتکب شد و برخی از اصحاب او امر رسول خدا را در مورد حرمت قتل کسی که اسلام آورده است، نادیده گرفتند و از او تبعیت کردند در حالی که می دانستند ریختن خون بی گناهان، از بزرگترین معاصی است و پیامبر خالد را امر کرده بود که آنان را دعوت به اسلام کند نه اینکه خونشان را بریزد.

ولی عصبیت جاهلیت و خوی شیطانی بر خالد مستولی شده بود، زیرا قبیله بنی جذیمه، در ایام جاهلیت، عمویش «فاکه بن مغیره» را به قتل رسانده بودند و لذا او هم به آنان غدر کرد و در حالی که به آنها گفت: سلاحهایتان را زمین بگذارید زیرا مردم اسلام آورده اند، فوراً دستور داد دستهایشان را بستند و بسیاری از آنان را به قتل رساند. و هنگامی که برخی مخلصین از صحابه، از انگیزه خالد باخبر شدند، از سپاهش فرار کرده و خود را به پیامبر رساندند و حضرت را باخبر ساختند. و لذا حضرت رسول از رفتار خالد، اعلام تنفر و بیزاری نمود و علی بن ابی طالب را فرستاد که اموالشان را بازگرداند و دیه کشته شدگان را بپردازد. (۲)

برای شناخت بیشتر این داستان، بهتر است، سخنان عباس محمود العقاد

ص: ۲۹۱

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۱۰۷ و ج ۸ - ص ۱۱۸.

۲- (۲) - تاریخ طبری - ج ۳ - ص ۶۷.

(نویسنده مشهور مصری) در کتاب «عبقریه خالد» خوانده شود که او در صفحه ۵۷ و ۵۸ کتابش در این زمینه، چنین می نویسد:

پس از فتح مکه، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) عنایت بر این داشتند که دشتهای اطراف مکه را از پرستش بت ها، پاک سازند، لذا سریّه هائی (جنگهائی که خود حضرت در آنها شرکت نداشتند) را برای قبیله های آن مناطق فرستادند و آنان را به اسلام دعوت کردند؛ از جمله، سریّه ای بود که خالد بن ولید را به سوی قبیله «بنی جذیمه» فرستاد که قریب سیصد و پنجاه نفر از مهاجرین و انصار، از جمله بنی سلیم، آن سریه را تشکیل می دادند.

حضرت آنان را به عنوان دعوت کننده و مبلغ فرستاد و هرگز دستور قتال به آنان نداده بود. و همانا بنی جذیمه در ایام جاهلیت، به عنوان شرورترین گروه ها، به حساب می آمدند که از جمله مقتولینشان، فاکه بن مغیره و برادرش (دو عموی خالد) و پدر عبد الرحمن بن عوف و مالک بن شرید و سه برادرانش از قبیله بنی سلیم می باشند که یک جا به قتل رسیدند. و همچنین افراد زیادی از گروه های گوناگون، توسط آنان به قتل رسیده بودند.

وقتی خالد بر آنها وارد شد و فهمیدند که بنی سلیم با خالد آمده اند، سلاحهای خود را بدست گرفته، آماده جنگ شدند. خالد از آنان پرسید: آیا شما مسلمان هستید؟ گفته شده که برخی از آنان در پاسخ گفتند: آری ولی برخی دیگر گفتند: «ما از بت پرستی دست برداشتیم! ما بت پرستی را کنار گذاشتیم!» سپس پرسید: پس چرا سلاحهای خود

را دربر کرده اید؟ گفتند: بین ما و یکی از اقوام عرب، دشمنی و عداوت است و ما ترسیدیم که شما از آنان باشید، لذا مسلح شدیم! خالد گفت: سلاحها را زمین بگذارید، چرا که مردم مسلمان شده اند. یکی از آنان که نامش «جحدم» بود، فریاد برآورد: وای بر شما ای بنی جذیمه! او خالد است. به خدا قسم، پس از سلاح بر زمین گذاشتن چیزی جز اسارت و پس از اسارت جز کشته شدن نیست. من به خدا قسم هرگز سلاحم را بر زمین نمی گذارم. آنها تلاش زیادی کردند تا او را نیز قانع کنند و به هر حال او هم مانند دیگران قانع شد و سلاحش را زمین گذاشت.

خالد فوراً دستور داد دستهای همه را ببندند و خواست آنها را به قتل برساند. بنی سلیم و اعرابی که همراه خالد بودند، اطاعتش کردند ولی انصار و مهاجرین دستورش را اطاعت نکردند چرا که پیامبر آنها را مأمور به کشتن نکرده بود. در هر صورت، خبر به پیامبر اکرم رسید. حضرت دستش را بلند کرد و سه بار فرمود: «خداوندا! به تو پناه می برم از کردار خالد بن ولید». از آن پس، علی بن ابی طالب را به سوی قبیله بنی جذیمه فرستاد که دیه کشتگانشان را پرداخت کند و اموالشان را به آنان مسترد نماید... و این حادثه، بزرگان از اصحاب را بسیار نگران کرد و همه خالد را محکوم کردند چه آنان که در سپاهش حضور داشتند و چه آنان که حضور نداشتند و در این میان، عبد الرحمن بن عوف به شدت با وی برخورد کرد و او را متهم به قتل عمد برای انتقامگیری از کشتن

آری! عباس عقاد این داستان را این چنین نقل می کند و او هم مانند دیگر اندیشمندان اهل سنت، بهانه هایی پوچ و بیهوده برای خالد بن ولید دست و پا می کند که مبتنی بر هیچ دلیل قانع کننده ای نیست و هرگز خردمندان آن را نمی پذیرند و البته عقاد هیچ بهانه ای ندارد جز اینکه ایشان می خواهد در توصیف خالد کتابی بنویسد!!! پس هر بهانه و عذری در این میان بیاورد، پوچ و بی ارزش است و مانند تارهای لانه عنکبوت می ماند که هر کس آنها را بخواند به پوچی و بی ارزشی پی می برد.

مگر این خود عقاید نیست که گواهی می دهد به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به عنوان مبلغ فرستاده بود و دستور جنگیدن ابدا به آنها نداده بود. و مگر خود اقرار نمی کند که بنی جذیمه در اثر فریب خالد، سلاحهای خود را زمین گذاشتند با اینکه جحدم قوم خود را هشدار داد که خالد فریبشان می دهد و جز اسارت و کشتار چیزی در انتظارشان نیست ولی آنان برای اینکه مسلمان شده بودند و حسن نیت داشتند، او را هم قانع کردند که سلاحش را کنار گذارد.

پس ای عقاد! اگر رسول خدا-طبق گفته خودت-آنان را برای تبلیغ فرستاده بود نه پیکار، خالد چه بهانه ای در مخالفت امر رسول الله دارد؟ این گرهی است که

ص: ۲۹۴

گمان نمی‌کنم بتوانی-ای عقاد-آن را بگشائی.

و تو خود گفتی که خالد دستور داد دست همه را ببندند و آنان را بر شمشیر عرضه نمود (یعنی امر کرد کشته شوند) این هم گره دیگری است که گمان نمی‌کنم-ای عقاد-آن را بگشائی! و آیا اسلام، به مسلمانان دستور داده است، کسانی را که با آنان پیکار نمی‌کنند بکشند؟! تازه فرض بر این است که آنها اسلامشان را هم آشکار نکرده بودند نه! هرگز اسلام چنین دستوری نمی‌دهد؛ این بهانه مستشرقین و دشمنان اسلام است که در این زمان، آن را ترویج می‌کنند.

بار دیگر تو خود اعتراف کردی که پیامبر، او را دستور نداده بود که با آن قوم پیکار کند و خود اقرار نمودی که مهاجرین و انصار، خالد را محکوم کردند چرا که کسانی را کشته بود که دستور قتلشان از سوی پیامبر صادر نشده بود، پس چه بهانه و چه عذری می‌خواهی برای خالد بتراشی؟!!

و برای ردّ عقاد، هیچ سخنی بهتر از سخنان خودش نیست که بهانه‌ها و عذرهای خویش را باطل می‌کند و همه‌اش را نقض می‌نماید و می‌گوید که:

این حادثه، بزرگان اصحاب را بسیار ناراحت کرد چه آنان که در سپاهش حضور داشتند و چه آنان که نبودند، تا آنجا که از سپاهش گریختند و خود را به پیامبر رساندند و شکایتش را به آن حضرت کردند و عبد الرحمن بن عوف-به گواهی شخص عقاد-خالد را متهم به قتل عمد کرد چرا که می‌خواست خونخواهی عموهایش کند!!

ص: ۲۹۵

و مگر نه رسول خدا دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و سه بار از عملکرد خالد به خدایش پناه برد و اعلام تنفر از او کرد؟^(۱) و مگر نه پیامبر، علی را با اموالی به سوی آن قوم فرستاد تا دینه کشته شدگان را بپردازد و اموال ربوده شده را بازگرداند-چنانکه خود عقاد بدان شهادت داده است-پس معلوم می شود که آن قوم مسلمان شده بودند ولی خالد به آنها ستم کرد و تجاوز نمود. آیا کسی هست از عقاد بپرسد که چرا به زور می خواهد کارهای ناشایست خالد را، صحیح جلوه دهد؟! و مگر عقاد از رسول خدا داناتر است که حضرت سه بار از کار بد خالد، اعلام تنفر و براءت می کند؟! یا از بزرگان اصحاب، عالم تر است که خالد را محکوم کردند؟! یا از آن اصحابی که از شدت هول واقعه، فرار کردند و از سپاه خالد، خارج شدند؟ یا از عبد الرحمن بن عوف که همراه با خالد بود و حتما از عقاد به حال خالد، داناتر است و با این حال او را متهم به قتل عمد نمود؟

خدا بکشد تعصب کور و خوی جاهلیت را که حقایق را می خواهد وارونه جلوه دهد. و هرچند بخاری، کل داستان را در چهار خط خلاصه کرده است، با این حال، برای محکوم کردن خالد و سایر اصحابی که در قتل مسلمانان بی گناه از او تبعیت و پیروی کردند، کافی است و عقاد آنان را چنین یاد می کند: «بنی سلیم و اعرابی که با او بودند، در کشتار آنان، از خالد تبعیت کردند». ولی خالد از آن اصحابی که اطاعتش

ص: ۲۹۶

۱- (۱) - سیره نبویه ابن هشام - ج ۴ - ص ۷۳.

کردند، مستثنی نمی کند جز دو یا سه نفر که از سپاه فرار کردند و نزد پیامبر رفته و از خالد شکایت کردند؛ پس تو-ای عقاد- نمی توانی ما را قانع کنی که مهاجرین و انصاری که عددشان قریب سیصد و پنجاه نفر بود، چنانکه خود اعتراف کردی، در قتل آن بیچارگان، اطاعت از خالد نکرده باشند و همه آنها از سپاهش فرار کرده باشند!! این را هیچ پژوهشگری نمی تواند باور کند. ولی گویا تو می خواهی از سلف صالح بهر قیمتی که شده، حمایت کنی هرچند به قیمت پوشاندن و کتمان کردن حقایق باشد. و اکنون وقت آن رسیده است که پرده ها بالا رود و حقیقت ها آشکار گردد.

راستی چقدر جنایتهای سنگین به نام خالد بن ولید در تاریخ ثبت شده است بویژه حادثهٔ روز «بطاح»؛ همان روزی که ابو بکر او را بر سر ارتشی بزرگ قرار داد که بسیاری از صحابهٔ پیامبر نیز در آن بودند، و او هم مالک بن نویره و قومش را فریب داد و وقتی سلاحهایشان را کنار گذاردند، دستور داد دستهایشان را ببندند و همه را گردن زدند. سپس در همان شب بر همسر مالک، لیلی ام تمیم، وارد شد و به او تجاوز کرد. و هنگامی که عمر بن خطاب می خواست او را قصاص کند و به او گفت: به خدا قسم تو را سنگسار می کنم، ای دشمن خدا، یک انسان مسلمان را به قتل رساندی، سپس به همسرش تجاوز به عنف کردی، ابو بکر از خالد حمایت کرد و به عمر گفت: زبانت را از خالد بازدار (به خالد نفرین مکن) زیرا او اجتهاد کرده و خطا نموده

و این نیز داستان دیگری است که شرحش طولانی و بازگو کردنش زشت است.

ای بسا مظلومی که حقش غصب شود، چرا که ستمگرش توانمند و گرامی است و ای بسا ظالم و ستمگری که حتی در ظلمش مورد تایید و حمایت قرار گیرد چرا که ثروتمند و مقرب درگاه دستگاه حاکمه است. ببینید وقتی بخاری داستان بنی جذیمه را نقل می کند، چگونه آن را تکه تکه می کند (مثله می کند) و می گوید:

پیامبر، خالد را به سوی بنی جذیمه فرستاد که آنها را به اسلام دعوت کند ولی آنها نتوانستند بگویند ما اسلام آوردیم، لذا پیوسته می گفتند: «از بت پرستی دست برداشتیم...».

راستی، مگر بنی جذیمه ایرانی، ترک، هندی یا آلمانی بودند که نمی توانستند بگویند: ما اسلام آوردیم، ای آقای بخاری؟! یا اینکه آنها از قبیله های عرب بودند که قرآن به زبانشان نازل شده بود؟ ولی تعصب کورکورانه و توطئه بزرگی که برای حمایت از آبروی اصحاب پی ریزی شده بود، بخاری را واداشت که مانند چنین سخنی بگوید تا کردار خالد را نیکو جلوه دهد!

و عقاد را هم مشاهده کنید که می گوید: خالد از آنها پرسید: آیا شما مسلمان هستید؟ سپس اضافه می کند: گفته شده که برخی از آنان جواب دادند: آری و برخی

ص: ۲۹۸

دیگر گفتند: «ما از بت پرستی کناره گیری کرده ایم».

و این واژه «گفته شده» دلالت روشن دارد بر اینکه آقایان به هر چیز متوسل می شوند تا رفتار خالد بن ولید را برای مردم بگونه ای دیگر جلوه دهند و بهانه ای برایش بتراشند چرا که او شمشیر بران حاکم وقت است و او پشتیبان نظام است در غصب کردن خلافت و او و پیروانش، نیروی قدرتمندی به شمار می روند تا هر انسانی را که به خیالش برسد یا در فکرش خطور کند که در برابر قهرمانان «سقیفه» بایستد یا بر آنان خروج کند یا از آنان انتقاد کند، به شدت بکوبند و از صحنه خارج سازند و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

ص: ۲۹۹

پس از رحلت حضرت

ضایع نمودن سنت پیامبر

بخاری در باب «تضییع الصلاه» آورده است:

خیلان از انس بن مالک نقل می کند که گفت: هیچ چیز نمی یابم که از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا بحال باقی مانده (یعنی هیچ یک از سنتهای پیامبر بدون تغییر باقی نمانده است) به او گفته شد: نماز. گفت: و مگر در نماز تغییر ندادید و آن را ضایع نکردید.

و گوید: از زهری شنیدم که می گفت: در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم، دیدم می گرید. به او گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: هیچ یک از احکام شریعت را نمی شناسم که بدون تغییر باقی مانده باشد بجز این نماز و این نماز هم ضایع شده است. (۱)

و همچنین بخاری در جلد اول در باب «فضل صلاه الفجر فی جماعه» آورده

ص: ۳۰۱

است:

اعمش ما را حدیث کرد و گفت: سالم را شنیدم که می گفت: از ام الدرداء شنیدم که گفت روزی ابو الدرداء بر من وارد شد در حالی که خشمگین بود. به او گفتم: چرا خشمگینی؟ گفت: به خدا قسم چیزی از سنت پیامبر نمی یابم جز اینکه همه باهم نماز می خوانند. (۱)

و همچنین بخاری در جزء دوم از صحیحش در باب «الخروج الی المصلی بغیر منبر» از ابو سعید خدری نقل می کند که:

هرگاه رسول خدا برای عید فطر یا عید قربان (اضحی) به مصلی می آمد، اولین کاری که می کرد، نماز می خواند، سپس مردم را موعظه می کرد. و مردم هم بر این سنت باقی بودند تا اینکه روزی با مروان، امیر مدینه، در روز اضحی یا فطر، خارج شدم؛ او می خواست قبل از نماز، بر فراز منبر رود، لباسش را کشیدم (که متوجه شود) ولی بهر حال او قبل از نماز، خطبه عید را خواند. به او گفتم: به خدا قسم، تغییر دادید (احکام الهی را) گفت: ای ابو سعید! به تحقیق آنچه که تو می دانی از میان رفته است!!

گفتم: به خدا، آنچه را می دانم بهتر است از آنچه که نمی دانم. گفت: مردم پس از نماز، به خاطر ما نمی ماندند و لذا من خطبه را قبل از نماز قرار دادم!!! (۲)

ص: ۳۰۲

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۱۵۹.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۴.

آری! اصحاب در دوران انس بن مالک و ابو الدرداء و در زمان حیات مروان بن حکم- که به دوران زندگی رسول خدا خیلی نزدیک بود- سنتهای پیامبر را تغییر می دادند و همه احکام الهی را حتی نماز تغییر می دادند- چنانکه شنیدید- و به خاطر منافع پستشان سنتهای حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را وارونه جلوه می دادند تا آنجا که بنی امیه پس از هر خطبه، لعن علی و اهل بیت را بر منابر، سنت قرار داده بودند و لذا بیشتر مردم بعد از تمام شدن نماز عید فطر و قربان، متفرق می شدند چرا که نمی خواستند لعن علی و اهل بیت را بشنوند، و از این روی بنی امیه، سنت پیامبر را عوض کردند و خطبه را- در عیدین- قبل از نماز قرار دادند تا به راحتی در حضور تمام مسلمانان و علی رغم مخالفت بسیاری از آنان، علی را لعن و نفرین کنند، و پیشاپیش همه آنها، معاویه است که چنین سنتی را تاسیس و پایه گذاری کرد و آن قدر ترویج نمود که به صورت یک سنت تغییرناپذیر در آمد و بوسیله آن، به خدا تقرب می جستند! یکی از مورخین نقل کرده است که:

یکی از امامانشان پس از خطبه روز جمعه، فراموش کرد، علی را لعن کند و می خواست از منبر پائین بیاید و مشغول نماز شود که ناگهان از هر سوی مردم فریاد برآوردند: سنت را فراموش کردی! سنت را از یاد بردی!

آری! متأسفانه این بدعتی که معاویه آن را تاسیس کرد، هشتاد سال در میان مسلمانان باقی بود و تا امروز آثارش پدیدار است. با این حال، اهل سنت و

جماعت بر معاویه و پیروانش، درود می فرستند و به ادعای احترام اصحاب، اجازه نمی دهند کسی او را انتقاد کند یا جنایتهایش را بازگو نماید.

خدای را سپاس که پژوهشگران مخلص از امت اسلام، در جستجوی حق هستند و رفته رفته حق را از باطل تشخیص می دهند و بسیاری از آنان از این تنگ نظری اصحاب که معاویه و پیروانش آن را به وجود آورده اند، رهائی یافته اند و اهل سنت، کم و بیش از این تناقض زشت، هشیار می شوند. مثلاً- درحالی که از همه اصحاب دفاع و پشتیبانی می کنند و نفرین می کنند کسی که حتی یک نفر از آنان را توهین کند و اگر به آنها بگوئی: این لعنتان شامل معاویه بن ابی سفیان هم می شود چرا که او بهترین و برترین اصحاب را- علی الاطلاق- لعن کرده و شتم نموده است و در حقیقت او می خواسته، شخص رسول خدا را سب و لعن کند که فرمود: «هر که علی را نفرین کند، مرا نفرین کرده است و هر که مرا نفرین کند، خدا را نفرین کرده است».^(۱) در آن صورت، زبانشان بند می آید و در جواب ناتوان می شوند و بهانه هائی می آورند که اگر دلالتی داشته باشد، جز بر نادانی و کم عقلی و تعصب کورکورانه، دلالتی دیگر ندارد. مثلاً برخی از آنان می گویند: این از دروغها و

ص: ۳۰۴

۱- (۱) - حاکم در ج ۳-ص ۱۲۱ مستدرک آن را آورده است و گفته است: این حدیث از نظر شیخین صحیح است. ذهبی در تلخیصش ذکرش کرده و صحت آن را تایید نموده است. امام احمد بن حنبل در مسندش در جلد ششم، ص ۳۲۳ نقلش کرده است. نسائی در خصائصش ص ۱۱۱ حدیث ۹۱ نیز آن را یادآور شده است.

ساخته های شیعیان است!! و برخی دیگر می گویند: آنها صحابه رسول الله هستند و حق دارند درباره یکدیگر هر چه می خواهند، بگویند ولی ما در سطح آنها نیستیم که از آنان انتقاد کنیم!!

خداوندا تو را تنزیه می کنم و سپاس می گویم. این سخن تو در قرآن کریم، حقایقی را بر من روشن کرد که اعتقاد به آنها برایم، دشوار و درکش مشکل بود:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ، لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا، أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ». (۱)

-به تحقیق، بسیاری از جن و انس را برای دوزخ واگذاریم زیرا آنان را دلپهایی است بی ادراک و دیده هائی است بی نور بصیرت و گوش هائی است ناشنوی حقیقت؛ همانا آنان مانند چارپایان اند، بلکه گمراه ترند و آنان مردمانی غافل اند.

براستی هروقت این آیه را می خواندم، تعجب می کردم و می گفتم: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ چگونه یک حیوان بی زبان از این انسان، هدایتش بیشتر است؟ آیا می شود انسان، سنگی را با دست خود بسازد، سپس آن را پرستد و از آن، درخواست روزی و یاری کند؟ ولی بحمد الله وقتی به هند مسافرت کردم و عجایب و شگفتیها را دیدم، این تعجبم زدوده شد و شگفتی ام از بین رفت، در آنجا پزشکانی

ص: ۳۰۵

یافتم که استاد علم کالبد شکافی اند و از اسرار سلولهای بدن بااطلاع اند، با این حال، هنوز گاو را می پرستند. اگر این گناه را نادانان و جاهلان هند و مرتکب شوند، شاید عذرشان پذیرفته شود، اما اینکه می بینی روشنفکران و فرهنگیانشان، گاو و سنگ و دریا و آفتاب و ماه را می پرستند، دیگر چاره ای جز تسلیم در برابر قرآن کریم و ادراک این حقیقت قرآنی نداری که همانا انسانهایی هستند که از حیوان، گمراه ترند.

ص: ۳۰۶

در مورد برخی از اصحاب

بخاری در صحیحش در باب «ما أدیت زکاتہ فلیس بکنز» از احنف بن قیس نقل کرده که گفت:

همراه با گروهی از «قریش» نشسته بودیم، مردی با موئی خشن و لباس و هیبتی خشن و بی ریخت، آمد و بر آنها سلام کرد، سپس گفت: بشارت باد مال اندوزان را به سنگهائی داغ و تفتیده از سنگهای جهنم که بر سینه هایشان می گذارند که از پشت کتفشان (شانه شان) بیرون می آید و یا به پشت کتفشان می مالند که از سینه شان بیرون می زند و تمام وجودشان متزلزل می شود. این را بگفت و به گوشه ای رفت. به دنبالش روانه شدم و کنارش نشستم، درحالی که نمی دانستم کیست. پس بدو گفتم: می دانی که همه حاضرین را از سخت برآشتی؟ گفت: آنها شعور ندارند و درک نمی کنند. من از

ص: ۳۰۷

خودم سخن نمی گفتم، این را دوست عزیزم به من گفته بود. گفتم: دوست کیست؟ گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله). آن حضرت به من گفت: ای ابو ذر! آیا کسی را می بینی؟ ابو ذر گفت:

پس من به آفتاب نگریستم؛ دیدم چیزی از روز باقی نمانده و دلم می خواست که حضرت به من دستوری دهد و چیزی از من بطلبد که انجامش دهم گفتم: آری. فرمود:

من دوست ندارم که مانند کوه احد، زر داشته باشم، مگر اینکه همه اش را در راه خدا انفاق کنم و برای خودم فقط سه دینار باقی بگذارم. و همانا اینان که اموال دنیا جمع می کنند، عقل و شعور ندارند. نه، به خدا قسم نه امری از امور دنیا و نه از امور دین، از آنان سؤال نمی کنم، تا اینکه به دیدار پروردگارم بروم. (۱)

و همچنین بخاری در باب «حوض» و تفسیر آیه «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» آورده است:

عطاء بن یسار از ابو هریره نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: درحالی که ایستاده بودم، گروهی را دیدم؛ آنان را شناختم. ناگهان مردی از میان من و آنان بیرون آمد و به آنها گفت: زودتر بیایید! گفتم: به کجا؟ گفت: به خدا قسم، به سوی جهنم. گفتم: اینها چه کار کرده اند؟ گفت: پس از تو به جاهلیت خود بازگشتند و مرتد شدند. سپس گروهی دیگر از آنان که می شناختم را دیدم. مردی از میان من و آنان بیرون آمد و گفت: زودتر بیایید! گفتم: اینها را کجا می برید؟ گفت: و الله، به سوی جهنم می برمشان. گفتم: چه کار

ص: ۳۰۸

کرده اند؟ گفت: اینها نیز پس از تو مرتد شدند و به عقب بازگشتند، پس نمی بینم از آنان رها می شوند جز به اندازه چند شتری که از گله شتران جدا شده اند.

و از ابو سعید خدری نقل شده که گفت:... پس گفته می شود: تو نمی دانی که پس از وفات چه بدعتها در دین گذاشتند. پس من (پیامبر) می گویم: دور باد، دور باد آنان که پس از من، در دین، تغییر دادند و بدعت نهادند. (۱)

و همچنین بخاری در باب «غزوه حدیبیه» و تفسیر آیه مبارکه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ...» (۲) از علاء بن مسیب از پدرش نقل کرده که گفت: براء بن عازب را دیدم، پس به او گفتم: خوشا به حالت، همنشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودی و در زیر درخت با حضرتش بیعت کردی! گفت: فرزند برادرم! نمی دانی پس از او چه بدعتها گذاشتیم؟! (۳)

این گواهی و شهادتی است بزرگ از یکی از بزرگان اصحاب که حد اقل با خودش و با مردم، صریح و رک بوده است، و شهادتش تأکیدی است بر این سخن خداوند که می فرماید: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (۴) - پس اگر پیامبر از دنیا برود و یا کشته شود، شما به دوران های گذشته تان بازمی گردید و تأکیدی است بر

ص: ۳۰۹

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۲۰۹.
 - ۲- (۲) - سوره فتح - آیه ۱۸.
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۶۶.
 - ۴- (۴) - سوره آل عمران - آیه ۱۴۴.

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «پس به من گفته می شود: آنان پس از تو به قهقرا و دوران های جاهلیت خویش بازگشتند».

و براء بن عازب که یکی از بزرگان اصحاب است و در زیر درخت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرده (بیعه الشجره) یا بیعه الرضوان بر خویشتن و دیگر اصحاب گواهی می دهد که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در دین بدعت گذاشتند و توضیح می دهد که صحبت و همراهی پیامبر و یا بیعت با آن حضرت زیر درخت که به «بیعه الرضوان» معروف شد، مانع از گمراهی صحابی یا ارتدادش پس از پیامبر نمی گردد.

بخاری در جلد هشتم در باب سخن پیامبر «لتتبعن سنن من کان قبلکم» از عطاء بن یسار و او از ابو سعید خدری از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که فرمود:

«به تحقیق پیروی می کنید از سنتهای اقوامی که قبل از شما بودند، و جب به جب و بازو به بازو تا آنجا که اگر آنان در سوراخ سوسماری رفته باشند شما هم خواهید رفت.

عرض کردیم: یا رسول الله! مقصود شما یهود و نصاری هستند؟ فرمود: آری، پس چه کسی غیر از آنان؟!». (۱)

ص: ۳۱۰

پس از قرآن و سنت، شاهد دیگری بر مدعیان داریم که شاید روشن تر و صریح تر باشد چرا که ملموس و محسوس است و افرادی آن را دیدند و نگریستند و بر آن شهادت دادند و با آن زندگی را گذراندند تا بصورت تاریخی مدوّن و رویدادهائی نگاشته شده در آمد.

و اگر ما کتابهای تاریخی اهل سنت را از قبیل تاریخ طبری، ابن اثیر، ابن سعد، ابو الفداء، ابن قتیبه و دیگران بخوانیم، به شگفتیهائی خواهیم رسید و خواهیم دانست که ادعای اهل سنت در مورد عدالت اصحاب و اعتراض نکردن به هر یک از آنان، مبتنی بر هیچ دلیلی نیست و هیچ عاقلی آن را نمی پذیرد و کسی بر آن صحّه نمی گذارد جز تعصّب گرایانی که تاریکی های ضلالت بر آنان چیره شده و نور را از دیدگان شان برگرفته تا آنجا که نمی توانند بین محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم، پیامبر

معصومی که جز از حق و عدل سخن نمی راند و جز از روی راستی و صداقت رفتار نمی کند، و بین اصحابش که گاهی قرآن به نفاق آنان یا به فسق و تباهی‌شان و یا به بی تقوائیشان گواهی داده است، فرق بگذارند و می بینی که چنان از اصحاب دفاع می کنند که گویا از پیامبر دارند حمایت و دفاع می کنند. نمونه ای به عرضتان برسانم:

هرگاه به یکی از آنان می گوئی که سوره عبس و تولی دربارهٔ پیامبر نازل نشده و مقصود از آن کسی که پشت کرد و اخم درهم کشید، نه پیامبر است بلکه یکی از بزرگان اصحاب است که خداوند او را بر تکبر و خودخواهیش و ترش رویش هنگام روبرو شدن با نابینای مستمند، مورد ملامت و سرزنش قرار داد؛ ناگهان می بینی این تفسیر را نمی پذیرند و می گویند: محمد یک انسان معمولی است و چندین بار اشتباه کرده و پروردگارش او را مورد ملامت قرار داده است (و العیاذ بالله) و او فقط در مورد رساندن احکام و تبلیغ قرآن، معصوم است و لا غیر! (۱) این نظرش درباره رسول الله است.

اما وقتی به او می گوئی که عمر بن خطاب در مورد بدعت گذاریهایش در دین اشتباه کرده است، مثلاً او نماز تراویح را بدعت نهاده که رسول الله از آن نهی فرمود

ص: ۳۱۲

۱- (۱) -مراجعة کنید به سنن ترمذی-ج ۵-ص ۴۲۲ ح ۳۳۳۱، تفسیر فخر رازی-ج ۳۱-ص ۵۴، تاریخ طبری-ج ۳-ص ۳۲ الی ۳۴.

و به مردم دستور داد نمازهای نافله را در منزل خودشان و به تنهایی بخوانند؛ فوراً می بینی برای دفاع از عمر قد علم می کند و با قاطعیت می گوید: آری! این بدعت است و چه بدعت خوبی است! و تلاش فراوان می کند که برای عمر، بهانه ای دست و پا کند هر چند نصّ رسول خدا بر نهی آن وارد شده است. و اگر بگوئی که عمر سهمیه «الْمَوْلَفَه قُلُوبُهُمْ» را که خداوند در قرآن بر آن حکم کرده، نادیده گرفت و مورد پذیرش قرار نداد، می گوید: مولای ما جناب عمر می دانست که اسلام تقویت پیدا کرده و نیرومند شده و لذا به آنان گفت: هیچ نیازی به شما (اهل کتاب) نداریم (و دیگر این سهمیه را به شما نمی پردازیم) و به هر حال او به احکام قرآن از همه مردم اعلم و فهمیده تر بود!! آیا از این نوع برخورد تعجب نمی کنید!!؟

و کارشان به جایی رسیده است که یک وقت به یکی از آنها گفتم: بگذریم از بدعت خوب و بد و یا از مؤلفه قلوبهم، تو چه دفاعی از او داری که تهدید به سوزاندن منزل فاطمه زهرا با هر کس که در خانه بود، نمود جز اینکه برای بیعت کردن از منزل بیرون آیند؟

با صراحت تمام به من پاسخ داد: حق با او بود، زیرا اگر چنین نمی کرد بسیاری از اصحاب همراه با علی از بیعت خودداری می کردند و فتنه ای برپا می شد!!

من معتقدم که بحث کردن با اینگونه افراد هیچ فایده ای ندارد، و با تاسف

فراوان اغلب اهل سنت، چنین طرز تفکری دارند زیرا حق را تشخیص نمی دهند جز در رفتار و کردار عمر بن خطاب. آنان نظریه را به عکس کرده اند زیرا حق را توسط رفتار اشخاص می خواهند بشناسند با اینکه باید به عکس باشد یعنی باید مردان را با حق شناخت چنانکه امام علی می فرماید: «حق را بشناس تا اهلش را بشناسی».

و این باور آن چنان در آنان رسوخ کرده است که از عمر بن خطاب نیز فراتر رفته و به تمام اصحاب رسیده است و لذا معتقدند که همه اصحاب عادل اند و نمی شود درباره هیچ کدامشان، کمترین اعتراضی کرد و بدین سان سدی آهنین در برابر هر پژوهنده ای که در پی شناخت حق است، زده اند تا جائی که هرگاه این پژوهشگر بیچاره می خواهد از خطری دوری جوید، خطرهای بی شماری جلو رویش سبز می شود و هرگاه بخواهد موجی را از سر خود رفع کند، با موجهای سهمگین دیگری مواجه می شود و خلاصه نمی تواند به ساحل نجات برسد مگر اینکه اهل صبر و بردباری و شجاعت باشد.

و اگر به تاریخ بازگردیم می بینیم که چگونه آبروی بعضی از اصحاب ریخته شد و پرده هایشان بالا رفت و حقیقتشان هویدا شد هرچند تلاش می کردند آن را پنهان کنند یا اینکه حاکمان سوء و یاران و پیروانشان در این راستا تلاشها می کردند.

نخستین چیزی که جلب توجه می کند، موضعگیری آنان در قبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز رحلتش است-جانم به فدایش-که چگونه جسد مقدسش را رها کردند و در تجهیز و غسل و کفنش هیچ همکاری نکردند بلکه شتابان به سوی کنفرانسشان در سقیفه بنی ساعده رفتند و بر سر خلافت به نزاع و کشمکش پرداختند، با اینکه صاحب شرعی و واقعیش را می شناختند و در دوران حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با او بیعت کرده بودند. و بدین سان روشن می شود که آنان از فرصت دور بودن علی و بنی هاشم از صحنه معرکه سوء استفاده کردند؛ زیرا آنان نمی توانستند جسد مبارک پیامبر را نادیده بگیرند و به سوی سقیفه بشتابند و اینان می خواستند پیش از فراغت بنی هاشم از وظیفه شریفشان، مطلب را تمام کنند و آنان را در برابر امر واقع شده قرار دهند و هیچ جای اعتراض و انتقادی برای آنان نگذارند چرا که اصحاب سقیفه باهم قرارداد بسته بودند که هر که مخالفت کند به تهمت فتنه انگیزی و دشمنی با مسلمین، او را از پای درآورده به قتل برسانند!

تاریخنگاران در این زمینه از رویدادهای عجیب و غریبی خبر می دهند؛ از همان ها که خلفای پیامبر معرفی شده و بر مؤمنین فرمانروائی داشتند مانند اینکه مردم را با تهدید و ارعاب و کتک و اदार به بیعت کردند و حتی یورش بر خانه فاطمه

زهرها بردند و او را بین در و دیوار فشردند، تا آنجا که جنینش سقط شد و دست بسته علی را از منزل بیرون آوردند و تهدید به قتل کردند اگر بیعت نکند و حقوق زهرها را از ارث و سهم ذی القربی غصب کردند تا جائی که خشمناک بر آنان از دنیا رحلت کرد و پس از هر نماز واجب، آنان را نفرین می کرد و در هر صورت شبانه حضرتش را به خاک سپردند و آنان در تشییع جنازه اش حاضر نشدند. و همچنین به قتل رساندن اصحابی که از پرداختن زکات به ابو بکر مخالفت ورزیدند تا انگیزه علی از دوری از خلافت را بفهمند زیرا در دوران حیات رسول خدا در غدیر خم با آن حضرت بیعت کرده بودند،^(۱) از جمله رویدادهای شگفت انگیز آن روزها می توان به حساب آورد.

و از جمله حوادث عجیب آن دوران، که می توان به شمار آورد:

۱- هتک حرمت ها و تعدی و تجاوز نسبت به حدود الهی و کشتار بی گناهان از مسلمین و تجاوز به زنانشان، بدون احترام حکم نگهداری عده.^(۲)

۲- تغییر احکام خدا و رسولش که در کتاب و سنت بیان شده است و تبدیل آنها به

ص: ۳۱۶

۱- (۱) - داستان مالک بن نویره و کشته شدنش در تاریخ مشهور و در کتابهای تاریخی، نقل شده است.
۲- (۲) - اشاره است به داستان خالد بن ولید و تجاوز کردنش به لیلی دختر منهل، پس از کشتن شوهرش.

احکام اجتهادی از پیش خودشان و فقط به انگیزه خدمت به منافع شخصیشان. (۱)

۳- شراب نوشیدن برخی از آنان و مداومت بر زنا درحالی که والیان و حاکمان مسلمانان بودند. (۲)

۴- تبعید کردن و طرد نمودن ابو ذر غفاری از مدینه رسول الله تا جائی که آن بزرگوار بدون هیچ گناهی سرانجام در غربت از دنیا رفت.

۵- کتک زدن به عمار یاسر تا جائی که در اثر شدت ضربات، مبتلا به فتق شد.

۶- کتک زدن و مجروح ساختن عبد الله بن مسعود تا جائی که استخوانهایش زیر کتک خرد شد و درهم شکست.

۷- عزل نمودن اصحاب باوفا و بااخلاص از مناصبشان و سپردن مناصب به فاسقین و منافقین از بنی امیه، دشمنان حقیقی اسلام.

۸- لعن و نفرین به اهل بیتی که خداوند آنان را از هر رجس و پلیدی دور ساخته و پاک و مطهرشان قرار داده است، و کشتن نیکان از اصحاب که پیرو اهل بیت علیهم السلام بودند. (۳)

ص: ۳۱۷

۱- (۱) - تعطیل نمودن احکامی مانند ارث حضرت زهرا و سهم ذوی القربی و سهم مؤلفه قلوبهم و متعه حج و نکاح متعه و ...

۲- (۲) - داستان مغیره بن شعبه و زنايش به ام جميل در کتابهای تاریخ، معروف و مشهور است مانند تاریخ طبری ج ۴-ص ۶۹.

۳- (۳) - مانند کشته شدن صحابی بزرگوار حجر بن عدی بدست معاویه بن ابو سفیان بخاطر

۹- چیره شدن بر خلافت با زور سرنیزه و تهدید و کشتار و ارباب مردم و پاکسازی مخالفان به عناوین مختلف مانند ترور و مسموم کردن و... (۱)

۱۰- قتل عام مردم در مدینه رسول الله و اجازه دادن به سپاه یزید بن معاویه که هر کاری را بخواهند در شهر مقدس مدینه انجام دهند. و این علی رغم سخن رسول الله است که می فرماید: «مدینه حرم من است، پس اگر کسی در آن جنایتی مرتکب شود، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باد». (۲)

۱۱- خراب کردن کعبه (خانه خدا) با منجنیق و سوزاندن حرم مطهر و کشتن برخی از اصحاب در حرم.

۱۲- نبرد و کارزار با امیر المؤمنین، سرور و سالار عترت پاک پیامبر، همو که نسبتش و منزلتش به رسول خدا، مانند نسبت و منزلت هارون به موسی بود که به خاطر هواهای نفسانی و شهوات بی ارزش دنیوی، جنگ جمل و صفین و نهروان را علیه آن حضرت به راه انداختند.

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - مورخین ذکر کرده اند که معاویه مخالفین خود را می طلبید و غسل مسموم به آنان می خوراند، سپس آنان بیرون می رفتند و کشته می شدند. و لذا همواره معاویه می گفت: خداوند سپاهی از غسل دارد!!!

۲- (۲) - حلیه الاولیاء- ج ۴- ص ۱۶۵.

۱۳- به قتل رساندن دو سرور جوانان اهل بهشت، امام حسن مجتبی بوسیله زهر و امام حسین با کشتن و مثله کردن (قطعه قطعه کردن) و کشتن تمام خاندان عترت و طهارت بجز علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام. و اعمال دیگری که روی تاریخ را سیاه کرده است و من قلم خود را منزه تر می دانم از نگارش آن کارهای زشت و قبیح که اهل سنت بسیاری از آنها را می دانند و لذا تلاش می کنند مسلمانان را از خواندن تاریخ و پژوهش پیرامون زندگی اصحاب، منع و جلوگیری کنند.

و آنچه من تاکنون یادآور شده ام بدون شک از جنایتها و جرایم اصحاب است؛ پس دیگر برای یک انسان خردمند روا نیست که باز هم اصرار بر نزاهت و پاکی تمام اصحاب داشته باشد و به عدالتشان داوری نماید و از آنها انتقاد نکند، جز اینکه عقلش را از دست داده باشد.

البته لازم به تذکر است که ما نسبت به عدالت و پاکدامنی و تقوا و پارسائی و پایداری برخی از آنان و استقامتشان در دوران زندگی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دوستیشان خدا و رسولش را، اطمینان کامل داریم؛ اینان بودند که دین خود را ادا کردند و هرگز در دین خدا، تبدیل و تغییر ندادند و خدا هم از آنان راضی و خشنود شد و آنان را در کنار حبیبشان و پیامبرشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سکونت داد.

و اینان بالا-تر و برتر از این هستند که کسی کوچکترین خدشه ای در ایمان و تقوایشان کند یا تهمت به آنان بزند، چرا که خدای متعال در جای جای کتاب ارجمندهش، آنان را ستوده و مدح نموده است و تاریخ برای آنها موضعگیری هائی شرافتمندانه، روشن، زیبا و پر از شهامت و شجاعت و تقوا و قاطعیت و خداپرستی به ثبت رسانده است. درود بر آنان و چه خوش بازگشتگاهی دارند؛ به سوی فردوس برین و بهشتی که درهای خود را بر رویشان گشوده است و بالاتر از همه، رضایت الهی است که سزای شاکران و سپاسگزاران است و شاکران همان گونه که خداوند نیز در کتابش یادآور شده، بسیار اندک و در اقلیت اند، فراموش مکن. اما آنان که تسلیم شدند ولی ایمان در درونشان وارد نشد و از راه طمع یا ترس یا غرض و مرض رسول خدا را مصاحبت و همراهی کردند، قرآن آنان را سرزنش و تهدید نموده و رسول خدا آنان را تهدید کرده و به مردم هشدار داده که از آنان پرهیز کنند و در مواقع گوناگون، آنها را لعن و نفرین کرده و تاریخ کارهای زشت و قبیح برایشان به ثبت رسانده است. آری! اینان هرگز سزاوار هیچ احترام و تقدیری نیستند چه رسد به اینکه بر آنان درود بفرستیم تا هم ردیف پیامبران و صالحان قرارشان دهیم.

و این به خدا قسم، حق و عدل است؛ این همان حقی است که موازین را با قسط و عدل، وزن می کند و از آنچه خداوند تعیین و ترسیم نموده تجاوز نمی کند که باید

نسبت به مؤمنین محبت داشت و تبهکاران را دشمن داشت و از آنان بیزاری جست.

خداوند در کتاب عزیزش می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ، وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكُذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ* أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا، إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ* اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ* لَنْ تَغْنَى عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ* يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ، أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ* اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ، فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ، أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ* إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْلَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ* كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ* لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ، أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ، وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ*» (۱)

(صدق الله العلي العظيم)

ص: ۳۲۱

-ای پیامبر، آیا ندیدی آن گروه از مردم را که با قومی که خداوند بر آنان غضب کرده، عهد اخوت و برادری بستند، اینان نه از شمایند و نه از آنهایند و اینها به دروغ قسم یاد می کنند (که ما مؤمن هستیم) و خود می دانند که دروغ می گویند. خداوند برای آنها عذابی سخت فراهم کرده چرا که بسیار زشت کردارند. اینان سوگندهای خود را (برای حفظ جان خویش) سپر قرار دادند و مردم را از راه خدا بازداشتند، پس عذابی خوارکننده در انتظارشان است.

اموال و اولادشان هرگز نمی توانند آنها را از عذاب قهر خدا برهانند. آنها اهل آتش اند و در جهنم برای همیشه خواهند ماند. روزی که خداوند همه آنها را برمی انگیزد، آنها برای خدا هم قسم می خورند چنانکه امروز برای شما قسم می خورند و می پندارند که این قسم ها برای آنها اثری دارد. هان! بدانید که اینها بسیار دروغگویند. شیطان سخت آنان را دربر گرفته و بر آنان مسلط شده است تا آنجا که ذکر خدا را بکلی از یادشان برده است و همانا آنان حزب شیطان اند. و حزب شیطان قطعا زیانکارند. آنان که با خدا و رسولش مخالفت می ورزند، آنها خوارترین و ذلیل ترین مردم اند. خداوند مرقوم فرموده است که قطعا من و رسولانم غالب خواهیم شد و بی گمان خدا نیرومند و مقتدر است. ای پیامبر، هرگز مردمی را که به خدا و روز جزا ایمان آورند، نخواهی یافت که با دشمنان خدا و رسولش، دوستی داشته باشند هرچند آنان پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشانشان باشند، اینهایند که خداوند ایمان را در قلوبشان نگاهشته است و با روح خود، تأییدشان کرده است و در بهشت هائی که رودها در زیر

آن روان است وارد خواهد کرد و در آنجا جاودانه خواهند ماند؛ خداوند از آنان راضی و آنها از خداوند راضی و خشنودند؛ آنها را خداوند راضی و رستگارانند.

در این زمینه لازم است که این مطلب را تذکر دهم که شیعیان برحق اند زیرا محبت و مودت را تنها و تنها نسبت به محمد و اهل بیتش و اصحابی که بر خط و راه آنها استوار بودند، می ورزند و همچنین مؤمنینی را دوست می دارند که تا روز رستاخیز از آنان به خوبی پیروی کردند، و اما دیگر مسلمانان-بجز شیعیان-نسبت به تمام اصحاب مودت می ورزند و حتی نسبت به آنان که با خدا و رسولش دشمنی کردند نیز محبت دارند و همواره استدلال می کنند به این آیه که می فرماید:

«رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ». (۱)-پروردگارا! بیامرز ما را و برادرانمان را که قبل از ما ایمان آوردند و در دلهایمان حقد و کینه ای نسبت به مؤمنین قرار نده؛ پروردگارا تو مهربان و رحیمی.

از این رو می بینی که بر علی و معاویه درود می فرستند بدون توجه به کارهایی که معاویه مرتکب شد، که در مقابل کارهایش کمترین سخن این است که این اعمال دلیل کفر و گمراهی و دشمنی بی چون و چرا با خدا و رسولش است. قبلا این

ص: ۳۲۳

داستان را یادآور شده ام و اشکالی ندارد که دوباره آن را تکرار کنم: یکی از مردان نیک، قبر صحابی ارجمند و بزرگوار حجر بن عدی کندی را زیارت کرد، در آنجا شخصی را یافت که نشسته و می‌گریه و بسیار می‌گریه؛ خیال کرد که آن شخص شیعه است. از او پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: بر سرورمان جناب حجر رضی الله عنه گریه می‌کنم.

گفت: او را چه شده است؟

آن مرد پاسخ داد: سرورمان جناب معاویه رضی الله عنه او را کشته است!!

گفت: چرا او را کشته است؟

پاسخ داد: برای اینکه از لعن کردن سرورمان علی بن ابی طالب رضی الله عنه، خودداری ورزیده است!!

آن مرد صالح گفت: من هم بر نادانی تو گریه می‌کنم، رضی الله عنک!

این چه اصرار و لجاجتی در اظهار محبت نسبت به همه اصحاب است تا جائی که می‌بینیم وقتی درود بر محمد و آلش می‌فرستند، همه اصحاب را اضافه می‌کنند درحالی که نه قرآن چنین دستوری داده و نه رسول خدا از آنان خواسته و نه هیچ یک از اصحاب بر آن صحه گذاشته است؛ و این در حالی است که صلوات بر محمد و آل محمد را قرآن و رسول خدا به مردم آموخته اند.

و اگر در چیزی شک و تردید داشته باشی، من هیچ تردیدی ندارم بر اینکه

خداوند از مؤمنین خواسته است که نسبت به ذوی القربی که اهل بیت پیامبرند، محبت و مودت داشته باشند و آن را به عنوان اجر و مزد رسالت محمدی، بر آنان واجب گردانیده و فرموده است:

«قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱) - بگو ای پیامبر، من برای رسالتم هیچ مزدی از شما نمی خواهم جز مودت نسبت به خویشان و اهل بیتم.

مسلمانان اتفاق نظر دارند بر مودت اهل بیت علیهم السلام ولی نسبت به دیگران اختلاف ورزیدند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «از آنچه مشکوکی به آنچه یقین داری بگذر». (۲)

و سخن شیعیان در مودت و محبت اهل بیت و پیروانشان، هیچ شک و تردیدی در آن نیست ولی این قول اهل سنت که باید همه اصحاب را دوست داشت؛ پر از شک و تردید است و گرنه چگونه یک نفر مسلمان نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام و قاتلینشان می تواند اظهار دوستی بکند و به آنان درود بفرستد؟ آیا این تناقض دردآور نیست؟!

بگذر از سخنان برخی نادانان و صوفیان که ادعا می کنند انسان نمی تواند قلبش

ص: ۳۲۵

۱- (۱) -سوره شوری-آیه ۲۳.

۲- (۲) -سنن ترمذی-ج ۴-ص ۶۶۸، سنن نسائی-ج ۸-ص ۳۲۸.

را پاک کرده و ایمان حقیقی به دلش راه یابد جز اینکه در قلبش حتی یک ذره از خشم و نفرت نسبت به بندگان خدا (همه بندگان خدا) هم نداشته باشد هرچند یهود و نصاری و یا ملحد و مشرک هم باشند و در این گفتارهایشان، مسائل عجیب و غریبی را مطرح می کنند که با سخنان مبشرین مسیحی و مردان کلیسا پیوند دارد؛ همان ها که مردم را فریب داده و معتقدند که خدا، محبت و دین، محبت است و هر که مخلوقات خدا را دوست بدارد، پس هیچ نیازی به نماز و روزه و حج و امثال آن ندارد.

اینها به خدا قسم سخنان بیهوده و یاوه ای است که نه قرآن و نه سنت و نه عقل، هیچ کدام آن را تایید نمی کند. قرآن می فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (۱) - ای پیامبر، نمی یابی کسانی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند و با این حال با دشمنان خدا و رسولش، اظهار محبت می کنند.

و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۲) - ای مؤمنان، یهود و نصاری را دوستان و یاران خود قرار ندهید، آنان دوستان یکدیگرند، و همانا

ص: ۳۲۶

۱- (۱) -سوره مجادله-آیه ۲۲.

۲- (۲) -سوره مائده-آیه ۵۱.

هریک از شما مردم، اگر با آنها دوست شود، از آنها خواهد بود و خداوند ستمکاران را هدایت نمی کند.

و می فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ، وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۱) - ای کسانی که ایمان آوردید، پدران و برادرانتان را دوستان خود قرار ندهید، اگر کفر را بر ایمان ترجیح دادند و هر یک از شما یاد آنان باشد، همانا آنها ستمکارانند.

و می فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» (۲) - ای مؤمنان، دشمن من و دشمن خودتان را یاران خود قرار ندهید، و به آنان اظهار محبت نکنید چرا که آنها به آن کتاب حقی که بر شما آمد، کافر شدند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «ایمان مؤمن کامل نمی شود مگر اینکه دوستی و دشمنیش (حب و بغضش) برای خدا باشد».

و می فرماید: «هرگز در قلب مؤمن، دوستی خدا و دوستی دشمنش جمع نمی شود».

و روایتها در این زمینه بسیار است. گذشته از اینکه عقل بهترین دلیل است بر

ص: ۳۲۷

۱- (۱) -سوره توبه-آیه ۲۳.

۲- (۲) -سوره ممتحنه-آیه ۱.

اینکه خدای سبحان، ایمان را برای مؤمنین زینت داده و با قلبهایشان سازگار نموده است چنانکه کفر و تباهی و گناه را برایشان بد و زشت جلوه داده است تا جائی که انسان ممکن است از پدر، برادر و یا فرزندش متنفر باشد بخاطر اینکه با حق دشمنی کرده و در راه شیطان قدم برمی دارد ولی به یک انسان بیگانه علاقمنند می شود در صورتی که جز برادری اسلام و ایمان، رابطه دیگری با او ندارد. به این خاطر است که باید محبت و مودت و ولایت ما مخصوص کسانی باشد که خداوند، امر به محبت و ولایتشان نموده است و همچنین باید دشمنی و عداوت و تنفرمان نسبت به کسانی باشد که خداوند دستور برائت و بیزاری از آنان را صادر کرده است.

و بدین سان ما به علی و امامان از فرزندانش محبت داریم و ولایتشان را برای خویش برمی گزینیم، چرا که قرآن و سنت و تاریخ و عقل هیچ شک و تردیدی درباره آنان برای ما نگذاشته است. و بهمین جهت از اصحابی که حق علی را در خلافت غصب کردند اعلام تنفر و انزجار می کنیم هرچند هیچ رابطه قبلی با آنان نداشته و نداریم زیرا قرآن و سنت و تاریخ و عقل، علامت سؤال زیادی نسبت به آنان، برای ما گذارده است. و چون رسول خدا ما را امر کرده است، آنچه را که مورد شک و تردید است کنار بگذاریم و آنچه شک و تردید در آن وجود ندارد برگیریم، لذا روا نیست مسلمان دنباله رو هر امر مشکوکی باشد و کتابی که هیچ شک و تردید

در آن راه ندارد را کنار بگذارد.

و همچنین بر هر مسلمان، لازم و واجب است که از قید و بندها و تقلیدهای گذشته اش دست بردارد و عقل خود را بدون در نظر گرفتن عاطفه ها یا کینه های دیرینه، داور قرار دهد و بداند که نفس اماره و شیطان، دو دشمن خطرناک اند که کار بد انسان را برای انسان خوب جلوه می دهند. و چه خوش گفته است امام بو صیری در قصیده «برده» اش:

«فرمان نفس و شیطان را نادیده بگیر و با آن دو مخالفت کن هر چند تو را نصیحت کنند که لازم است در مورد نصیحت هایشان نیز، تهمتشان بزنی و گوش به فرمانشان نباشی».

و بر مسلمانان است که نسبت به بندگان صالح و شایسته خدا، تقوا را پیشه کنند.

و اما آنان که تقوا ندارند، هیچ احترامی هم ندارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «نمّامی و غیبت فاسق، اشکال ندارد» تا مسلمانان او را بشناسند و فریبتش نخورند و دوستش نداشته باشند.

و بر مسلمانان است که با خویشان خویش راستگو باشند و وضعیت غم انگیز و ذلت بار کنونی خویش را بنگرند. بس است لاف گذشتگان زدن؛ اگر گذشتگان ما بر حق بودند-چنانکه امروز تعریفشان می کنیم- ما به این نتیجه دردمبار و اندوهگین

ص: ۳۲۹

نمی رسیدیم که قطعاً دست آورد ارتداد و انقلابی است که پس از وفات رسول خدا در میان امت اسلامی پدید آمد، که روح و روان من و تمام عالمیان فدایش باد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ، إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا، فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُؤُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (۱) - ای اهل ایمان! به عدالت حکم کنید و مطابق حکم خدا گواهی دهید هر چند بر زیان خود یا پدر و مادر و خویشان شما باشد و چه در حال بی نیازی یا تنگدستی باشید که خداوند سزاوارتر است از شما بر آن دو حال، پس شما هرگز پیرو هوای نفس خویش نباشید تا عدالت را نگاه دارید و اگر زبان را در شهادت بگردانید و یا از بیان حق خودداری ورزید، همانا خداوند به آنچه می کنید، آگاه است.

حضرت امام علی علیه السلام درباره این گروه معدود از اصحاب که از نخستین صحابه به شمار می آیند چنین می فرماید:

«وقتی به امر خلافت قیام کردم، گروهی بیعتم را شکستند (ناکثین) و گروهی دیگر از زیر بار بیعتم خارج شدند (مارقین) و گروهی دیگر از اطاعت خداوند بیرون رفتند (قاسطین). (۱) گویا نشنیده اند سخن خدای تبارک و تعالی که می فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (۲) - سرای جاودانی آخرت را برای کسانی قرار دادیم که نمی خواهند در زمین سرکشی کنند و یا

ص: ۳۳۱

-
- ۱- (۱) - مرحوم شیخ محمد عبده، شیخ جامع ازهر در شرح نهج البلاغه - ج ۱ - ص ۳۱ در این مورد گوید: ناکثین، اصحاب جمل (طلحه و زبیر و دیگران) و مارقین، اصحاب نهروان (خوارج) و قاسطین (معاویه و یارانش) اصحاب صفین هستند.
- ۲- (۲) - سوره قصص - آیه ۸۳.

فساد نمایند و سرانجام حکومت از آن تقوایبشگان است. آری، بخدا قسم، این آیه را شنیده و حفظ کرده بودند ولی دنیا در چشمهایشان آراسته، و زینتش آنها را فریفته بود. (۱)

و همچنین درباره آنان می فرماید:

«آنها در کارشان به شیطان اطمینان کردند و شیطان هم آنها را شریک خود قرار داد پس در سینه شان تخم کرد و جوجه گذاشت و به تدریج با آنها آمیزش کرد (تا اطاعتش کنند) شیطان با دیدگانشان می دید و با زبانشان سخن می گفت پس آنان را در گمراهی و ضلالت غوطه ور ساخت و سخن تباه را در نظرشان زینت داد. کارهایشان مانند کارهای کسانی بود که شیطان شریکشان شده و بر زبان آنها سخن باطل می گوید». (۲)

و امام علی علیه السلام درباره صحابی مشهور عمرو بن عاص چنین می فرماید:

«عجبا از پسر زن زانیه که با دروغ به مردم شام می گوید که من مردی شوخ طبع و بازیگوش هستم. او سخن نادرستی گفته و به این گفتارش گناهکار است. هان، بدترین سخن، سخن دروغ است و عمرو بن عاص سخن می گوید و دروغ می گوید و وعده می دهد و خلافش عمل می کند و در سؤال خود پرگوئی می کند و در پاسخ دادن بخل می ورزد و پیمان را می شکند و از خویشانش دوری می نماید». (۳)

ص: ۳۳۲

۱- (۱) -خطبه شقشقیه، سومین خطبه نهج البلاغه.

۲- (۲) -نهج البلاغه-خطبه ۷-ص ۵۳.

۳- (۳) -نهج البلاغه-خطبه ۸۴.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می فرماید: «نشانه های منافق سه چیز است: اگر سخن بگوید، دروغ می گوید. اگر وعده دهد تخلف می کند و اگر مورد اهانت قرار گیرد، خیانت می کند» (۱) و تمام این صفات زشت و بیش از اینها نیز در عمرو بن عاص وجود دارد.

امیر المؤمنین علی علیه السلام در ستایش ابو ذر غفاری و نکوهش عثمان و همراهیانش که ابو ذر را به «ربذه» تبعید کردند و در آنجا در غربت و تنهایی از دنیا رفت، چنین می فرماید:

«ای ابو ذر! تو به خاطر خدا خشم کردی، پس به آن کسی که برایش خشم کرده ای امیدوار باش. همانا این قوم از تو بر دنیایشان ترسیدند و تو بر دینت از آنها ترسیدی، بنابراین، آنچه که برای آن از تو می ترسند به آنها بسپار (یعنی از دنیایشان دل ببر و چشم ببوش) و برای آنچه که بر آن می ترسی از آنها فرار کن. چه بسیار محتاج اند به آنچه تو آنها را منع کردی و چه بسیار بی نیازی از آنچه که تو را منع می کنند و زود است که فردای قیامت بدانی که چه کسی سودمند است و چه کسی بسیار رشک می برد. و همانا اگر راههای آسمان ها و زمین ها بر بنده ای بسته شود، و درحالی که آن بنده، باتقوا باشد، خداوند برای او راهی پیش آورد. ای ابو ذر! هیچ چیز جز حق با تو انس نمی گیرد و هیچ

ص: ۳۳۳

چیز جز باطل از تو نمی رمد، پس اگر تو دنیایشان را برای خود پذیرا می شدی، تو را دوست می داشتند و اگر از دنیا چیزی برای خود جدا می کردی، تو را در امان می گذاشتند»^(۱).

و درباره مغیره بن اخنس که او نیز یکی از بزرگان اصحاب است چنین می فرماید: «ای فرزند ملعون ابتر (رانده شده از رحمت خدا و کسی که بعد از او فرزندی باقی نمانده) و ای درختی که نه اصل دارد و نه فرع. به خدا سوگند، هرگز خداوند کسی را که تو یاورش هستی، نصرت نمی دهد و تایید نمی کند و کسی که تو او را برمی انگیزی هرگز قیام نمی کند. از اینجا برو، خدا خیر را از تو دور فرماید و هرچه می توانی تلاش و جدیت کن که هر قدر بمانی خداوند تو را مشمول رحمتش نخواهد کرد»^(۲).

و درباره دو صحابی مشهور طلحه و زبیر که پس از بیعت با آن حضرت، بیعتش را شکستند و با او جنگیدند می فرماید:

«به خدا قسم از نسبت دادن هیچ امر بدی به من فروگذار نبوده و نسبت به من با عدل و انصاف رفتار نکردند. و همانا حقی را می طلبند که خودشان ترکش کرده اند و از

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه ۱۳۰.

۲- (۲) - نهج البلاغه - خطبه ۱۳۵.

خونی دارند خونخواهی می کنند که خودشان آن را ریختند. پس اگر من در ریختن آن خون (خون عثمان) با آنان شریک بودم، آنان هم از آن بی بهره نبودند و اگر این کار را بدون شرکت من انجام داده اند، پس بازخواستی نباید باشد جز از خود آنان و اولین عدالت این است که علیه خودشان داوری کنند و اما من که همانا بصیرت با من است؛ من هرگز در امری اشتباه نکرده ام و هیچ امری هم بر من مشتبه نشده است و آنان گروهی ستمکارند که در میانشان گل سیاه و زهر عقرب و شبهه ظلمانی وجود دارد و مطلب کاملاً روشن شده و باطل از ریشه کنده شده و زبان باطل قطع گردیده. به خدا قسم برایشان حوضی را پر از آب کنم که خود آبش را بکشم و آنان سیراب بازنگردند و در جای دیگر هم آب نیاشامند.

مگر شما نبودید که (پس از کشته شدن عثمان) به من روی آوردید مانند روی آوردن زنان زائو به نوزادهایشان و می گفتید: بیعت! بیعت! من دستم را می بستم، شما آن را به زور می گشودید. من دستم را عقب بردم، شما آن را به زور به سوی خود کشیدید. بار خدایا این دو نفر (طلحه و زبیر) با من قطع رحم کردند و به من ظلم نمودند و بیعتم را شکستند و مردم را علیه من شوراندند پس بگشا آنچه آنها بسته اند و آنچه را تاییده اند هرگز استوار مکن و در آنچه آرزو داشته و عمل کرده اند، بدی و شرش را به آنها بنمایان.

و به تحقیق قبل از شروع جنگ از آنان خواستم، بیعتی را که شکستند به آن بازگردند و

قبل از واقعه خواستم که بیشتر بیاندیشند ولی نعمت را خوار شمردند و عافیت را از دست دادند».^(۱)

و در نامه ای که به آن دو نفر (طلحه و زبیر) نوشته چنین آمده است:

«... پس ای دو پیرمرد، از اندیشه خود بازگردید چرا که امروز بزرگترین مطلب درد آور برای شما ننگ دنیوی است پس بترسید از روزی که ننگ و آتش باهم جمع گردند».^(۲)

و درباره مروان بن حکم که در جنگ جمل او را اسیر کرده، سپس آزادش می کند، و او هم از بیعت شکنان است، چنین می فرماید:

«هیچ نیازی به بیعتش ندارم. دست او دستی یهودی است. و اگر او با کف دست با من بیعت کند، با پشتش، مکر و حيله نماید. هان! او به حکومتی خواهد رسید که اندازه اش بقدر لیسیدن سگ بینی خود را باشد و او پدر چهار حاکم است و همانا امت اسلام از او و فرزندانش، روزی سرخ دریابند».^(۳)

و درباره اصحابی که با عایشه به سوی بصره روانه شدند و جنگ جمل را راه انداختند و در میانشان طلحه و زبیر بودند، می فرماید:

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه ۱۳۷.

۲- (۲) - نهج البلاغه - کتاب ۵۴.

۳- (۳) - نهج البلاغه - خطبه ۷۳.

«خارج شدند درحالی که همسر رسول خدا را با خود می کشانند همان گونه که کنیزی را وقت خریدنش می کشانند و همراه او به سوی بصره روانه شدند. آن دو نفر (طلحه و زبیر) زنان خود را در منزلهایشان جای گذاشتند ولی باز گذاشته رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای خود و دیگران آشکار نمودند و سپاهی را تشکیل دادند که یک نفر از آنان هم نیست جز اینکه با من بدون هیچ اجبار و اکراهی بیعت کرده باشد. بهر حال آنها بر عامل من در بصره و خزانه داران بیت المال مسلمانان و دیگر اهالی بصره وارد شدند پس گروهی را صابرا نه به قتل رساندند و گروهی را فریبکارانه کشتند. به خدا قسم اگر از مسلمانان فقط یک نفر را بدون گناه به قتل رسانده بودند، برای من روا بود که تمام آن سپاه را به قتل برسانم، چرا که آن قتل را دیدند ولی نه انکارش کردند و نه با دست یا زبان، از آن جلوگیری کردند، گذشته از اینکه آنها به اندازه لشکرشان که بر مسلمانان وارد شدند، از آنها کشته اند.» (۱)

و درباره عایشه و پیروانش از اصحاب که در جنگ جمل شرکت کردند می فرماید: «شما سپاهیان زن (عایشه) و پیروان حیوان (شتر عایشه) بودید. حیوان صدا کرد، شما اجابت نمودید و حیوان پی شد شما فرار کردید. اخلاقتان سست و

ص: ۳۳۷

و در جای دیگری می فرماید:

«و اما آن زن (عایشه) را سستی اندیشه زنان فراگرفت و دشمنی در سینه اش مانند کوره آهنگر جوشیدن گرفت و اگر از او می خواستند با کسی دیگر غیر از من آن چنان رفتار کند که با من کرد، اقدام نمی کرد و به هر حال حرمت برای او باقی است (به خاطر اینکه همسر رسول خدا بوده است) ولی در آخرت، حساب و بازپرسی با خدا است». (۲)

و درباره قریش به طور کلی که همه آنها بدون شک از اصحاب اند، چنین می فرماید: «اما تسلط دیگران بر ما در امر خلافت، با اینکه ما از نظر نسب، برتر و بالاتر و از نظر خویشی و قرب به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استوارتریم، برای این است که خلافت، امری مرغوب بود که گروهی به آن بخل ورزیدند و گروه دیگری از آن چشم پوشی کردند و داوری در این میان با خداوند است و بازگشت به سوی او است در روز رستاخیز. تو بگذر از داستان غارتگری که در اطراف آن سروصدا شد.

و بیا بشنو امروز مطلب شگفت انگیزتر در مورد پسر ابو سفیان (معاویه) که روزگار پس از گریاندن مرا خندانند و به خدا قسم تعجبی نیست و به هر حال تعجب از این امر

ص: ۳۳۸

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه ۱۳.

۲- (۲) - نهج البلاغه - خطبه ۱۵۶.

خطرناک است که تعجب را از بین می برد و نادرستی را بسیار می گرداند. این گروه می خواستند نور خدا را از چراغش خاموش کنند و فوران آب آن را از چشمه اش ببندند و میان من و خودشان، آب و بء آور فتنه را درهم آمیختند، پس اگر سختیهای حوادث از ما و آنها برطرف شود آنان را به حق محض و ادار می سازم و اگر فتنه ای دیگر برپا کردند، باکی نیست، تو خود را ناراحت مکن که خداوند از کارهای آنان آگاه و باخبر است» (۱).

و هنگامی که سرور زنان جهانیان حضرت فاطمه زهرا را به خاک می سپرد، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت:

«و هم اکنون دخترت به تو خبر خواهد داد که چگونه امتت بر ظلم به او و غضب حقش همدست شدند، پس سرگذشت را از او بپرس و وضعیت ما را از او سؤال کن. و این در حالی است که مدت زیادی از رحلت تو نگذشته و نام مبارکت بر سر زبانها است» (۲).

و در نامه ای که حضرت به معاویه نوشته، چنین آمده است:

«و اما تو ای معاویه که در ناز و نعمت بسر میبری و شیطان در تو جای گرفته و بوسیله تو به آرزویش دست یافته و مانند روح و خون در تو به حرکت درآمده است.

ص: ۳۳۹

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه ۱۶۲.

۲- (۲) - نهج البلاغه - خطبه ۲۰۲.

و شما (بنی امیه) ای معاویه! چه وقت لیاقت فرمانروائی و حکمرانی بر مردم داشتید و کی می توانستید زمامدار مسلمین باشید درحالی که نه سابقه خوبی دارید و نه هیچ فضیلت و بزرگواری برای شما به ثبت رسیده است. به خدا پناه می بریم از برقراری گذشته های بدبختی و شقاوت و من به تو اخطار می کنم از غوطه ور شدن در فریب آرزوها و دوگونه بودن ظاهر و باطن.

و همانا تو مرا به جنگ دعوت کردی، پس مردم را رها کن و خودت به سوی من بیا و دو گروه را از کارزار و جنگیدن بازدار تا معلوم شود قلب کدام یک از ما سیاه است و کدام یک از ما پرده جلو چشمش آویخته شده است. من ابو حسن، قاتل جدت و دائیت و برادرت در جنگ بدر هستم و همان شمشیر هنوز نزد من است و با همان قلب، با دشمنم روبرو می شوم، نه در دینم تغییری پیدا شده و نه پیامبر دیگری برای خود برگزیده ام و به تحقیق من بر همان خط و در همان راهی هستم که شما به اختیار، آن را رها کردید و به زور در آن وارد شدید». (۱)

و در نامه دیگری به معاویه می نویسد:

«و اما اینکه گفتم ما فرزندان عبد مناف هستیم، این حرف درست است ولی هرگز امیه مانند هاشم و حرب مانند عبد المطلب و ابو سفیان مانند ابو طالب نیست و هیچ وقت

ص: ۳۴۰

هجرت کننده همچون آزاد شده و پاکیزه نسب مانند چسپیده شده و پیرو حق مانند پیرو باطل و مؤمن مانند منافق نمی باشد و چه بد فرزندی، آن فرزندی که دنباله روی از پدری کند که گذشته است و در آتش جهنم می سوزد.

و با این همه، در دست ما است فضل نبوت و پیامبری که بوسیله آن عزیزان را ذلیل و ذلیلان را عزیز و ارجمند کردیم و روزی که خداوند عرب را فوج فوج در دین خو وارد می کرد و این امت، به اختیار یا به اجبار در برابر این دین تسلیم شدند، شما از کسانی بودید که در این دین یا از راه طمع و یا از راه خوف وارد شدید، درحالی که پیش رونده ها به خاطر پیشرویشان در دین پیروز شدند و مهاجرت کنندگان اوائل با فضیلتشان رفته بودند و از کفر رهایی یافته بودند» (۱).

و در نامه دیگری به معاویه، چنین می نویسد:

«تو ما را دعوت به حکم قرآن نمودی با اینکه تو هرگز اهل قرآن نیستی (و رابطه ای با قرآن نداری) و ما هم پاسخ تو را ندادیم ولی حکم قرآن را پذیرفتیم و السلام» (۲).

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (۳) - بگو - ای پیامبر - حق آمد و باطل نابود شد چرا که باطل همواره نابود است.

ص: ۳۴۱

۱- (۱) - نهج البلاغه - کتاب ۱۷.

۲- (۲) - نهج البلاغه - کتاب ۴۸.

۳- (۳) - سوره اسراء - آیه ۸۱.

- ۱- معجم احادیث الإمام المهدي-عليه السلام-: ج ۱-۵.
- ۲- تبصره الولی فیمن رأى القائم المهدي-عليه السلام-: تألیف سید هاشم بحرانی.
- ۳- آنگاه هدایت شدم: تألیف دکتر تیجانی.
- ۴- پیشینه سیاسی فکری وهابیت: تألیف محمد ابراهیم أنصاری لاری.
- ۵- کتاب الغیبه: تألیف شیخ طوسی.
- ۶- همراه با راستگویان: تألیف دکتر تیجانی.
- ۷- حلیه الأبرار: تألیف سید هاشم بحرانی- ج ۱-۳.
- ۸- در جستجوی حقیقت: تألیف دکتر أسعد وحید القاسم.
- ۹- شرح خطبه متّین در نهج البلاغه: تألیف سید مجتبی علوی تراکمه ای.
- ۱۰- مدینه معجز الأئمه الإثنی عشر-عليهم السلام-: تألیف سید هاشم بحرانی- ج ۱، ۲-.
- ۱۱- مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الاسلام: تألیف شهید ثانی- ج ۱، ۲-.
- ۱۲- از آگاهان پرسید- ج ۱، ۲-: تألیف دکتر تیجانی- کتاب حاضر-.

۱-مدینه معجز الأئمة الإثنی عشر: تألیف سید هاشم بحرانی ج ۳-.

۲-مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام: تألیف شهید ثانی- ج ۳-.

در دست تألیف و تحقیق و ترجمه

۱-الاحادیث الغیبیه.

۲-النصوص علی الأئمة الإثنی عشر-علیهم السلام-.

۳-فهارس معجم أحادیث الإمام المهدي-علیه السلام-ج ۶.

۴-مسالك الأفهام: ج ۴ به بعد.

۵-حلیه الأبرار: ج ۴ به بعد.

۶-مدینه معجز الأئمة الإثنی عشر: ج ۴ به بعد.

۷-خطب النبی-صلی الله علیه و آله و سلم-.

۸-ترجمه نظریه عداله الصحابه: تألیف أحمد حسین یعقوب.

۹-خاطرات مدرسه: تألیف سید محمد جواد مهری.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

